Rowshangar

روشنگر

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

Rowshangar October 2015 | شماره ۹۷ | ماهنامهٔ روشنگر اکتبر ۲۰۱۵

Rowshangar is a free monthly newspaper

فهرست مطالب:

سر مقاله: اقدام مستقیم توده ای	صفحه 2
شرح دادگاه عثمان اسماعیلی	صفحه 4
نامه شاهرخ زمانی به دخترش	صفحه 2
نامه گروهی از زندانیان	صفحه 6
ثبت نام کودکان افغان فاقد مدرک	صفحه 7
انتقاد شهردار به جشنواره فیلم مونترال	صفحه 8
ایجاد گروهای 10 نفره تذکر زبانی	صفحه 9
خاطرات دوران سپری شده	صفحه 10
زنان طالبان یهودی در اورشلیم	صفحه 12
ادبیات و هنر	صفحه 15
زوال شخصیت مردم امریکا	صفحه 19
جوهیل شاعر، هنرمند، سازمان دهنده	صفحه 20
اثرات توافق بر خاورمیانه	صفحه 22
نیروهای پیشمرگه کرد، تجزیه از درون	صفحه 24
تاریخ اسلام	صفحه 26
بیانیه شماره یک - انتخابات کانادا و کنگره ایرانیان کانادا	صفحه 28
سالمندان و کودکان سر راهی	صفحه 29
با کمک های دولتی غذای روزانه نمیتوان خرید	صفحه 31

اقدام مستقیم توده ای

حرکت چند صد هزار نفری توده مهاجرین عمدتا سوری و افغانی بسوی اروپا و خطر تبدیل آن به حرکتی چند ملیونی برای گشودن دروازه های اروپا از جانب بیکاران، گرسنگان و قربانیان جنگ در سوریه، لیبی و اقغانستان، علیرغم ظاهر خودبخودی اش، حکم اقدام مستقیم توده ای و هوشمندانه ای را داشت که بسرعت مانند هر اقدام مستقیم توده ای دیگری سدهای مقاومت در برابر خود را شکست و بطور غیر قابل انتظاری موثر و چاره گشا بود. این حرکت بسرعت متعارضان امپریالیست در جنگ سوریه را به یکدیگر نزدیک و برای حل معضل سوریه به سوی میز مذاکره کشاند.

معضلی که در دست بانیان اصلی جنگ و خانه خرابی در سوریه و نقاط دیگر به معضلی ادامه دار و هرگز حل نشدنی تبدیل شده بود .

این امر باعث شد دو دولت معظم امپریالیستی آمریکا و انگلیس که خود از آتش افروزان جنگ در سوریه، لیبی و نقاط دیگر بودند، با اعلام اینکه مشکل مهاجرت را باید در خود سوریه چاره جوئی کرد، با شتاب و عجله بدنبال یک گفتگوی تلفنی اعلام بدارند که افزایش شمار پناهجویان سوری و تهدید گروه "دولت اسلامی" ضرورت پایان دادن به جنگ داخلی سوریه و انتقال قدرت سیاسی در این کشور و ضرورت گفتگو با اسد را نشان می دهد. لوران فابیوس وزیر خارجه فرانسه نیز بلافاصله اعلام می دارد بشار اسد آینده و مردم سوریه را نمایندگی نمی کند، اما، او نیز دیگر برکناری اسد را به عنوان شرط مذاکرات سیاسی برای حل بحران سوریه نمی داند. همینطور، آنگلا مرکل، صدر اعظم آلمان فدرآل نیز، برای اولین بار راه حل بحران سوریه را گفتگو با نیروهای متعدد از جمله بشار اسد و پشتیبانان اصلی وی یعنی دولت های روسیه و ایران می داند. حتی اردوغان نیز گفتگو با بشار اسد را منتفی ندانسته، اعلام می دارد که رهبر رژیم دمشق می تواند در دورهٔ انتقال قدرت سیاسی در سوریه حضور داشته باشد.

اینها همه قبل از بحرکت در آمدن موج مهاجرین به سوی اروپا هر گونه مذاکره بر سر آینده سوریه را مشروط به برکناری اسد می کردند، و حالا برای حفظ اروپا در برابر حمله امواج مهاجرین و بیکاران که ممکن است ابعاد بس بزرگتری بیابد، با چنین شتاب و انعطافی چاره جوئی می کنند .

این وقایع برای کارگران حاوی دو درس بزرگ است:

اول اینکه صحنه های درگیری میان مهاجرین و نیروهای انتظامی در کشورهای اروپای شرقی نشان داد که هیچ نیروی نظامی قادر به مقاومت در برابر سیل حرکت توده ها نیست.

و دوم، انتظار از دولت ها برای حل معظلات انتظاری بیهوده و عبث است. چگونه می توان از آنانی که خود بوجود آورندگان این مطائب اند، انتظار رفع و چاره جوئی آنها را داشت. بدون دخالت توده ای جنگ، گرسنگی، بیکاری، مهاجرت و .... هیچگاه به پایان نمی رسد، بلکه هر آینه بیشتر و بیشتر می شود. تنها راه سد کردن مسیر رو به سقوطی که بشریت در پیش گرفته است، دخالت توده ای و اقدام مستقیم مردم می باشد.

سیامک ستوده

۲۹ سپتامبر ۲۰۱۵

متن نامه شاهرخ زمانی قبل از مرگ از زندان به دخترش

... البته دخترم، مبارزه تاوانی دارد که خود انسان و اطرافیانش باید بپردازند و از این بابت من برای تو و اطرافیان متاسفم و برای خود خرسندم که راه انسانی زیستن و انسانی فکر کردن و به فکر همنوعانم بودن و اینکه تنها راه نجات مبارزه طبقاتی و سرنگونی سرمایه داری است را پیدا کردم و هرچند که خودم وعزیزانم به شدت تحت فشار وستم هستیم، اما این تنها راه است ونمیتوان درجامعه سرمایه داری هم آگاهی داشت و هم برده وار ظلم وستم را پذیرفت.
اما دختر عزیزم، دل آزرده و غمگین نباش، زمستان می رود و روسیاهی به ذغال می ماند و ستمگران رفتنی هستند و آینده از آن ستمدیدگان است. مثل هرپدری خبر عروسی تو تنها دخترم قلبم را مالامال از شادی و عشق پدرانه کرد . اما اینکه سگان مافیای قدرت و ثروت این دشمنان قسم خورده کارگران حتی برخلاف قوانین خودشان اجازه ندادند حتی با همراهی مامور چند ساعت در عروسیت شرکت کنم ، و تورا مانند روزهای که با شادی کودکانه ات و با لبخند معصومانه ات هر صبح به مدرسه میرفتی و من تو را میبوسیدم ، امروز درعروسیت ببوسم و برایت زندگی انسانی وخوشبختی آرزوکنم ، چیزیکه احتمالش میرفت. بعنوان پدری که عاجز باشد در عروسی دختر یکی یکدانه اش شرکت کند دنیا در جلوی چشمم تیره و تارگشته بسیار اندوهگین شدم ، از اینجا پشت میله های زندان خود را در جشن عروسیت می بینم و دستانت را در دست می گیرم ، رویت را میبوسم و میگویم عروسیت مبارک دخترم ،امید وارم و آرزو میکنم همراه همسرت خوشبخت باشی و به یک زندگی انسانی و شرافتمند دست پیدا کنید. چنین اندیشه های زیبا را دشمنان آزادی دشمنان انسانها و دشمن طبقاتی از ما گرفته است همانگونه که از تمامی مردم و بخصوص از طبقه کارگر گرفته است.
دخترم، پس از لحظاتی ناگهان علیرغم ناراحتی زیاد دردی دیگر به سراغم آمد رنجها و آلام و مصیبتهای بی شمار مردم ستمکش وطنم به سرعت در ذهنم دوباره جان گرفت و اینکه برای چه در زندانم ، روشنایی و منطق مبارزه برای عموم و همدردی عمومی را در وجودم زنده کرد. مرا زندانی کردند چون دخترم را، فرزندانم را دوست دارم ، چون همه کودکان و جوانان را و همه انسانها را دوست دارم، مرا زندانی کردند چون میخواهم که همه انسانها دارای برابری و حقوق عادلانه ی انسانی – اجتماعی و اقتصادی باشند. مرا زندانی کردند چون اعتقاد دارم:
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
آری دختر عزیزم، در کشوری که مشتی انگل زالو صفت با بهره کشی میلیونی انسانها و دزدی و غارت علنی هزاران میلیاردی ثروتهای عمومی، یکی از غنی ترین کشور جهان، با رتبه دهم معدن جهان را به کشوری با هشتاد درصد مردم زیر خط فقر یکی از بالاترین آمار گرانی ، بیکاری میلیونی ، میلیونها کودک کار و خیابان، تورم ، فحشا و تن فروشی ، بیکاری ، بی مسکنی ، طلاق ، اعتیاد و افسردگی تبدیل کرده اند ، در چنین شرایطی چگونه می توانم بی تفاوت به سرنوشت هم زنجیرانم فقط به فکر تو و خودم باشم؟
چگونه می توانم به سرنوشت صدها هزار کودکان کار و خیابان و دهها هزار دختران گرسنه و آواره خیابانها در کنار ثروتهای هزار میلیاردی طفیلی های انگل با ماشینهای چند میلیاردی شان بی تفاوت باشم؟
چگونه می توانم به بی سوادی هر دو نسل آینده ۱۱ میلیونی فقرا در کنار بورسیه های چند صد میلیاردی دلواپسان حکومتی بی تفاوت باشم ؟
آیا می توان نشست و نگاه کرد که ششصد نفر مافیای زر و زور حکومتی یک چهارم کل نقدینگی کشور یعنی یکصد و پنجاه هزار میلیارد وام بانکی را پس نمی دهند و یک میلیون و دویست هزار نفر جوان در صف انتظار وام ۵ میلیونی صف کشیده اند؟
چگونه می توان از کنار دستگیری و شکنجه و اعدام هزاران نفر آزادیخواه و برابری طلب به خاطر دفاع از حقوق قانونی و مشروعشان گذشت ؟
بله دخترعزیزم ، انسان واقعی نمی تواند از کنار این همه تبعیض و نابرابری و بی عدالتی بی تفاوت بگذرد.
تو ناراحت نباش ، عزیزانی را در اینجا در نظر بگیر که عروسی که سهل است اجازه رفتن به ختم همسر و پدر و مادر و فرزند خود را نیافتند تا اربابان ثروت و قدرت خوش خدمتی خود به سرمایه داری را به اثبات برسانند.
صد در صد بدان و آگاه باش که این حکم تاریخ است، عاقبت

ستمگران و ظالمین زباله دان تاریخ است ، بشنو از پدرت که در چنین جامعه ی طبقاتی کشتارگاه عاطفی انسانها خداوند زر وزور و تزویر با تزریق سم فردگرایی بر محور منافع شخصی و مصرف گرایی آدمی را تا سطح حیوان تنزل می دهد فقط کسانی می توانند در این لجن زار هویت انسانی خود را حفظ کنند که برخلاف جریان آب شنا کرده و به قول انقلابیون فرانسه با شعار "یکی برای همه ، همه برای یکی" و مطالعه آثار مترقی انقلابی بر ضد ستم و بهره کشی و افکار فردگرایانه حیوانی مبارزه مستمر کرده و کمک و همیاری و عشق به همنوع را در جریان مبارزه سرلوحه خود قرار داده فقط و فقط در این چارچوب عشق اصیل و واقعی به همسر و فرزندان می تواند معنا پیدا کند و استمرار یابد ، چرا که در غیراین صورت آدمی بت واره و شیفته پول و قدرت و موقعیت اجتماعی بالا و در نتیجه شیفته موقعیت فردی خود و بیگانه از مدار و هویت انسانی و طبقاتی خود چگونه میتوان- فداکاری و عشق همنوع خود از جمله همسر و فرزندانش را داشته باشد ؟
دخترم! ضمن آرزوی خوشبختی امیدوارم با در پیش گرفتن یک زندگی انسانی، ظلم ستیز همسر خوب و فداکار برای یکدیگر و انسانهایی ایثارگر و مفید به حال جامعه باشید.
کسی که شما و همه ی انسانها را دوست دارد.
شاهرخ زمانی/ زندان رجایی شهر-
دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۳

در محکومیت حکم صادره علیه محمود صالحی و حمایت از وی

کارگران و تشکل های کارگری ایران و جهان!

همانگونه که پیش از این گفتیم، محمود صالحی، فعال کارگری و از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، طی محاکمه ای ناعادلانه و به موجب حکمی ضدکارگری که در قالب دادنامه ی شماره ۹۴۰۹۹۷۸۷۲۱۰۰۶۰۸ ، در شعبه اول دادگاه انقلاب سنندج، به نامبرده ابلاغ شد، با اتهاماتی واهی و نخ نما همچون "تبلیغ علیه نظام" و "عضویت در جمعیت های معارض"، به ترتیب به یک سال و نیم و هفت و نیم سال و مجموعا به ۹ سال حبس تعزیری محکوم گردیده است.

دادگاه انقلاب سنندج حتا از تحویل یک نسخه از دادنامه ی ادعایی به محمود صالحی امتناع ورزیده است. مطابق گفته ها و مصاحبه های آقای صالحی، حکم صادره از جانب شعبه اول دادگاه انقلاب سنندج درواقع براساس گزارشات و در عین حال دخالت و اعمال نظر وزارت اطلاعات و به ویژه دخالت های اطلاعات استان کردستان بوده است. به راستی جرم محمود صالحی و دیگر کارگران آگاه و فعالین کارگری چیست و آنان چرا یکی پس از دیگری احضار و بازداشت شده، راهی زندان های حامیان و مدافعان سرمایه می شوند؟ واقعیت این است که تشدید فزاینده ی فشار و ستم سرمایه نسبت به کارگران، که به شکل آشکاری خود را در تشدید بهره کشی از طبقه کارگر و تحمیل بی حقوقی مطلق به این طبقه، توسط سرمایه داران به نمایش می گذارد، علی العموم کارگران را به تقابل و رودررویی با صاحبان سرمایه و حامیان چنین نظامی سوق می دهد و خواه ناخواه کارگران را این جا و آن جا، به اعتراض و مبارزه بر ضد ستم و استثمار سرمایه می کشاند. سرمایه داران به مثابه یک طبقه استثمارگر، به حکم قانون اساسی و ذاتی نظام سرمایه داری، برای کسب سودهای نجومی و انباشت بیش از پیش سرمایه، بر شدت استثمار و بهره کشی از کارگران می افزایند و بی حقوقی، گرسنگی و رنج و تعب بیش تری را به آنان تحمیل می کنند. طبیعی است که کارگران و فعالان دلسوز کارگری نمی توانند در مقابل تحمیل روزافزون بی حقوقی و ظلم و ستمی که از جانب سرمایه داران و عوامل آنان، نسبت به کارگران رواداشته می شود بی تفاوت بمانند و در مقابل تهاجم همه جانبه ی سرمایه و حامیان آن به هستی و زندگی خویش سکوت اختیار کنند. آنان به حکم ضرورت اعتراض می کنند و به نسبت توان و قدرت خویش از راه ها و اشکال متفاوت مبارزه و رودررویی استفاده می نمایند. در این میان سرمایه داران هم که منافع خویش را در خطر می بینند به مقابله جویی با طبقه کارگر برمی خیزندو همه ی سعی و تلاش خود را بکار می گیرند تا حتی المقدور صدای اعتراض آنان را خاموش کرده و کارگران را به تمکین و خاموشی در قبال خواست ها و مطامع سرمایه مجبور کنند.

جدال کارگران آگاه و فعالان کارگری با صاحبان سرمایه و حامیان آن ها دقیقاً بدین خاطر و از این روست. در واقع این مسئله است که سرمایه داران وعوامل آنان در ایران را به تهاجم علیه کارگران که هدفی جز پیگیری خواست ها و مطالبات طبقاتی خویش در عرصه های مختلف ندارند، کشانده و آنان را به شکل همه جانبه ای در مقابل کارگران قرار می دهد. بازداشت و زندانی کردن کارگران و فعالین کارگری را تحت عناوین و بهانه هایی چون "تجمع به قصد تبانی"، " تبلیغ علیه نظام"، "اقدام علیه امنیت ملی" و اتهاماتی از این دست تنها و تنها می توان از این طریق توضیح داد. دستگیری محمود صالحی و محاکمه و زندان او نیز جدا از این قاعده نیست و صرفاً مهر تأییدی است بر این مدعا. وگر نه محمود صالحی نیز همچون هر فعال کارگری دیگر ، کاری جز دفاع از حقوق حقه کارگران و منفعت آنان انجام نداده است که مستوجب تحمل چنین حکم سنگینی باشد و با شرایط وخیم جسمی که دارد ۹ سال زندان را به خاطر اتهامات واهی تحمل نماید. واضح است که حامیان و مدافعان سرمایه قصد دارند ت با تحمیل چنین احکام سنگینی به کارگران آگاه و فعالان کارگری، بین آنهاهراس ایجاد کرده، بدین وسیله طبقه کارگر را از ادامه راه و پی گیری مطالبات خویش باز دارد. خوشبختانه اعتراضات کارگران برای کسب مطالبات طبقه ی کارگر چند ده میلیونی در ایران، به ویژه در سال های اخیر، آنقدر گسترده و وسیع بوده است که با دستگیری و تعقیب امنیتی و قضایی فعالین کارگری و کارگران معترض از حرکت باز نخواهد ایستاد. مبارزات کارگران و فعالان کارگری و به طور مشخص جنبش مطالباتی این طبقه، با هر تفاوتی که در نظرات و راهکارهای افراد فعال این طبقه وجود داشته باشد و از هر گرایش و عقیده و نژاد و ملیتی که باشد، تا آنجا که در کلیت خود مبارزه ای برای اهداف و منافع طبقه کارگر است، مبارزه ای به هم گره خورده و درهم تنیده است و هر تعداد و هر درجه از سرکوب و فشار علیه فعالین جنبش کارگری نخواهد توانست اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران و فعالان کارگری را مخدوش و سست نماید.

کارگران و تشکل های کارگری ایران و جهان!

ما خواهان اعلام همبستگی و اقدامات عملی شما برای محکوم کردن این حکم ضد انسانی و تلاش های عملی برای لغو این حکم هستیم و از همه ی نیروهای کارگری و مترقی می خواهیم در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکنند.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری ضمن محکوم کردن مجدد حکم ناعادلانه 9 سال زندان برای محمود صالحی، خواهان لغو این حکم و مختومه اعلام نمودن پرونده اتهامی وی و همچنین پایان دادن بدون قید و شرط تعقیب قضایی ایشان و دیگر فعالان کارگری می باشد. این کمیته همچنین تأکید می کند که با تکیه براتحاد طبقاتی و یکپارچگی کارگران برای لغو حکم محمود صالحی هرگونه اقدام لازم را انجام خواهد دادو با توجه به شرایط وخیم جسمانی محمود صالحی، هرگونه عوارض و پیامدهای ناگوار احتمالی در زندان، مستقیماً متوجه مسئولین قضایی و صاحبان سرمایه در ایران بوده و اعضا و فعالین این کمیته با تمام توان در مقابل این چنین اقداماتی خواهند ایستاد.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

۳۱ شهریورماه ۱۳۹۴

گزارش مالی روشنگر ۹۷

مخارج این شماره 1550$ (خرج چاپ) بود که با احتساب 920 $ کمک مالی 630$ کسری داشته ایم که با احتساب 1578$ کسری ماه گذشته کل کسری ما بالغ بر2208$ می - شود که امید است با همت خوانندگان روشنگر برطرف گردد.

	کانادا	دلار
سیامک	20	تورنتو
هما فرید	25	تورنتو
علی	20	تورنتو
شجاع ابراهیمی	25	لندن
شیراوند	50	تورنتو
روشنک	50	تورنتو
قدسی	20	تورنتو
آگهی افشین	50	تورنتو
روناک	50	تورنتو
جمع کانادا	310	دلار
	آمریکا	دلار
خواننده روشنگر	70	نیویورک
جواد شیکاگو	60	ایلینویز
روشن (روشنفکر) - دنور	100	کلرادو
روزبه— بوستون	40	ماساچوست
خواننده روشنگر - ایرواین	20	کالیفرنیا
خواننده روشنگر - دیترویت	200	میشیگان
عباس کافر	20	اوهایو
شاملو - دالاس	100	تکزاس
جمع آمریکا	610	دلار
جمع کل کمکها	$920	دلار

ماهنامهٔ روشنگر، نشریه ای است که به مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی میپردازد.
روشنگراز سال 2007 شروع به کار کرده و اول هرماه انتشار می یابد.
روشنگر را می توانید از طریق اینترنت در وب سایت www.rowshangar.ca نیز بخوانید.
سردبیر: سیامک ستوده
ویراستار: الماس شعار
صفحه آرائی : حمید جعفری
تیراژ: 8000
روشنگر متعلق به شماست و فقط با کمکهای مالی شما است میتواند به انتشارش ادامه دهد.
کمک مالی خود را میتوانید مستقیماً به شماره حساب زیر واریز کنید:
کانادا
TD CANADA TRUST
NAME: ROWSHANGAR
ACCT.# 03152 004 79065218649
ABA (Rout No.): 026009593
SWIFT CODE: TDOMCATTTOR
و یا چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس زیر ارسال نمایید:
آدرس پستی روشنگر:
ROWSHANGAR
PO Box 55029 Fairview Mall RPO
1800 Sheppard Ave East
Willowdale, ON M2J 5B9, Canada
ایمیل سر دبیر: ROWSHANGAR1@YAHOO.COM

تلفن سردبیر: 5404 - 352 - 647
با نظرات، پیشنهادات و نقدهای خود به پربار شدن نشریه کمک کنید. شما میتوانید نوشته های خود را برای چاپ در نشریه به ایمیل سردبیر بفرستید. لطفا مطالب خود را فقط در فرمت doc و یا HTML ارسال نمائید.
روشنگر حق ویرایش و کوتاه کردن نوشته های ارسالی را برای خود محفوظ می دارد
مراکز پخش نشریهٔ روشنگر:
کانادا:
تورنتو، مونترال، اتاوا و فروشگاهای ایرانی،
آمریکا:
جورجیا : آتلانتا، راسوول
تگزاس: دالاس، ریچاردسون، و ایروینگ،
کالیفرنیا: لوس آنجلس: شرکت کتاب، کتاب سرا، خانه کباب; ون نوایز: کیو مارکت؛ میشل ویوو; گلندیل; اورنج; تریسی ;ساکرامنتو و سن خوزه
کلرادو: نمایندگی دنور، روشن 7584-216 –720- 1+
فلوریدا: هالیوود، لانگ وود، و تمپا
ماساچوست: وینتروپ
مریلند: بالتیمور، گیترزبرگ، و راک ویل
میشیگان: نووی
ویرجینیا: وینا، استرلینگ، آشبرن و فالازدیچ
تلفن نمایندگان روشنگر:
در سراسر آمریکا: پویان پویا 1833-673-440 -1+

شرح دادگاه عثمان اسماعیلی فعال کارگری

محمود صالحی
کارگران، تشکل های کارگری و مردم زحمتکش

همچنان که خود اطلاع دارید عثمان اسماعیلی یکی از اعضای هیئت اجرایی و سخنگوی کمیته دفاع از کارگران مهاباد در روز ۱۰/۶/۹۴ در شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان سقز به اتهام عضویت در کمیته دفاع از کارگران مهاباد محاکمه شد.
عثمان اسماعیلی در دادگاه از طبقه کارگر و همه ستم دیدگان دفاع کرد و عضویت در کمیته دفاع را امری طبیعی برای خود و همه کارگران دانست.

کارگران :
بعد از یک و نیم ساعت محاکمه توسط قاضی شعبه اول دادگاه انقلاب سقز آقای سید جعفر رحیمی با تسلیم این دفاعیه محاکمه پایان یافت.
ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان سقز ۱۰/۶/۹۴
با ادب و احترام:

احتراماً اینجانب اعثمان اسمعیلی فرزند اسماعیل متولد ۱۳۴۱ متهم در پرونده شماره ۹۴۰۹۹۸۸۷۴۱۹۰۰۱۴۷ به استحضار می رسانم که از بچه گی تا امروز کارگر (ساختمانی) بودم و دوش به دوش هم طبقات خودم به کار ساختمانی مشغول بودم و از هیچ گونه بیمه تامین اجتماعی و یا درمانی برخوردار نیستم. از جانب دولت هم هیچ کمکی دریافت نکرده ام و با توجه به اینکه کارگر ساختمانی یک شغل سخت و زیان آور است، ما کارگران هیچ گونه امنیت شغلی هم نداریم.
جناب قاضی:
چرا وقتی که من از حقوق خود و هم طبقه ای هایم دفاع می کنم جرم محسوب می شود؟ چرا باید کسانی که از حقوق و مطالبات کارگران دفاع می کنند، باید زندانی شوند؟ این در حالی است که دولت ها باید حق هر گونه تشکل کارگری را به رسمیت بشناسند و رسانه های خبری در اختیار آنان قرار دهند. نماینده کارگران باید درمیان خود کارگران انتخاب شوند و هیچ ارگانی حق جلوگیری از برگزاری مراسمات کارگری نباید داشته باشند.
اضافه سودی که از دسترنج ما کارگران به وجود می آید باید به مصرف رفاهیات مردم برسند.
چرا باید سرمایه‌دارانی که از دسترنج ما کارگران میلیاردها میلیارد تومان سود به جیب می زنند و در بهترین وضعیت زندگی می کنند. تا به امروزهیچ ارگانی نتوانسته با آنان مقابله کنند و هر زمان خودشان دوست داشته باشند سرمایه خود را به آن قسمت و یا آن شهر دیگر انتقال می دهند؟ اما یک کارگر نمی تواند از ساده‌ترین امکانات زندگی برخوردار باشد.
به نظر من کسانیکه کارگران را استثمارمیکنند باید دادگاهی علنی شوند. نه ما کارگران که برای زنده ماندن به هر کاری تن میدهیم؟!!
من صادقانه اعلام میکنم که در یک سال مالی خود و پسر بزرگم تنها یک ماه کار داشتیم و بقیه سال بیکار و با حداقل زندگی کرده ایم. این تنها برای ما نیست بلکه این مشکل کل جامعه ایران است که هزاران نفر کارگر بیکار وجود دارد و حتی توان پرداخت اجاره بهای منزل مسکونی خود را ندارند.
من به عنوان یک کارگر از جناب عالی چند سئوال دارم.
آیا تا به حال سری به مناطق فقیر نشین زدید؟ آیا تا به حال تنها یک بار به میدان کارگران ساختمانی مراجعه کرده اید؟ آیا تا به حال با یک کارگر که بعد از ساعت ها انتظار در میادین شهر روبرو شده اید که با دست خالی به خانه برمی‌گردد؟ آیا به شهرک های صنعتی مراجعه کرده‌اید و آن را دیده‌اید که کارگران در بعضی موارد ۱۰ ماه و یا بیشتر حقوق معوقه دارند و به همین دلیل شیرازه خانواده آنان از هم پاشیده است؟
من به عنوان یک کارگر آن را با گوشت و پوست لمس کرده‌ام و به همین دلیل است که برای رهایی طبقه کارگر از وضعیت نامناسب موجود مبارزه کرده و می‌کنم.
جناب قاضی من این را می‌دانم که شما خود هم مزدبگیر هستید و اگر ۱۰ ماه به شما حقوق پرداخت نکنند چه عکس‌العملی نشان می دهید. در حالی که صاحب خانه از شما اجاره بها را می خواهد و مغازه سر کوچه شما درخواست طلبش را می کند؟؟ وقتی من این را لمس کرده‌ام بنابراین تا آخرین قطره خون با نابرابری مبارزه خواهم کرد. شما امروز می‌توانید من را به هر چند ماه و یا چند سال حبس محکوم کنید. اما من وجدانم راحت است و می‌دانم که در آن جامعه نابرابر هیچ گونه جرمی مرتکب نشدم که مردم از من شاکی باشند. شما امروز من را به اتهام تبلیغ علیه نظام محاکمه می کنید، این درحالی است که من هیچ گونه تبلیغی علیه نظام نکردم و تنها از حقوق خود و همه طبقه‌هایم دفاع کرده ایم.
به نظر من وظیفه هر انسان آگاه این است که به هم طبقه‌های خود آگاهی دهد و این وظیفه امروز بر دوش من است که در هیچ مدرسه و یا دانشگاهی تحصیل نکرده‌ام. من از لابه لای کتاب ها این آگاهی را به دست نیاورده ام، بلکه از درد و رنج طبقه کارگر و نابرابری های اجتماعی جامعه آن را به دست آورده ام .
با تشکر
عثمان اسماعیلی

بعد از تحویل لایحه دفاعیه قاضی پرونده اعلام کرد که شما هی داد می زنید که کارگرهستید و این همه از کارگردفاع می کنید، برو خواست و مطالبات کارگران را تا فردا صبح برای من تهیه کن و آن را به دادگاه ارائه دهید.
من هم بعد از دادگاه با چند نفر از کارگران نشستم و چند بند از خواست و مطلبات کارگران را به شرح زیر برای ارائه به دادگاه تهیه و روز ۱۱/۶/۹۴ آن را به شعبه اول دادگاه انقلاب سقز تحویل دادم.

۱۱/۶/۹۴
ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان سقز

با ادب و احترام:
با توجه به درخواست جناب‌عالی در مورد خواست و مطالبات کارگران خلاصه ای از خواست و مطالبات طبقه کارگر ایران را به استحضار می رسانم.
بعد از سرنگونی رژیم شاهنشاهی طبقه کارگر ایران با اعتصاب و اعتراض خود خواستار یک قانون کار جدید شدند که در نهایت در تاریخ ۲/۷/۱۳۶۸ قانون کار فعلی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.
قانون کار مشتمل بر دویست و سه ماده و یکصدو بیست و یک تبصره در تاریخ بیست و نهم آبان ۱۳۶۹ به تصویب نهایی مجمع تشخیص مصلحت نظام رسیده و طی نامه شماره ۸۸۴۰/۲۶۷/ق مورخ ۹/۱۰/۱۳۶۹ مجمع به ریاست جمهوری ابلاغ شد.
اما از آن تاریخ تا امروز یک بند هم از این قانون برای طبقه کارگر اجرا نشده و هر کسی بر بستر قدرت باشد با میل و اراده خود آن را اجرا می کند. من به عنوان یک کارگر که مدت ۴۵ سال در این مملکت کار کردم و برای سرمایه داران سود انباشت کرده ام توجه جنابعالی را به نکاتی از قانون کار جلب می کنم.
ماده ۲۷ قانون کار – هیچ کارگری نباید از کار اخراج شود مگر با تائید نماینده خود کارگر. ولی ما در روز شاهد اخراج صدها کارگر از محل کار هستیم.!
ماده ۳۸ قانون کار– برای انجام کار مساوی که در شرایط مساوی در یک کارگاه انجام میگیرد باید به زن و مرد مزد مساوی پرداخت شود. اما در کشور ما هیچ وقت این ماده اجرا نشده واگر یک هیئت تشکیل شود و به مراکزی که زنان در ان اشتغال دارند مراجعه کنند مشاهده می نمایند که زنان یک چهارم دستمزد تعیین شده شورای عالی کار را دریافت می کنند. تا به امروز یک کارفرما هم به زندان محکوم نشده!!
ماده ۴۱ قانون کار – شورای عالی کار هر ساله موظف است میزان حداقل مزد کارگران را برابر تورم موجود که توسط بانک مرکزی اعلام می شود تعیین کنند. اما ما شاهد هستیم که هر ساله تعیین مزد کارگر ۱۵ درصد از تورم موجود کم تربوده و کسی هم محاکمه و یا بازداشت نشده است!!
ماده ۶۳ قانون کار– علاوه بر تعطیلات رسمی کشور ، روز جهانی کارگر ۱۱ اردیبهشت نیز تعطیل رسمی کارگران است.
در ان روز هیچ کارگری اجازه ندارد که کار را تعطیل کند و اگر هم مراسمی برای کارگر برگزار کنند، ابتدا آقای امام جماعت و بعد آقای فرماندار و بعد آقای نماینده کارفرما صحبت می کنند و هیچ جایی برای کارگر باقی نمی ماند. به این دلیل ما اقدام به مراسم هائی می کنیم که خود کارگر بانی آن باشد. ما در چند سال گذشته (۸۳) رسماً از فرمانداری درخواست مجوز کردیم. اما به جای مجوز به نماینده ما (محمود صالحی) ۱۰ ماه زندانی تعزیری دادند.
ماده ۱۳۱ قانون کار– به استناد تبصره ۲ کلیه انجمن ها صنفی و کانون های مربوطه به هنگام تشکیل موظف به تنظیم اساسنامه با رعایت مقرارت قانونی و طرح و تصویب آن در مجمع عمومی و تسلیم به وزارت کار جهت ثبت هستند. اما ما در چند سال گذشته هر بار درخواست ثبت تشکل های خود کردیم ولی وزارت کار از ثبت آن خودداری می کند.
جناب قاضی این تنها بخش کوچکی از مشکلات کارگران بود که در قانون کار هم به آن اشاره شده است.
حال توجه شما را به نکاتی دیگر جلب می کنم.
۱- کارگر درخواست ان را دارد که تشکل های خود را تاسیس کند، برای اینکه بتواند در مقابل کارفرما از خود دفاع کند.
۲- کارگر حق دارد نماینده منتخب خود را داشته باشد نه منتخب وزارت اطلاعات
۳- بزرگان دین گفته اند که نباید بگذاری عرق پیشانی کارگر خشک شود، باید مزد او را پرداخت کنید. ما شاهد هستیم که در کشور ما در بعضی موارد کارگر ۱۰ ماه ۱۵ ماه و الی ۲۰ ماه حقوق معوقه نزد کارفرما دارند. کارفرمای متخلف هم محاکمه و یا بازداشت نمی شود!!
۴- کارگر اگر روز جهانی کارگر را گرامی بدارد بلافاصله به پیشانی او یک آرم ضد انقلاب و یا مخل نظم عمومی به او می چسپانند و امروز ده ها کارگر به اتهام تشکیل تشکل های خود و یا شرکت در مراسم روز کارگر در زندان داریم.
۵- کارگر خواستار حقوق برابری زن و مرد در مقابل کار برابر است.
۶-کارگر درخواست آن را دارد که بدو ورود به محل کار باید بیمه داشته باشد. هر چند در قانون کار برای این موضوع ماده ۱۴۸ مصوب شده اما کارفرما از بیمه کارگران خود خودداری می کند، بدون اینکه کسی او را محاکمه و یا بازداشت کند.
۷- کارگر اعلام می دارد که وزارت کار و شورای عالی کار حق تعیین مزد کارگر را ندارند. تعیین مزد کارگر باید توسط خود کارگران تعیین گردد.
۸- ما کارگران اعلام می کنیم که دولت کارفرما است و نباید در تعیین مزد ما نقش داشته باشد.
۹- ما کارگران اعلام می کنیم که ما هیچ گونه مشکلات امنیتی ندارم و تمام خواست های ما انسانی است و بر چسب زدن به مطالبات ما کارگران از طرف هر شخص و یا جریانی محکوم است.
۱۰- ما کارگران بانیان آسایش و رفاه در جامعه هستیم بنابراین حق داریم از امکانات این جامعه استفاده کنیم.
۱۱- ما کارگران اعلام می کنیم که تعیین مزد ۷۱۲ هزار تومانی برای یک ماه خلاف قانون و کسی که این مزد را تعیین کرده است باید محاکمه و بازداشت شود.
۱۲- ما کارگران اعلام می کنیم با حداقل مزد تعیین شده نمی شود زندگی کرد. ما کارگران به دلیل اینکه توان پرداخت شهریه فرزندان خود را نداریم از تحصیل مانده اند.
۱۳- ما کارگران اعلام می کنیم که باید به کارگران بیکار بیمه بیکاری تا اشتغال به کار پرداخت شود.
۱۴- ما کارگران اعلام می کنیم که مزد ما باید برابر تورم موجود تعیین کردد.
۱۵- در ایران قرارداد سفید ممنوع است، اما ما می دانیم که نصف کارگران مشغول به کار با قرارداد سفید امضا مشغول کار هستند.
■

کارگران، خودکشی در تنهائی به جای جنگ متحد علیه سرمایه

.روز اول مهر ماه امید راشدی امیری 36 ساله فوق لیسانس در رشته حسابداری و امور مالی، متاهل و داری دو فرزند در دفتر اتحادیهٔ اصناف رامشیر، محل کارش اقدام به خود سوزی و سوزاندن یکی از مسئولان ادارهٔ مزبور نمود. او به دلیل سوختگی شدید در بیمارستان سوانح سوختگی طالقانی اهواز جان باخت و فرد دیگر فقط از ناحیهٔ دست دچار سوختگی گردیده است.

نزدیکان امید راشدی امیری در گفتگو با رسانه های ایران در بارهٔ این ماجرای دردناک و دلایل آن گفته اند: "چندی پیش امید راشدی امیری پس از طرح مسائلی در ارتباط با مسائل مالی و اختلاس یکی از رؤسای اداره اصناف این شهر به فرمانداری و " مراکز حقوقی" سرمایهٔ رامشیر مراجعه می کند و مطالبی را مطرح می نماید. طرح این مطالب موجب بازداشت کوتاه مدت مسئول مربوطه و تشکیل پرونده برای او می شود. با این حال فرد بازداشت شده پس از آزادی از بازداشتگاه به سر کار قبلی خود بازگشته و امید راشدی را که به صورت قراردادی در این اتحادیه مشغول به کار بود از کار اخراج می کند. امید راشدی پس از اخراج از محل کار با توجه به بیکاری، محرومیت از بیمه ایام بیکاری یا غرامت بیکار شدن و انبوه مشکلات زندگی ، تقاضای بازگشت به سر کار را مطرح می کند. امری که مورد مخالفت قرار می گیرد. پس از این خواست ها و مخالفت با بازگشت او به کار، امید راشدی امیری در روز اول مهر ماه با یک گالن بنزین به محل دفتر مسئول مربوطه در اداره که حکم اخراج او را صادر کرده بود، مراجعه می کند و با ریختن بنزین بر روی خود و فرد مزبور اقدام به خودسوزی و نیز آتش زدن او می کند که بعد از یک روز خودش در بیمارستان طالقانی می میرد و"....

این نهمین مورد از خودسوزی ناشی از استیصال و درماندگی انسان های کارگر و استثمار شونده در مقابل ظلم و ستم صاحبان جنایتکار سرمایه و دولت اسلامی فاشیستی آن ها در سال جاری می باشد. هشت مورد قبلی عبارتند از:
دو مورد خودسوزی در فروردین ماه می باشند که یکی از آنها مربوط به کارگر کارخانه "فراسو" ، سازنده قطعات کامپیوتری بود .پس از آن در همین ماه یونس عساکره، کارگردستفروش در خرمشهر در تعطیلات نوروز در اعتراض به جمع آوری بساط دستفروشی اش توسط ماموران شهرداری سرمایه خود را آتش زد که منجر به مرگش شد. دلیل شهرداری سرمایه در ساقط کردن این کارگر دستفروش از تنها وسیلهٔ تامین معاش نازل خود و خانواده اش این بود که بساط او در مسیر عبور "کاروان راهیان نور"، ایجاد مانع می کند .مسیری که در بخش خارج از شهر بعلت ناایمنی و خطرناک بودن جاده، به نوبهٔ خود هرسال شماری از فرزندان محصل مردم کارگر را کشتار می کند.

در مرداد ماه یک دختر دانشجو دانشگاه آزاد اسلامی در شیراز اقدام به خودسوزی کرد. قبل از وی در همین ماه خود سوزی زن کارگری در مشهد بوقوع پیوست. در شهریور ماه نیز یک کارگر معلم در سنقر و یک کارگر شهرداری در کرمان و یک زن کارگر و همسرش در کرمانشاه مبادرت به خود سوزی کردند. این خود به آتش کشیدن ها و اشکال دیگر خودکشی کارگران در سال های اخیر در جهنم سرمایه داری ایران بعلت کوه مصائب و سیه روزی های ناشی از فقر و فلاکت تودهٔ بردگان مزدی، افزایش یافته است. این وقایع وحشتناک و دردناک که عامل اصلی آن رابطهٔ ضد بشری کارمزدی و نظام سرمایه داری می باشد، هم در میان کارگران شاغل و در حال استثمار شدن رخ داده و می دهد و هم در میان کارگرانی که توسط صاحبان وحشی و انسان ستیز سرمایه و یا دولت اسلامی فاشیستی آن ها از کار اخراج شده اند و به برهوت گرسنگی و محرومیت ها پرتاب گردیده اند.

برای کارگری که در قبال این همه ظلم و ستم و بی حقوقی و تحقیر صاحبان جنایتکار سرمایه و دولت هار اسلامی شان به تنگ آمده است، برای کارگری که هر نفس کشیدن اعتراضی اش نسبت به این مظالم و توحش ها، توسط مزدوران و پاسداران سرمایه در اشکال مختلف سرکوب و

یا اخراج می شود و در غالب مواقع با دستگیری و حبس و ... روبرو می گردد، آری برای چنین کارگری در بی تشکلی و عدم امکان مبارزهٔ آگاه افق دار ضد سرمایه داری تودهٔ طبقه اش علیهٔ تمامی بی حقوقی ها و توحش های ذاتی سرمایه، مبادرت به اقدام بغایت نادرست و هستی بر باد ده خود سوزی و خودکشی، اغلب اوقات تنها و آخرین راه حل می گردد.

هم زنجیران کارگر!

نه تنها در ایران بلکه در تمامی جهان تا زمانی که ما کارگران نظام سرمایه داری را به آتش نکشیم و نابود نکنیم، سرمایه ما را به اشکال مختلف در آتش خود خاکستر خواهد کرد. تا زمانی که شورایی و ضد سرمایه داری متشکل نگردیم و نیروی متحد سراسری شورایی خود را علیهٔ سرمایه، با افق محو کار مزدی به عنوان اساس و شالودهٔ آن، بکار نگیریم، این سرمایه داری خواهد بود که به شکلهای مختلف ما را آتش خواهد زد .در جنگ های روزانه اش که منجر به سوختن و خاکستر شدن میلیون ها کارگر و کودکان خانواده های کارگری گردید، در جنگهای هستی براندازش که در آن ها ما کارگران را در این بخش و آن بخش جهان در ابعاد میلیونی می سوزاند و خاکستر می کند و بالاخره در این شکل که ما را مجبور به آتش زدن خود در اشکال گوناگون خواهد کرد. در غیر این صورت ما را در ورطه تن دادن به زیستنی آکنده از فقر و فلاکت و بی حقوقی و حقارت می سوزاند و از پای در می آورد .زیستنی که در واقع سوختن تدریجی در حریق ارزش افزایی سرمایه می باشد .بدتر از مردن که حاصل جدایی مان از کار و محصول کارمان و بی اختیاری مطلق در تعیین سرنوشت زندگی خویش است.

جمشید کارگر

سپتامبر 2015

نرخ رشد جمعیت در کشورهای صنعتی و جریان پناهندگی

پرتو، سپتامبر 29، 2015

روزنامه ی گلوبال اند میل29 سپتامبر تورنتو،گزارش می دهد که برای اولین بار تعداد افراد سالخورده در کانادا بیشتر از تعداد افراد زیر 14 سال شده است. طبق آمار رسمی منتشر شده در اول جولای 2015، افراد مسن 16.1 در صد ، و افراد زیر 14 سال 16 در صد جمعیت 35،851،800 نفری کانادا را شامل می شوند. در این گزارش آمده که نرخ رشد جمعیت در کانادا 0.9 درصد، در ایالات متحده 0.7 درصد، در فرانسه 0.2 درصد و در آلمان 0.1 در صد بوده است. در واقع آلمان بیش از همه با مسئله ی کاهش جمعیت روبروست.

همانطور که در خبرها آمده اخیرا دولت آلمان بیش از دیگر کشورهای اروپایی اقدام به پذیرش پناهندگان کرده است؛ و اعلام کرده که تا پایان 2015 انتظار دارد 800،000 پناهنده وارد خاک آلمان شوند. در همین رابطه، بعضی کارشناسان رسمی در آلمان ضمن مخالفت با این تصمیم دولت اظهار کرده اند که سرویس های اجتماعی که مهاجرین خارجی دریافت می کنند بیش از منافعی است که به کشور می رسانند؛ و سال آینده دولت باید به بیش از 460،000 نفر در این کشور کمک های مالی دولتی بپردازد. حال آنکه تصمیم دولت آلمان برخلاف نظر این منتقدین بر مبنای محاسبات دقیق اقتصادی صورت می گیرد. توضیح این که "مرکزاروپایی تحقیقات اقتصادی" Centre for European Economic Research در 27 نوامبر 2014 گزارشی منتشر کرد مبنی بر این که در سال 2012 تعداد 6.6 میلیون نفر با پاسپورت خارجی در آلمان کار کرده اند. میزان مالیاتی که هر کدام از آن ها پرداخته اند مبلغ 4،127 دلار بیشتر از میزان خدمات و سرویس های اجتماعی است که دریافت کرده اند. و ارزش افزوده ای برابر با 22 میلیارد یورو در سال برای آلمان فراهم آورده اند.

مقامات آلمان امیدوارند که سیل ورود پناهندگان در این تابستان نیز بتواند فوایدی مثل آنچه در 2012 اتفاق افتاد، به دنبال داشته باشد. در همین رابطه است که وزیر کار آلمان آندره نهلس Andrea Nahlesمی گوید: ما به پناهندگان مانند همسایه و همکار خود نگاه می کنیم. ما به مهاجرین نیاز داریم." " دویچه وله" در گزارش 9 ژانویه 2014 آورده است که اقتصاد آلمان نیازمند 1.5 میلیون کارگر ماهر برای جبران مسئله ی بازنشستگی در کشور است. زمانی که مسن تر های بالای 65 سال بازنشسته می شوند، مهاجرین جوان و تازه نفسن 15 تا 64 ساله به خوبی می توانند این بازنشستگی را جبران کنند. آلمان یکی از بزرگترین کشورهایی است که با کاهش نرخ جمعیت روبروست؛ و قطعا مهم ترین علت پذیرش پناهندگان جبران این شکاف تنزلی است. دولت آلمان ضمن انتشار سندی تحت عنوان " نتایج دوازدهمین پروژه ی هماهنگی جمعیت" Results of the 12th Coordinated Population Projectionاعلام کرده تا سال 2060، از هر سه نفر آلمانی یک نفر بالای 65 سال خواهد بود که برای جبران بازنشستگی هریک از آن ها ما نیاز به دو کارگر داریم.

خطاب به هم میهنان عزیز و همه وجدان های بیدار

مرگ شاهرخ زمانی و شرایط نگهداری زندانیان؛ نامه جمعی از زندانیان سیاسی

جمعی از زندانیان سیاسی-عقیدتی و همبندیان شاهرخ زمانی، نامه ای را درباره شرایط زندانیان سیاسی-عقیدتی و به طور خاص زندان رجایی شهر و سالن ۱۲ نگاشته اند، شرایطی که طی این سال ها منجر به مرگ و یا بیماری تعداد زیادی از زندانیان شده است. متن نامه را که در اختیار هرانا قرار گرفته است در زیر می خوانید:

خطاب به هم میهنان عزیز و همه وجدان های بیدار

باز هم فقدان یکی دیگر از یاران هم بندیمان را در حیرت و ناباوری به سوگ نشسته ایم...

گزاره هایی مانند "مرگ بر اثر سکته قلبی"،" مرگ بر اثر سکته مغزی" و مرگ بر اثر... به گزاره هایی عادی و رسمی تبدیل شده... و هیچگاه پاسخی برای چرایی آن ها داده نمی شود...

چرا که کسی مسئول و پاسخگو نیست

در شرایطی که انبوه انسان ها را در فضایی محدود و محیطی کاملا بسته و کیپ شده نگهداری می کنند که بارها خودشان هم به چند برابر بودن تعداد زندانیان نسبت به فضای زندان اذعان کرده اند...

در شرایطی که زندانیان سیاسی-عقیدتی را بطور خاص و ویژه حتی از امکان تماس تلفنی با خانواده هایشان محروم کرده و کمترین امکان ارتباط عاطفی را هم از آن ها سلب کرده اند، به طوری که در مورد زنده یاد شاهرخ زمانی حتی در فوت مادر محترمه اش اجازه یک تسلیت تلفنی به خانواده را هم ندادند و یا در جشن ازدواج دختر جگرگوشه اش اجازه یک تبریک تلفنی را هم به او ندادند.

و علاوه بر این ها در شرایطی که امکانات بهداشتی و پزشکی در حد چند مسکن و خواب آور خلاصه می شود و برای یک "اعزام اورژانس " در صدها نمونه انبوه تحقیر ها ،تفتیش ها ،مانع تراشی ها و کارشکنی ها صورت می گیرد که یا اعزام صورت نمی گیرد و یا زندانی بیمار خودش مجبور به صرفنظر می شود علت مرگ باز هم سکته مغزی و قلبی و ...است؟ و یا خود این سکته ها معلول چیز دیگرند؟

در شرایطی که زندانیان سیاسی نه فقط هواخوری متعارف و معمول را ندارند بلکه پنجره و سلول های آن ها را هم با صفحات آهنی پلمپ کرده اند تا هیچ هوای سالمی برای استنشاق وارد بند نشود و انبوه زندانیان مبتلا به انواع بیماری های تنفسی، قلبی، عروقی تنها هوای بازدم یکدیگر را تنفس می کنند و این موارد تهدید و خطر بارها و بارها گزارش شده و به خاطر آن اعتصاب ها و اعتراض ها صورت گرفته راستی زنده ماندن امری تصادفی است یا مردن؟! و باز علت مرگ سکته است؟!

مگر عدم تهویه درست حتی در معماری و مهندسی جرم نیست؟ به خاطر نمای ساختمان است یا حیاتی بودن آن برای ساکنان؟

از تغذیه و دارو و بهداشت نمی گوییم ولی وقتی همه ی این ها ضریب بزرگ محکومیت دادگاه های انقلاب را هم می خورد که به قول استاد ممتاز حقوق زنده یاد ناصر کاتوزیان از اساس غیر قانونی بوده و از ابتدا احکامش غیر قانونی بوده چون هیچ امکان دادرسی منصفانه و حتی داشتن وکیل (درهمین مورد شخص زنده یاد شاهرخ زمانی) وجود ندارد و حتی برابر همین قانون اساسی بجز چهار جرم عادی سیاسی مطبوعاتی و خاص نظامی جرم دیگری به اسم امنیتی وجود ندارد که بتوان این همه محدودیت برایش تولید کرد و هیچ فریاد اعتراض و اعتصاب هم هیچ گوش شنوایی ندارد و هر حقوقدان شریف و آزاده ای همه این محدودیت را مجرمانه و مستوجب مجازات می داند و هر بار هم که خبری از این همه بی عدالتی به بیرون درز می کند حفاظ های آهنی کلفت تر و دستگاه های پارازیت بیش تر و قوی تر و چند قفل بزرگتر به همراه دارد و یا قطع و کاهش ملاقات ها و انفرادی و همه هم "مامورند و معذور" و از بالا دستور داده اند!

با این همه فشار های روحی روانی و بعد فقدان فاحش حداقل های بهداشتی و درمانی و فقدان هر گونه مرجع تظلم خواهی چه سرنوشتی در انتظار زندانیان و بویژه زندانیان سیاسی-عقیدتی است؟!

به یاد زندانی فدیه آزادی شاهرخ زمانی که این همه شجاعانه و پیوسته فریاد می کرد.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

بهنام ابراهیم زاده

علی اکبر باغانی

لطیف حسنی

هوشنگ رضایی

عبدالرضا قنبری

محمد سیف زاده

سعید شیرزاد

منبع : خبرگزاری هرانا

وزیر اقتصاد آلمان: با پناهجویان مشکل نیروی کار را حل کنیم

زیگمار گابریل، وزیراقتصاد آلمان، میگوید کشورش میتواند با جذب پناهجویان در بازارکار، مشکل نیروی کار ماهر را برطرف کند.
به گزارش رویترز، گابریل گفته است پذیرش حدود ۸۰۰ هزار پناهجو در سال جاری میلادی |" بزرگترین چالش ملی و اروپایی " از زمان اتحاد آلمان شرقی و غربی است. اما در عین حال او ابراز امیدواری کرده است : **" اگر بتوانیم آنهایی را که پیشمان می‌آیند به سرعت آموزش دهیم و وارد کار کنیم، می‌توانیم یکی از بزرگترین مشکلات آتی اقتصادمان را رفع کنیم: کمبود نیروی کار ماهر را."**
با کشته شدن صدها پناهجو عمدتا سوری در هفته‌های اخیر و وضعیت دشوار آنهایی که می‌خواهند خود را به اروپا برسانند، انتقادها از کشورهای اروپایی به خاطر نپذیرفتن پناهندگان بیشتر شدت گرفته و اختلافاتی نیز میان کشورهای اروپایی پدید آمده است.
در حالی که آلمان خواهان پذیرش پناهجویان بیشتر و واکنش مشترک کشورهای اتحادیه اروپا در این زمینه است، برخی کشورها، به ویژه کشورهای کوچکتر و شرقی می‌خواهند سهم کمتری در حل مساله پناهجویان داشته باشند.
مطابق تخمین موسسه پژوهش‌کار، ۷۷ درصد پناهجویان و متقاضیان پناهندگی در سن کار کردن هستند.
یک اقتصاددان بانک یونی‌کردیت در گفت وگو با رویترز برآورد کرده است که افزایش جمعیت فعال آلمان ازطریق پذیرش پناهجویان، میتواند تا سال ۲۰۲۰ تا ۱/۷ درصد به رشد اقتصاد آلمان کمک کند. به گفته او این رشد احتمالی چیزی معادل ۵۰ میلیارد یورو خواهد بود.
در کنار مساله پذیرش پناهجویان در اروپا، کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز در روزهای اخیر مورد انتقاد قرارگرفته‌اند که چرا از جنگ‌زدگان سوری پناهجو نمی‌پذیرند.
استدلال کشورهای عرب این است که آنها سهم بالایی در تهیه کمک‌های بشردوستانه برای پناهجویان در ترکیه و لبنان دارند، اما پیتر سادرلند، نماینده ویژه سازمان ملل در امور مهاجران، هفته پیش گفت: " به نظر من اینکه بخواهید با پول دادن از نقش خود شانه خالی کنید مناسب نیست. و باید بگویم که پذیرش پناهندگان با پول دادن فرق دارد."

۲۰, شهریور ۱۳۹۴

در صورتی که خوانندگان محترم مایل به دریافت شماره های پیشین روشنگر باشند، می توانند با نمایندگی نشریه در آمریکا، پویان پویا شماره تلفن

۱-۴۴۰-۶۷۳-۱۸۳۳

و در کانادا با شماره تلفن

1-647-352-5404

تماس بگیرند.

انتخابات مقدماتی میلیاردرها

سرژ حلیمی
Serge HALIMI

درسال ۲۰۱۲، آقایان باراک اوباما و ویلارد میت رامنی هرکدام حدود یک میلیارد دلار صرف کارزار انتخابات ریاست جمهوری خود کردند. [امسال] دونالد ترامپ، میلیاردر نیویورکی به جای پرداخت سهم خود به یکی از نامزدها، ترجیح داده یک .من سالی ۴۰۰ میلیون دلار درآمد دارم و [صرف این پول] برایم اهمیتی ندارد " که خودش وارد میدان انتخابات شود: " میلیاردر دیگر، راس پروت از سال ۱۹۹۲ وعده میداد: "کاخ سفید را خریداری کند و در اختیار مردمی بگذارد که دیگر ازپس .تامین هزینه هایش برنمی آیند"
درسال ۲۰۱۲، آقایان باراک اوباما و ویلارد میت رامنی هرکدام حدود یک میلیارد دلار صرف کارزار انتخابات ریاست جمهوری خود کردند. [امسال] دونالد ترامپ، میلیاردر نیویورکی به جای پرداخت سهم خود به یکی از نامزدها، ترجیح داده یک .من سالی ۴۰۰ میلیون دلار درآمد دارم و [صرف این پول] برایم اهمیتی ندارد " که خودش وارد میدان انتخابات شود: " میلیاردر دیگر، راس پروت از سال ۱۹۹۲ وعده میداد: "کاخ سفید را خریداری کند و در اختیار مردمی بگذارد که دیگر ازپس .تامین هزینه هایش برنمی آیند"

تنها یک چهارم کودکان افغان بدون مدرک در مدارس ایران ثبت‌نام شده‌اند

دویچه وله فارسی- 19 سپتامبر

آغاز سال تحصیلی جدید قرار است نقطه عطفی در زندگی هزاران کودک افغان فاقد مدرک در ایران باشد که حال اجازه دارند به مدرسه روند. آمار و ارقام اما نشان می‌دهد که تنها یک‌چهارم این کودکان موفق به ثبت نام در مدرسه شده‌اند.
وزیر آموزش و پرورش دولت حسن روحانی دی ماه سال گذشته اعلام کرد سیاست جدید ایران این است که هیچ دانش آموز افغانستانی ساکن ایران از تحصیل باز نماند. این سیاست جدید با دستور رهبر جمهوری اسلامی مبنی بر اینکه : "همه کودکان افغانستانی باید در مدارس دولتی ثبت‌نام شوند". در آستانه سال تحصیلی ۹۵- ۱۳۹۴ وارد مرحله اجرایی شد.
با این دستور، اداره کل امور اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور ایران در مرداد ماه به مدت پنج روز برای کودکان افغان فاقد مدرک معرفی‌نامه تحصیلی صادر کرد.
محمدعلی صالحی مدیر اداره آموزش امور اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور آن زمان پیش‌بینی کرد که تا ۲۰۰ هزار دانش‌آموز پناهجو معرفی‌نامه دریافت خواهند کرد و تعداد دانش‌آموزان پناهجو در ایران به ۵۰۰ هزار نفر می‌رسد.
بر خلاف این پیش‌بینی اما، وزیر آموزش و پرورش در آستانه سال تحصیلی جدید اعلام کرد که تنها ۴۸ هزار کودک افغان فاقد مدرک در مدارس کل ایران ثبت‌نام شده‌اند.
مریم حیدری دانشجوی رشته "پژوهشگری علوم اجتماعی" در تهران که با نهادهای مربوط به امور پناهندگان همکاری می‌کند به دویچه‌وله می‌گوید: ‘‘این فرصت پنج روزه خیلی کوتاه بود و بسیاری از خانواده‌های افغانستانی موفق نشدند به اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی مراجعه کنند و برای فرزندانشان معرفی‌نامه بگیرند.’’
علاوه بر کوتاه بودن این فرصت، اداره کل امور اتباع و مهاجران خارجی تأکید کرده بود که دانش آموزان باید همراه والدین خود به مراکز و دفاتر کفالت بروند تا معرفی‌نامه تحصیلی بگیرند. در نتیجه کودکانی که نه برگه هویت داشتند نه پدر و مادر، معرفی‌نامه دریافت نکردند.

© Behrouz Mehri/AFP/Getty Images

حقوق کودکان پناهنده
بر اساس آخرین آمار کمیساریایی عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان ۹۸۲ هزار پناهنده در ایران زندگی می‌کنند که اغلب آنها در سه دهه گذشته از افغانستان یا عراق گریخته‌اند.
زندگی این پناهندگان در ایران در سی سال گذشته فاصله بسیاری تا حقوق تعریف شده آنها در اسناد و تعهدات بین‌المللی حقوق پناهندگان داشته است.
به عنوان مثال بر اساس ماده ۲ کنوانسیون حقوق پناهندگان دولت‌های عضو کنوانسیون، از جمله ایران باید امکان آموزش به پناهندگان را همانند اتباع خود در اختیار پناهندگان قرار دهد. از آن گذشته بر اساس ماده ۲۲ پیمان حقوق کودک که ایران از سال ۱۳۷۳ آن را پذیرفته است، کشورهای عضو، باید کودکان متقاضی پناهندگی را حمایت کنند.
مریم حیدری، دانشجوی "پژوهشگری علوم اجتماعی" دانشگاه آزاد خود ۱۶ سال پیش همراه پدر و مادرش به ایران گریخته است. او می‌گوید: ‘‘من کارت اقامت دارم که هر شش ماه یکبار تمدید می‌شود و می‌توانستم به مدرسه بروم اما باید شهریه می‌پرداختم و مبلغ این شهریه هم آنقدر بالا بود که فرقی با مدرسه غیرانتفاعی نداشت.’’
کودکان تبعه افغانستان که شمار قابل توجهی از آنها در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند شانس بسیار اندکی برای دریافت شناسنامه یا کارت اقامت قانونی در ایران دارند.
ساعده امینی که ۳۵ سال پیش همراه پدر و مادرش از افغانستان گریخته و به ایران پناه آورده است به دویچه‌وله می‌گوید: ‘‘پسر بزرگ من الان ۲۲ ساله است. ما سه نسل است که در ایران زندگی می‌کنیم اما پسرم شناسنامه ایرانی ندارد. شناسنامه ایرانی تنها به بچه‌هایی تعلق می‌گیرد که پدر و مادرشان با گذرنامه و به صورت قانونی وارد ایران شدند و خود هم ۱۸ سال اول عمرشان را اقامت قانونی در ایران داشتند.’’
ساعده امینی توضیح می‌دهد که دریافت اقامت قانونی وقتی ممکن است که تبعه افغانستان از سوی یک نهاد یا ارگان دولتی حمایت شود یا مدتی رزمنده بوده یا اینکه طلبه باشد. او می‌گوید بسیاری از مهاجران افغان در ایران درخواست پناهندگی نکرده‌اند چون می‌ترسیدند که به اردوگاه فرستاده شوند یا از ایران اخراج شوند در نتیجه بدون مدرک و به صورت مهاجر غیرقانونی در ایران ماندند.
هزینه‌های سنگین برای خانواده‌های بی‌بضاعت
خانه کودک ناصرخسرو در تهران که از حدود ۱۲۰ کودک افغان حمایت می‌کند اعلام کرده است که ۲۷ کودک تحت حمایت این خانه معرفی‌نامه تحصیلی دریافت کردند و موفق شدند در مدرسه ثبت نام کنند اما مشکلات ۹۰ کودک دیگر هنوز برطرف نشده است.
مریم حیدری که به خانواده‌های افغان برای تحصیل فرزندانشان کمک می‌کند، می‌گوید: ‘‘بسیاری از این خانواده‌ها چند فرزند دارند و نمی‌توانند شهریه همه فرزندانشان را تأمین کنند و در بهترین حالت باز هم به مدارس خودگردان روی می‌آورند.’’
شهریه ثبت‌نام کودکان بدون مدرک در مدارس ایران ۱۵۰ تا ۳۰۰ هزار تومان است. اما خانواده‌های مهاجران غیرقانونی که اجازه کار ندارند و حتی با مجوز کار نیز تنها می‌توانند شغل‌های مشخصی مثل چوپانی، بنایی یا سنگ‌تراشی داشته باشند توان پرداخت این شهریه را ندارند.
با این حال وزیر آموزش و پرورش ایران در واکنش به انتقادهای مطرح شده در مورد اجبار خانواده‌های افغان به پرداخت شهریه مدارس گفته است: ‘‘ما ۹۰ درصد هزینه تحصیل دانش‌آموزان را برعهده داریم. خانواده‌های افغان هم مثل خانواده‌های ایرانی درتکمیل آن ۱۰ درصد باقی‌مانده به مدارس کمک کنند.’’ اما فعالان حقوق کودک معتقدند وزارت آموزش و پرورش می‌تواند از این شهریه صرف‌نظر کند و به جای آن تلاش کند بودجه مورد نیاز خود را افزایش دهد.
فاطمه اشرفی، مدیر انجمن "حامی" که نهادی فعال در زمینه آموزش کودکان افغان است، یکی از این فعالان است که ۲۵ شهریور در نشست "هم‌اندیشی عدالت اجتماعی و آموزش کودکان پناهنده در ایران" در تهران شرکت داشت.
او در این نشست تأکید کرد:‘‘ما اعتقاد داریم با توجه به لزوم تخصیص بودجه ۵۵۰ میلیارد تومانی برای اجرای دستور رهبری می‌توان از رقم ۴۰ میلیارد تومانی حاصل از دریافت شهریه از خانواده‌های اتباع خارجی صرف‌نظر کرد؛ چراکه اغلب این خانواده‌ها توان پرداختش را ندارند’’ .

آیا داعش به “اسرائیل” می‌رسد؟

منبع: العالم

در حالی که اغلب ناظران سیاسی داعش را تهدیدی برای رژیم صهیونیستی نمی‌دانند، یک کارشناس سیاسی این رژیم مدعی شد که داعش سرانجام به "اسرائیل" خواهد رسید.
به گزارش مشرق، تحلیلگران مسائل سیاسی رژیم صهیونیستی با گذشت چند سال از آغاز بحران سوریه به بررسی تبعات این بحران و حرکت پناهجویان سوری به اروپا پرداختند.
"عراد نیر" تحلیلگر مسائل راهبردی شبکه 2 تلویزیون رژیم صهیونیستی در این باره گفت: تصاویری که از هجوم پناهجویان به اروپا منتشر می شود هولناک است.
وی افزود: داعش، جبهه النصره و القاعده و بشار اسد باعث گریز این افراد از کشورشان شدند. برادران مسلمان آنها در کشورهای ثروتمند و نفت خیز حاشیه خلیج فارس درهای خود را به روی پناه جویان بسته اند. اروپا طی 5 سال این مسأله را نادیده گرفته است.
وی تاکید کرد: منابع سیاسی در اسرائیل میگویند در نهایت هیچ راه حلی جز اعزام نیروی زمینی از اروپا برای رویارویی با تروریستهای داعش و القاعده و بوکوحرام در خاورمیانه و افریقا وجود ندارد. ارتش اسرائیل و نیروی هوایی آن نیز می توانند در این راستا به آنان یاری کنند.
کارشناس صهیونیست افزود: سرانجام داعش با وجود موانع متعدد، به اسرائیل می رسد.
"رونی دانییل" تحلیلگر مسائل نظامی تلویزیون رژیم صهیونیستی در این باره گفت: روسیه در حال حاضر در حال گرد آوری نیروی هوایی گسترده در اراضی سوریه برای رویارویی با داعش است و این آغاز حضور مستقیم روسیه در بحران سوریه خواهد بود.

۲۳ شهریور ۱۳۹۴

:

انتقاد شهردار مونترال به جشنواره فیلم مونترال

هم زمان با حمله رسانه های کانادا به فیلم مجید مجیدی صورت گرفت

شرق :روایت ها از آخرین واکنش های جهانی به فیلم مجیدی متفاوت است. از یک سو نشریاتی که بیشتر آنها اروپایی هستند، با نگاهی مثبت " به محمد رسول الله(ص) " را ارزیابی کرده اند اما یک قاره آن سو تر، نشریات و سایت های کانادایی دیدگاه دیگری داشته اند.

فیلم "حضرت محمد(ص)" به کارگردانی مجید مجیدی این روزها درحال اکران است. این اثر بطورهم زمان در ۴۰ سینمای تهران و ۹۸ سینمای شهرستان ها از روز پنجشنبه، پنجم شهریور به نمایش درآمد و هم زمان، پخش جهانی فیلم نیز با نمایش در مراسم افتتاحیه سی ونهمین جشنواره فیلم مونترال آغاز شد. مجیدی، تهیه کننده و تعدادی از بازیگران فیلم برای نمایش فیلم در افتتاحیه به مونترال کانادا سفر کرده اند و روی فرش قرمز جشنواره نیز رفته اند. دراین میان رسانه هایی همچون "لیبراسیون" و سایت "لدووا" به تمجید از این فیلم پرداختند و عنوان کردند که اثر مجیدی با ارائه تصاویر زیاد، بازیگری حرفه ای و جلوه های ویژه مخاطب را جذب میکند. همچنین گاردین در بررسی فیلم حضرت محمد(ص) به این موضوع اشاره کرده است که اولین بار نیست که فیلمی در مورد پیامبر اسلام(ص) ساخته میشود و مصطفی عقاد در سال ۱۹۷۷ هم فیلمی با این موضوع ساخت. منتقد گاردین به این فیلم چهار ستاره داده و با اشاره به هزینه ۴۰ میلیون دلاری ساخت فیلم مجیدی و به کارگیری عواملی که در سینمای جهان شناخته شده هستند، عنوان کرده است که "محمد رسول الله(ص)" فیلم مذهبی تری است و انتظار میرود کسانی را هم که شناخت چندانی با تاریخ اسلام ندارند، جذب کند. در پایان همچنین آمده است: "این فیلم بطرزروشنفکرانه ای صادق، متعهد وشاعرانه است اما بیایید آرزو کنیم که هیچوقت لازم نباشد آن را شجاعانه توصیف کنیم".

به گزارش مهر، منتقد هافینگتون پست فرانسوی(نسخه کبک) نیز نوشت: " فیلمی که شب پیش، سی ونهمین جشنواره فیلم مونترال را افتتاح کرد، به کارگردانی مجید مجیدی، فیلمی رمانتیک- تاریخی است که چون یک نقاشی دیواری باشکوه بر کودکی حضرت محمد(ص) تمرکز دارد. این محصول سه ساعته، یادآور فیلم های اسطوره ای مذهبی دهه ۱۹۵۰ است که همه احساسات خوب را منعکس می کردند. ساخت فیلمی درباره پیام آور اسلام همیشه دشوار است زیرا مسلمانان سنی با این کار مخالف هستند و همین فیلم نیز با این مشکلات روبه رو شده است. گرچه مجیدی باور دارد که توانسته هم شیعه هم سنی را راضی کند اما باید گفت این تلاش چندان موفق نبوده است چون درعین حال که ما پیامبر اسلام را از پشت سر می بینیم، با موهایی که در باد تکان می خورد، باورهای شیعی را میتوان در فیلم بیشتر دید."

نویسنده این مطلب نوشته است: "وقوع معجزات مکرر، مسئله شهادت و پیامبری که به نوعی از نظر ظاهر یادآور مسیح است، در مکاتب فکری سنی قابل قبول نیست. از این زوایا باید گفت فیلم به نوعی با رویکرد تبلیغی ساخته شده است. درعین حال سرژ لوسیک، مدیر و بنیانگزار این جشنواره توضیح میدهد که نقش این جشنواره نمایش فیلم هایی است که نظری ترویجی نداشته باشند و در ورای همه نقطه نظرات از انسانیت و دیدگاه هنری فیلم ساز دفاع کنند. از این زاویه مجید مجیدی از زمانی که سه جایزه بزرگ از آمریکا گرفت، به عنوان چهره ای شناخته شده برای جشنواره فیلم مونترال درآمده است."

رویترز هم در گزارشی از نمایش فیلم حضرت محمد (ص) در جشنواره مونترال به سراغ سامی یوسف، خواننده مسلمان ایرانی تباری رفته است که شهرت جهانی دارد "اطمینان دارم کسانی که در الازهر با این فیلم مخالفت کرده اند یا دیگر مخالفان فیلم، هنوز آن را ندیده اند. دلیل مخالفت آنها این است که با صادرات فرهنگی ایران مخالفند. شرم آور است که تنها دو محصول اصلی درباره زندگی پیامبر اسلام وجود دارد درحالی که درباره حضرت مسیح، موسی و دیگر پیامبران فیلم های زیادی تولید شده است. "

روی دیگر ماجرا

حال وهوای جشنواره مونترال از دید نشریات محلی کانادایی اما روایت دیگری دارد. مطبوعات کانادا روی این موضوع که جشنواره امسال رونق نداشته، نظر مشترک داشتند. به نوشته آنها، سی ونهمین دوره جشنواره مونترال خلوت بوده و مطابق انتظارها نبوده است. هرچند عکس هایی که از روز افتتاح جشنواره در خبرگزاری ها منتشر شد، دنیس کودر، شهردار مونترال، را در قابی مشترک با مجید مجیدی و سرژ لوزیک، رئیس جشنواره، نشان می داد اما آنچه از محتوای رسانه های کانادایی برمی آید، این است که شهردار مونترال رضایت چندانی از برگزاری این دوره جشنواره نداشته است. آن طور که "لوپرس" گزارش داده، شهردار مونترال درحالی که در مراسم افتتاحیه حضور داشته و در مقابل در سالن برپایی مراسم ایستاده بوده، برای نمایش فیلم به داخل سالن نرفته و گفته است که "امروز بیست وهفتمین سالگرد ازدواج من است و به همین دلیل به جای تماشای فیلم باید به مراسم سالگرد ازدواجم بروم." از صحبت های شهردار مونترال چنین می توان نتیجه گرفت که او خواهان تغییرات در جشنواره است و از شکست این جشنواره نگران است. او به لوپرس گفت: "مونترال برای من پایتخت سینماست و این جشنواره پایتخت سینمای کانادا. ما باید کار ویژه تری انجام دهیم و دنبال راه حل باشیم. برای بازگرداندن این جشنواره به جایگاه خود باید با رئیس جشنواره صحبت کنم.

این سایت در ادامه ضمن اشاره به استقبال پایین مردم از فیلم در مراسم افتتاحیه آورده است: "استقبال از این فیلم در جشنواره راضی کننده نبود، خیلی از صندلی ها خالی بودند. این فیلم که خشم مسلمانان را برانگیخته، توسط دولت ایران حمایت شده است. هم زمان با نمایش فیلم در افتتاحیه، گروهی از مسلمانان افراطی در دو خیابان "سن کاترین" و "دوبلوری" مونترال تجمع و خشمشان را از این فیلم ابراز کردند. اعتراض آنها به نمایش چهره حضرت محمد(ص) در فیلم بوده است.

ماکسیم دومر، نویسنده نشریه "ژورنال دو مونترال" ، هم درباره نمایش فیلم محمد(ص) بعنوان فیلم افتتاحیه جشنواره نوشته است: "توافقی بر سر فیلم افتتاحیه وجود نداشت و همه در این زمینه متفق القول نبودند. این فیلم از نظر سینمایی، جز چند صحنه فوق العاده و بازسازی های باشکوه، جذابیت دیگری نداشت."

لوپوئن نیز در تحلیل خود از فیلم مجیدی با تیتر "فیلم موفقیت آمیز در ایران، جنجال برانگیز در مونترال" چنین عنوان کرده است این فیلم، یک اثر تبلیغاتی است و اکران آن در جشنواره مونترال باعث تبلیغات بیشتر آن میشود. اعتراض هایی به فیلم شده و مجیدی اعتراض ها را شنیده و در پاسخ به جنبه تبلیغاتی فیلم گفته است که دین ما دین صلح است و ما این فیلم را ساختیم تا بیشتر دین اسلام و پیامبرمان را معرفی کنیم.

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی ما لی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

rowshangar1@yahoo.com

+1-647-352-5404

سیاست اسکان و شهرک سازی آنکارا

یونگه ولت

ترجمه و تدوین رضا نافعی

در حال حاضر در بسیاری ازجبهه ها زد و خورد ها ادامه دارد. هیچ یک از طرفین موفق به پیشروی نشده اند. فرستنده تلویزیونی لبنانی المیادین در هفته گذشته گزارش داد که واحد های اویغور از ترکیه وارد سوریه شده و در دو روستا واقع در شمال استان ادلیب اسکان داده شده اند.

این ها باید مانند مهاجران، هم در روستا ها کار و هم از آن دفاع کنند. نخستین بار در سال 2013 آشکار شده که اویغورهای چین از طریق ترکیه وارد سوریه شده اند و در آنجا نخست به گروه النصرت و بعد به داعش پیوسته اند. به قرار مشهود ترکیه در نظر دارد با سیاست شهرک سازی بخشی از شمال سوریه را تحت نفوذ خود در آورد. در آغاز سال جاری افراد مسلح "جیش الفتح" که ترکیه، عربستان سعودی و قطر هزینه آنها را می پردازند به ادلیب حمله کردند.

روز پنجشنبه بار دیگر گفته شد که گروههای وابسته به داعش در شمال سوریه برای چندمین بار از گازهای مرگبار استفاده کرده اند. یک سخنگوی وزارت خارجه روسیه اظهار داشت، گزارش های متعددی از منابع گوناگون دریافت شده و شورای امنیت باید با " توجه ویژه" این خطر را مورد بررسی قرار دهد. حسین امیر عبداللهیان معاون وزیر خارجه ایران در دیدار با بشار اسد همکاری سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران با کشور جنگ زده سوریه را مورد تاکید قرار داد، بویژه در عرصه مبارزه با تروریسم در سوریه . وی گفت سوریه یک کشور مستقل است و حق دارد "برای آینده خود تصمیم بگیرد" .عبدالهیان در یک کنفرانس مشترک مطبوعاتی با همتای سوریائی خود "فیصل مقداد" برهماهنگ بودن مواضع ایران با روسیه مبنی بر این که برای هرنوع حل سیاسی مسئله سوریه، اسد باید نقشی مرکزی داشته باشد، تاکید ورزید. در حال حاضر نقشه صلح وزارت خارجه ایران در دمشق مورد بحث است. تهران در نظر دارد پیشنهاد هائی – برای آتش بس، تشکیل دولت اتحاد ملی، تغییر قانون اساسی، انتخابات مجلس – به سازمان ملل متحد عرضه کند.

عبدالهیان قبلا در بیروت با استفان میستورا، نماینده ویژه سازمان ملل برای سوریه و جبران باسیل وزیر خارجه لبنان گفتگو کرده بود.

منبع: آینده ما

فعالیت امپراطوری فرهنگی آیت‌الله خامنه‌ای در بریتانیا

.محمد تنگستانی رادیو زمانه :

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تفاهم‌نامه‌ای را با مرکز مطالعات ایرانی در لندن امضاء کرده است که به موجب آن رمان‌ها، داستان‌ها و اشعار تبلیغی اسلامی‌نویسان در زمینه ادبیات جنگ به زبان انگلیسی ترجمه و در بریتانیا منتشر می‌شوند. بر اساس این تفاهم‌نامه که پنج سال اعتبار دارد اما قابل تمدید است قرار است مرکز مطالعات ایرانی در لندن شب‌های شعر و آواز هم برگزار کند.
مدیریت مرکز مطالعات ایرانی در لندن را سلمان صفوی، معروف به "قهرمان صفوی" برادر یحیی رحیم صفوی، فرمانده پیشین سپاه پاسداران و دستیار و مشاور کنونی رهبر جمهوری اسلامی در امور مربوط به نیروهای مسلح به عهده دارد.
مرکز مطالعات ایرانی یک تشکیلات موازی با سفارت جمهوری اسلامی در بریتانیاست و در زمان دولت احمدی‌نژاد، هنگامی که روابط ایران و بریتانیا به تیرگی گراییده بود، به فعالیت گسترده‌اش در انگلستان ادامه می‌داد.
این مرکز در سال‌های گذشته موفق شده در شهرهای مختلف بریتانیا مراکز اسلامی متعدد تأسیس کند.
با سلمان صفوی، مدیر مرکز مطالعات ایرانی در لندن تماس گرفتیم. او درباره تفاهم‌نامه با حوزه هنری گفت: "من باید اول با ایران تماس بگیرم و مشورت کنم، ببینم آن‌ها چه می‌گویند: من می‌توانم مصاحبه کنم در این مورد با رادیوی خارجی؟ اما در هر حال ما یک مرکز مستقل از دولت جمهوری اسلامی هستیم و تفاهم‌نامه با حوزه هنری هم یک ماهیت فرهنگی – هنری دارد."
مرکز مطالعات ایرانی که در سال ۱۳۸۲ تأسیس شده خود را به عنوان یک "آکادمی" برای "گفت‌وگوهای فلسفی" بین ایران و جهان غرب معرفی می‌کند، اما هیچگونه شأن دانشگاهی ندارد. از "مطالعات" صورت گرفته توسط آن در هیچ نشریه آکادمیک خبری نیست.

از بیت رهبری تا افشاگری ویکی‌لیکس

علیرضا نوری‌زاده، نویسنده و کارشناس مسائل سیاسی ایران می‌گوید: "تشکیلات سلمان صفوی در لندن یک دستگاه دولتی نیست. اما فعالیت‌های او نیز دور ازسیاست‌های نظام نیست.
او با مراکز پژوهشی درحوزه‌های علمیه و دانشگاه بین‌المللی "امام خمینی" ودانشگاه آزاد ارتباط دارد. او در جامعه دانشگاهی بریتانیا، به ویژه در زمینه شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دارای اعتباراست. خوب سخن میگوید، بر انگلیسی تسلط دارد و با عربی هم آشناست."
سلمان صفوی، یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران در اصفهان در سال‌های نخست انقلاب بود. او در انتخابات مجلس هشتم از حمایت حزب اعتماد ملی برخوردار بود و در همان حال به گفته علیرضا نوری‌زاده مدتی مسئولیت هدایت سایت آیت‌الله خامنه‌ای را به عهده داشت و همچنین ارتباط بیت رهبر با نقاط دیگر جهان را برقرارمیکرد. او تحصیلات حوزوی دارد وگاهی به اقتضای زمان و مکان لباس روحانی به تن می‌کند.
سندی که ویکی‌لیکس از یک جلسه محرمانه با شرکت سلمان صفوی و تنی چند از مقامات غربی در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹ در لندن منتشر کرد، در آن زمان بازتاب رسانه‌ای گسترده‌ای داشت.

گسترش حوزه هنری به خارج از مرزهای ایران

تفاهم‌نامه حوزه هنری با مرکز مطالعات ایرانی در لندن برای ترجمه و عرضه آثار اسلامی‌نویسان در بریتانیا، دوشنبه، ۹ شهریور ماه امضاء شده است. حوزه هنری با در اختیار داشتن نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، و با برخورداری از حمایت‌های بی‌دریغ وزارت آموزش و پرورش و وزارت ارشاد اسلامی، آثار تبلیغی اسلامی‌نویسان را در سطح کشور و در مدارس توزیع می‌کند. اکنون پس از سفر فلیپ هاموند، وزیر خارجه بریتانیا به تهران و بازگشایی سفارت انگلستان در ایران، تفاهم‌نامه حوزه هنری و مرکز مطالعات ایرانی در لندن، دو تشکیلات عظیم زیر نظر رهبری را به هم نزدیک می‌کند. آیا حوزه هنری موفق شده است امپراطوری خود را به خارج از ایران بسط دهد؟
عبدالجبار کاکایی، شاعر و نویسنده در گفت‌وگو با رادیو زمانه می‌گوید: "من حوزه هنری را نماینده ادبیات انقلابی ایران نمی‌دانم. حوزه هنری یکی از پایگاه‌هایی‌ست که در زمینه ادبیات انقلابی انجام وظیفه می‌کند، اما ادبیات انقلابی فراتر از حوزه هنری‌ست. از سال ۶۷ – ۶۸ که برخی از نویسندگان و شاعران انقلابی از حوزه هنری بیرون آمدند، حوزه نمایندگی شعر و ادبیات انقلاب را از دست داد. از آن زمان حوزه روز به‌روز کوچک‌تر و شعر و ادبیات انقلابی بزرگ‌تر شد."
عبدالجبار کاکایی با این سخنان در واقع به دگرگونی ماهوی حوزه هنری پس از پایان جنگ اشاره می‌کند: در زمانی که محمدعلی زم ریاست حوزه هنری را به عهده داشت، از ویژگی‌های یک شرکت خصوصی با بازدهی مالی برخوردار بود، اما به تدریج، در زمان ریاست بنیانیان و مومنی شریف به یک وزارتخانه در سایه تبدیل شده است که در موازات با وزارت ارشاد در جهت اجرایی کردن خواسته‌های فرهنگی رهبر جمهوری اسلامی فعالیت می‌کند.
با این‌حال آیا می‌توان اصولاً از اسلامی‌نویسی یا "ادبیات انقلاب" به عنوان یک سبک مستقل در ادبیات معاصر ایران سخن گفت؟ فعالیت‌های حوزه هنری چه سودی برای ادبیات ایران دارد؟
قاضی ربیحاوی، از نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان سرشناس ایران در گفت‌و گو با رادیو زمانه پاسخ می‌دهد: " ادبیات دفاع مقدس یا ادبیات اسلامی وصله‌هایی‌ست که به ادبیات می‌چسبانند، بدون آنکه ضرورت یا کاربرد داشته باشد. آنچه که جمهوری اسلامی به نام ادبیات دفاع مقدس یا ادبیات انقلابی به مردم تحمیل میکند، ربطی به ادبیات معاصرایران ندارد. نویسندگانی که حقوق میگیرند یا گمان می‌کنند برای عقیده‌شان قلم می‌زنند، شعارهایی را تکرار می‌کنند و از تکنیک‌های رایج در داستان‌نویسی هم گاهی استفاده می‌کنند."

حوزه هنری سال ۱۳۵۷ با نام "کانون نهضت فرهنگی اسلامی" تأسیس شد و پس از چند ماه به "حوزه اندیشه و هنر اسلامی" تغییر نام یافت و در ابتدای دهه ۱۳۶۰ به "سازمان تبلیغات اسلامی" پیوست. افزون بر ده‌ها سالن سینمایی، دانشگاه سوره، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، انتشارات سوره مهر، هفته‌نامه مهر، و ماهنامه سوره وابسته به حوزه هنری هستند. تفاهم‌نامه بین مهم‌ترین امپراطوری فرهنگی "رهبر" با مرکز شبه‌فلسفی اما متمول او در لندن، این امکان را برای حوزه هنری فراهم می‌آورد که عده‌ای از اسلامی‌نویسان که آثارشان در ایران فروش نمی‌رود، از حق‌الزحمه‌ای برخوردار شوند و در پوشش ترجمه به زبان انگلیسی، زمینه‌جداگانه‌ای برای تبلیغ این آثار در رسانه‌ها و خبرگزاری‌های داخل ایران فراهم آید.

کارگران فولاد و چدن درود خواهان برگزاری دوباره انتخابات نهاد صنفی شدند

کارگران فولاد و چدن درود با اعلام این خبر افزودند:

در تاریخ پنجم مهرماه اکثریت کارگران این واحد صنعتی با امضاء طوماری از اداره کار شهرستان درود خوستار شدند تا ضمن انحلال تشکل صنفی موجود ضمینه برگزاری انتخابات شورای اسلامی کار جدید را برگزار کند .

کارخانه فولاد و چدن درود بیش از 100 کارگر دارد و به باور این کارگران دست کم از زمان شروع اعتراضات صنفی اخیر آنها اعضای شورای اسلامی کار این واحد صنعتی بی‌کفایتی خود را در پیگیری مطالبات صنفی آنها ثابت کرده‌اند.

آنها می‌گویند: دو سال از آغاز کار شورای اسلامی کار فولاد و چدن درورد می‌گذرد اما به عقیده کارگران این واحد صنعتی در این مدت رویه دو نفر از اعضای این تشکل صنفی در جهت تامین منافع شخصی و مدیریت ارزیابی شده است و به همین دلیل کارگران فولاد و چدن درود در شرایط حساس کنونی خواستار انحلال تشکل موجود و برگزاری انتخابات دوباره شورای اسلامی کار شده‌اند .

آنها امیدوارند که در صورت احیای دوباره این نهاد صنفی بتوانند برای یافتن مشکلات صنفی خود راهی برای خاتمه اعتراضات صنفی خود بیابند.

این کارگران در ادامه پیرامون روند بررسی مشکلات کارگران فولاد و چدن از سوی مسئولان استان لرستان تصریح کردند: متاسفانه پس از ۱۱ روز از اعتصاب کارگران این کارخانه در استان لرستان می‌گذرد اما همچنان مسئولان در قبال مشکلات کارگران سکوت اختیار کرده‌اند .

گروههای۱۰نفره تذکرزبانی امربه معروف تشکیل می شود

۱۸ شهریور ۱۳۹۴

سمنان – ایرنا – معاون تشکلهای مردمی ستاد مرکزی امر به معروف و نهی از منکر از جذب و ساماندهی گروه های ۱۰ نفره امر به معروف و نهی از منکر خبر داد.

سیدمهدی امینی روز چهارشنبه به خبرنگاران در سمنان گفت: با تصویب قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر، جذب و سازماندهی گروه های ۱۰ نفره امر به معروف و نهی از منکر برای تذکر زبانی آغاز شده است.

وی یاد آور شد: با سازماندهی گروه های امر به معروف و نهی از منکر، چهار هزار و ۶۰۰ گروه برای تذکر زبانی در کشور تشکیل می شود.
وی بر استفاده از تجربه شوراهای امر به معروف و نهی از منکر در اجرای قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر تاکید و خاطرنشان کرد: نیروهای جذب شده در حوزه های سازمانی، مساجد، هیات های مذهبی و اصناف، پس از آموزش های لازم برای تذکر زبانی، فعالیت خود را آغاز می کنند.
امینی تاکید کرد: اجرای فریضه مغفول مانده امر به معروف و نهی از منکر نیازمند تعامل تمام حوزه های فرهنگی و اجتماعی جامعه برای مقابله با توطئه های فرهنگی دشمنان است.
معاون تشکلهای مردمی ستاد مرکزی امر به معروف و نهی از منکر، روز چهارشنبه در کارگاه آموزشی یک روزه طلایه داران امر به معروف و نهی از منکر با حضور نمایندگان تشکلهای مردم مختلف سمنان حضور یافت و درباره قانون حمایت از آمران به معروف و نحوه سازماندهی نیروها توضیحاتی ارایه داد.
نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه سمنان نیز در دیدار با سیدمهدی امینی با بیان اینکه برای احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر مشارکت همگانی لازم است، گفت: فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر باید از خانواده شروع شود.
حجت الاسلام و المسلمین سید محمد شاهچراغی، بهترین راه اصلاح جامعه و ریشه کن کردن منکرات را امر به معروف و نهی از منکر دانست.

روشنگر: بعلت مقاومت های زنان با اوامر امر به معروف و برخوردهای مختلفی که منجر به کتک خوردن چند آخوند و ایادی رژیم شد جمهوری اسلامی برای مقابله با عکس العمل مردم به این اقدامات متوسل شده است. حال باید منتظر مقابله زنان با این تدابیر بود.

خاطرات دوران سپری شده

خاطرات یوسف افتخاری (1299 تا 1329)

بکوشش کاوه بیات و مجید تفرشی

(قسمت هفدهم)

تاریخچهٔ نهضت کارگری در ایران

نهضت واقعی کارگران ایران در 1920 شروع شد. تا تاریخ فوق الذکر با اینکه کارگران ایران از طرف کارفرمایان داخلی وخارجی بیرحمانه استثمار میشدند، با اینکه روزی بیشتر از 12 ساعت کار کرده، از کلیه مزایای زندگی و انسانی محروم بودند. بعلت عدم اطلاع از تشکیلات و مبارزات کارگری و نداشتن تشکیلات منظم کارگری، مقاومت و یا درخواستهای دسته جمعی در مقابل فشار و استثمار شدید کارفرمایان از آنان مشاهده نشده بود. در 1920 که کارگران بادکوبه به وسیلهٔ انقلاب اجتماعی از زیر مظالم دولت تزاری روسیه و کارفرمایان بیرون آمدند، عده ای از ایرانیان مقیم بادکوبه که در آن انقلاب عامل مؤثر بودند به ایران برگشته تشکیلات وسیعی در اغلب نقاط ایران از عناصر محروم بوجود آوردند که منجر به انقلاب گیلان شد.
مقصود اصلی انقلابیون گیلان که تحت رهبریت حیدرعمواوغلو کار میکردند بیرون راندن قوای مهاجم انگلیسی از خاک ایران و ایجاد آزادی بود. در آن تاریخ ایران از طرف قوای نظامی اشغال شده نمایندگان آن دولت در کلیه امور کشوری و لشگری مداخله می کردند.
انقلاب گیلان تحولی در طرز تفکر کارگران ایجاد کرده در صدد برآمدند اتحادیه صحیح کارگری تحت یک پروگرام مدرن و عملی به وجود آورده به مبارزات طبقاتی ادامه دهند. در همان سال در بندر پهلوی و آذربایجان و تهران اتحادیهٔ کارگری تشکیل گردید. در بندر پهلوی و تهران، اتحادیه ها نیمه مخفی ولی در آذربایجان اتحادیه کاملاً سری بود. بعد از مدتی در خوزستان و مشهد نیز کارگران متشکل شدند.
تشکیل اتحادیه های مخفی وانتشار بیانیه ها که حاکی از دعوت طبقهٔ زحمتکش به مبارزه برعلیه طبقهٔ حاکمه بود، هیئت حاکمه را به وحشت انداخته درصدد مبارزه شدید با تشکیلات کارگری برآمدند. حبس و تبعید و کشتار از طرف هیئت حاکمه شروع شد. در بندر پهلوی و تهران آقای محمد آخوندزاده را که موجد و رهبر اتحادیه کارگران بندر پهلوی بود توقیف و تبعید کردند. در تهران عدهٔ کثیری از کارگران و رهبران آنان را توقیف کرده و حتی آقای حجازی را که یکی از رهبران اتحادیه کارگران چاپخانه های تهران بود زیر شکنجه کشتند. کلیهٔ زندانهای آذربایجان مخصوصاً قلعهٔ اردبیل را پر از کارگران و زارعین مبارز کرده بودند که بدون محاکمه و رعایت قانون توقیف بودند. تعجب است که مأمورین دولت مانع رساندن غذا به آنها بوده، عده ای بیگناه در نتیجهٔ گرسنگی در زندان فوت کرده، شبانه از طرف شهربانی و زندانبانان قلعهٔ اردبیل دفن می شدند.

اتحادیهٔ کارگران بندر پهلوی

برنامهٔ اتحادیهٔ کارگران بندر پهلوی مختصر و خلاصهٔ مفهوم آن بهبود وضع زندگی کارگران بود. اغلب کارگران بندر پهلوی کارفرمای معینی نداشته و از این لحاظ احساسات مبارزهٔ طبقاتی آنان نسبتاً ضعیف بود.
رهبران اتحادیه بیشتر اوقات خود را صرف تعلیم و تربیت و آشنا کردن کارگران به اصول مبارزات صنفی و طبقاتی میکردند. تدریجاً کارگر را متوجه می ساختند که طبقهٔ کارفرما نتیجهٔ زحمات شما را ربوده و کاخهای زیبا و زندگانی مجلل برای خود ترتیب داده و از انواع وسایل عیش و عشرت بهره مند شده و شما را از حداقل زندگی محروم میسازند و به خصوص دستگاه دولت در اختیار آنها بوده و در برابر مختصر مقاومت و تقاضای حق به وسیله قوای دولتی شما را منکوب و از بین میبرند. پس اگر بخواهید از مزایای زندگی برخوردار شوید یعنی از بهداشت و فرهنگ وغذای کافی و مسکن و پوشاک بهره ای ببرید باید کوشش کنید حکومت و قدرت را در دست گرفته به وسیله وضع قوانین مفید، دست سرمایه دار را از غارت اموال طبقهٔ مولد ثروت و کوتاه و خود را از ذلت نجات دهید. خلاصه کلیه تعلیمات رهبران اتحادیه بندرپهلوی روی اصول مبارزات طبقاتی و تحصیل قدرت جهت تشکیل حکومت کارگری بود.
اتحادیهٔ کارگران بندر پهلوی که کارگران (آن را) در آن موقع به نام سایوز می نامیدند، (سایوز به زبان روسی یعنی اتحادیه) فاقد ارزش تشکیلاتی بود، زیرا که اکثر اعضای اتحادیه را باربران گمرک و باربران کشتیها و باربران کرپسها تشکیل میدادند که اغلب آنها دهاتی بوده و علاقه خودشان را از دهات قطع نکرده و در فکر این بودند که مبلغی جمع آوری کرده سر زراعت خود برگردند. بنابراین به مبارزهٔ طبقاتی چندان علاقه ای نشان نداده فقط به پرداخت حق عضویت و حضور در جلسات اکتفا میکردند و حتی از باربران گمرک عدهٔ قلیلی عضویت اتحادیه را پذیرفته بودند.
قسمتی از کرجی بانان 1 مالک کرجی بودند، چون در مقابل کارفرمای معینی نداشتند و مستقیماً از طرف کسی استثمار نمیشدند، لذا مثل یک نفر کارگر صنعتی اتحادیه حسن استقبال نمیکردند فقط برای حفظ منافع آنی و جلوگیری از پیش آمدهای احتمالی در اتحادیه شرکت میکردند، عدهٔ متعصب و فداکار توی آنها نسبتاً کم بود.
عیب بزرگ اتحادیهٔ کارگران بندرپهلوی این بود که قدرت و یا ضعف آن بسته به توسعه و یا تقلیل تجارت با اتحاد جماهیر شوروی بود. به این معنی وقتیکه امتعهٔ بیشتری از اتحاد جماهیرشوروی به بندرپهلوی واردمیشد. برای خالی کردن کشتیها به کارگر بیشتری احتیاج پیدامیکردند ازاطراف عده ای جمع آوری کرده به کار مشغول میکردند. چون رؤسای آرشیل از رهبران اتحادیه بودند، لذا کارگر جدید برای حل نظر سردسته ها عضویت اتحادیه را می پذیرفتند. وقتیکه تجارت میشد.کارگران جدید که اکثراً دهاتی بودند اتحاد وارتباط خودرا به اتحادیهٔ کارگران قطع کرده وبه محل سابق خود مراجعت میکردند.
رهبر سیاسی اتحادیه کارگران بندر پهلوی آقای آخوندزاده بود که در سال 1925 پس از تبعیدها، حبس ها و شکنجه های زیاد از طرف دولت برخلاف میل مشارالیه به روسیه تبعید شد. آقای جمال زاده و مشهدی ابراهیم گوگانی که اولی رئیس اتحادیهٔ کرجی بانان و دومی رهبر اتحادیهٔ باربران بود با عدهٔ کثیری اعضای اتحادیه از طرف شهربانی توقیف و از بندر پهلوی تبعید شدند. چون اتحادیهٔ کارگران بندر پهلوی اساس و پایه صحیحی نداشت، بنابر این با تبعید آقایان آخوندزاده و باباجمالزاده و مشهدی ابراهیم گوگانی از بندر پهلوی در سال 1923 اتحادیه منحل شد. از آن به بعد اقدامات خفیفی که برای تشکیل و برقراری مجدد اتحادیه از طرف برخی افراد متمایل به اتحادیه به عمل آمد، متأسفانه به نتیجهٔ مطلوبه نرسید.
از وقتیکه بشر برای حفاظت و تأمین احتیاجات و تهیهٔ وسایل زندگی و خوراک و پوشاک پرداخت، تدریجاً در نتیجهٔ سعی و کوشش و یا تفکر صحیح و یا درآمد غیرمترقبه اختلاف مختصری در زندگی آنها دیده میشد که به مرور ایام به واسطهٔ حس خودخواهی و راحت طلبی که صفت جبلی بشر است، همه خواهان زندگی آبرومند و بهتری شده و در نتیجه عده ای که فاقد استعداد ذاتی بوده و از خود هنری نداشتند، به حیله و مکر متوسل شده و از راه دزدی و اغفال و دروغ و جنایت از زحمات و ابتکارات دیگران استفاده می نمودند، تا این که به واسطهٔ مرور زمان این اختلافات طبقاتی که در اوائل خیلی جزئی و نامحسوس بود رو به فزونی گذاشت و مقدمهٔ تشکیل خانواده و ایل گردیده و هر طبقه برای حفظ طایفه و عشیره خود از تعدی دیگران به دسته بندی پرداخته و تاریخچهٔ جنگهای خونین و بالاخره تشکیل حکومتها و دولتها را داده و این اختلافات طبقاتی مابین تمام دسته ها و تیپ ها و کسبه روز بروز زیادتر گردید و بخصوص با آشنائی مردم به تمدن امروزه و احداث کارخانجات و راه آهن و تمرکز ثروت و استخراج معادن این اختلافات طبقاتی هرآن رو به ازدیاد و حرص وجاه طلبی صاحبان سرمایه اکثریت مردم راکه عبارت از کارگر و زارع و کارمند و هنرمندان و نویسندگان و اصناف جزء میباشد از هستی انداخته و آنها را که مولد ثروت هستند به کلی فلج ساخته و درنتیجه کثرت ظلم طبقات محروم لزوم تشکیل اتحادیه های صنفی را احساس و در برابر مظالم مالکین و صاحبان کارخانجات و زمامداران حامی سرمایه دار به مقاومت پرداخته و چه بسا که فقط به واسطهٔ مقاومت این تیپ، تاریخ مملکتی دگرگون شده است.
مبارزهٔ صنفی و طبقاتی همیشه به اشکال مختلف ظاهرشده و شدت وضعف داشته است. گاهی مبارزهٔ طبقهٔ ضعیف ومغلوب برعلیه ظالم و غالب منحصر به ندبه و زاری و بعضی اوقات به فریاد و فغان و زمانی با چوب و چماق و چه بسا که با اسلحهٔ سرد و گرم دشمنان صنفی خود را از میدان خارج ساخته اند.
در مبارزات طبقاتی همه اوقات کارگران صنعتی پیشرو بوده اند. روحیه و طرز مبارزه کارگران صنعتی و کارگران کارخانجات عظیم مانند تصفیه خانهٔ شرکت نفت انگلیسی و ایران با احساسات کارگر یک کفاش خانهٔ کوچک و یا باربری که با چندین کارفرما مواجه است متفاوت میباشد. مثلاً کارگری که در تصفیه خانهٔ شرکت نفت مشغول کارمیشود به مظالم وتعدیات صاحبان سرمایه آشنا میشود، زیرا به خوبی می بیند که همقطارهای او چه بسا خون دل خورده و سالیان دراز با مبلغ جزئی با چند سر عائله عمر خودرا تلف کرده وبعداز بیست سال خدمت به عذر پیری ومریضی از کار بیکارشده و به خدمت او خاتمه میدهند و حتی از خانهٔ مسکونی که سالیان درازی در آن سکونت داشته بیرون کرده و ناچار در خیابانهای شهر دست تکدی پیش دوست و دشمن باز می کند.
کارگر می بیند که رفیق او در نتیجهٔ مدتها کار مسلول شده و بعد از مرگش عائلهٔ او یا به گدائی و یا از راه ناعلاجی و عدم اعتنای هیئت حاکمه به فحشاء پرتاب می شود. این مشاهدات و مناظر رقت آور کارگران تصفیه خانه را هشیار کرده حس دشمنی او را نسبت به سرمایه دار بیدار و تقویت نموده، او را مجبور میکند که برای نجات خود از چنگال بیرحمانهٔ سرمایه داران وجلوگیری از بدبختیهای غیرمترقبه به مبارزهٔ آشتی ناپذیر برعلیه طبقهٔ حاکمه بپردازند و با سایر کارگران متحد شده و به طرز دسته جمعی به مبارزهٔ طبقاتی ادامه دهند. این مبارزه به منظور نابودی طبقهٔ حاکمه به عمل می آید، تا اختلاف منافع مابین کارگر و کارفرمای موجود است ادامه خواهد داشت.
ولی آن شاگرد کفاش و یا شاگرد نجاری که دائماً با کارفرمای خود در تماس بوده و با هم معاشرند و اغلب سر یک سفره غذا صرف میکنند درضمن از استاد خود، کار یاد میگیرد و امیدواراست که روزی در رشتهٔ کار خود متخصص شده و او هم دارای کارگاه کوچک باشد با دشمن صنفی خود کمتر مخالفت میکند، سهل است غالباً کارفرمای خود را پدر و یا معلم می نامد. این کارگر با کارفرمای خود مبارزهٔ جدی نمیکند زیرا فکر میکند روزی او هم یکنفر سرمایه دار و کارفرمای کوچک خواهد شد.
ولی طرز تفکر کارگران شرکت نفت و کارخانه فورد و امثال آن غیر از طرز تفکر شاگرد نجار و یا شاگرد کفاش است. کارگر شرکت مطمئن است که هرگز سرمایه دار نشده و بلکه روزی به سرنوشت رقت انگیز سایر کارگران کارخانه دچار خواهد شد لذا معتقد میشود که یا باید کارفرمای خود را نابود کرده و صاحب کارخانه شود و یا منتظر سرنوشت شومی باشد که همیشه در انتظار او بوده و خواهد بود.
همچنین روحیه و طرز تفکر حتی طرز عمل و مبارزه یک نفر باربر که گاهی باربری، وقتی کاسبی میکند با یک نفر کارگر کارخانهٔ بزرگ متفاوت است. کسانی که گاهی باربر، زمانی دست فروشی و تابستان اگر باربری نشد لبو می فروشند، پرولتار واقع نبوده، اینها پرولتر بربری (لومپوم) می باشند که گاهی ممکن است طرفدار و آلت دست ارتجاع برعلیه طبقهٔ زحمتکشان مبارزه نمایند. پس این قبیل کارگران نمیتوانند پایه و اساس تشکیلات کارگری را استوار نگهدارند. اکثریت اتحادیهٔ کارگران بندرپهلوی از کارگران نوع اخیر

←

کار، اما چه کاری؟

نبرد برای اشتغال هیچ اهمیتی ندارد اگر مترادف با نابودی حقوق اجتماعی باشد. بریتانیا یک کشور ثروتمند پر از متکدی شده است در معبد لیبرالیسم اروپایی محافظه‌کاران لاف می‌زنند که "از برکت" ریاضت، کشور مجدداً سرپای خود ایستاده است. زمانی‌که بازگشت به کار یک سبک زندگی مناسب را فراهم نمی‌کند، هدف کاهش آمار بیکاری بی‌معنی است. بیکاران کم، متکدیان بسیار... کلمات آرام‌بخش برای لیبرال‌ها در آلمان، که در آن‌جا نرخ بیکاری به زیر ۵ درصد پایین آورده شده، اما فقر در بالاترین سطح خود از زمان یکپارچی قرار دارد. مینی-مشاغلی که به

پایین‌تر از قراردادهای استاندارد به دست آورده‌اند هیچ تضمین، و هیچ ساعات منظم کاری وجود ندارد. مشاغل رقت‌انگیز: مرهم سمی بر ارقام بیکاری که بیش از هر زمان دیگری، در حالی‌که لندن بخود بمثابه پایتخت میلیاردرها می‌بالد محرومیت اجتماعی را تغذیه می‌کند

زمانی‌که بازگشت به کار یک سبک زندگی مناسب را فراهم نمی‌کند، هدف کاهش آمار بیکاری بی‌معنی است. بیکاران کم، متکدیان بسیار... کلمات آرام‌بخش برای لیبرال‌ها در آلمان، که در آن‌جا نرخ بیکاری به زیر ۵ درصد پایین آورده شده، اما فقر در بالاترین

نابودی هر نوع تضمین همراه با قراردادهای اشتغال کمک کرده است: ۱۵ ساعت کار در هفته که ماهانه ۴۰۰ یورو می‌پردازد. مقابله با بیکاری در کشوری که خود را "الگوی" رقابت‌پذیری اروپایی می‌داند

تارنگاشت عدالت
۴ مه ۲۰۱۵

درست است که بیکاری (۵٫۶ درصد) پایین‌ترین حد از سال ۲۰۰۸ اشتغال ایجاد شده است اما به چه قیمتی؟ این شاید تنها پرسش درست باشد. به این دلیل که جوانان کشور در دریایی از ناامنی قرار دارند. در پی بحران قراردادهای صفر ساعت متداول شده‌اند. کارفرمایان از استخدام کردن نمی‌ترسند زیرا برای کارگرانی که فقط برای کاری که با دستمزد بسیار

سطح خود از زمان یکپارچی قرار دارد. مینی-مشاغلی که به نابودی هر نوع تضمین همراه با قراردادهای اشتغال کمک کرده است: ۱۵ ساعت کار در هفته که ماهانه ۴۰۰ یورو میپردازد. مقابله با بیکاری در کشوری که خود را "الگوی" رقابت‌پذیری اروپایی میداند
نبرد برای اشتغال هیچ اهمیتی ندارد اگر مترادف با نابودی حقوق اجتماعی باشد. آلمان اول ماه مه تظاهرات در دفاع از حداقل دستمزد در فرانسه علیرغم باران، تظاهرات همراه با نگرانی درباره "غیراجتماعی" کردن اشتغال. ضربه سوزن توان‌افزا همیشه مقاومت‌کنندگان در برابر ریاضت را تقویت می‌کند.
منبع: اومانیته،

حامد عبدالصمد، نویسنده و اسلام‌شناس مصری

بی بی سی- الاهه نجفی

حامد عبدالصمد در سال ۱۹۷۲ متولد شد. پدر او امام جماعت مسجد سنی‌ها در حومه قاهره بود. او در قاهره به تحصیل زبان انگلیسی، فرانسه و ژاپنی پرداخت و در سال ۱۹۹۵ در شهر آوگسبورگ، در جنوب آلمان تحصیلاتش را در رشته علوم سیاسی ادامه داد.

عبدالصمد تا سال ۲۰۰۹ در دانشگاه مونیخ تدریس می‌کرد. او در ژوئیه ۲۰۱۳ به قاهره رفت و درباره رویکردهای فاشیستی "اخوان‌المسلمین" سخنرانی کرد. پس از این سخنرانی یکی از رهبران گروه جماعت اسلامی و سلفی‌ها او را کافر خواند و به مرگ تهدید کرد. او آوریل سال گذشته کتاب "فاشیسم اسلامی" را منتشر کرد.

عبدالصمد در این کتاب برای اسلام یک سویه عرفانی و یک سویه قضایی و سیاسی قائل شده بود. او بر این نظر است که سویه قضایی و سیاسی اسلام رویکردهای فاشیستی دارد. به باور او وقتی یک اسلام‌گرا وارد عرصه سیاست می‌شود هدفی ندارد جز اینکه نخست حاکمیت اسلام را به جامعه تحمیل کند و سپس بر جهان مسلط شود. او می‌گوید:

"با رویکردی نقادانه باید تاریخ اسلام را بررسید. اما برای این‌کار باید ابتدا قدرت سیاسی اسلام را از آن سلب کرد. در جهان اسلام هنوز چنین اتفاقی نیفتاده. سکولاریسم در نهایت به نفع همگان است".

عبدالصمد در کتاب تازه‌اش "تسویه حساب با محمد" با رویکردی نقادانه در شخصیت پیامبر اسلام و پیام‌های متناقض او تأمل می‌کند.

می‌گوید: "هنگامی که آیات قرآن بشارت‌دهنده صلح و دوستی بودند، موفقیتی نصیب محمد نشد. این شمشیر بود که نخستین کامیابی‌ها را نصیب پیامبر اسلام کرد. این واقعیت صدر اسلام است و آن را نباید از نظر دور داشتگ.

به نظر او سویه رحمانی اسلام را نمی‌توان از سویه تکفیری آن و این دو سویه را از شخصیت پیامبر اسلام تفکیک کرد.

بوده. یعنی از باربرانی تشکیل یافته بود که گاهی کارگر، زمانی زارع و وقتی به کسب اشتغال داشتند. چنانچه قبلا تذکر دادیم بر این اصل بود که اتحادیهٔ کارگران بندرپهلوی پایه و اساس صحیحی نداشته و ارزش تشکیلاتی او کم بود.
با اینکه اتحادیهٔ کارگران بندر پهلوی را کارگران صنفی تشکیل نداده بودند، چنانچه تذکر دادیم اکثریت آنان باربران و کرجی بانان بودند که بعضی از آنان صاحب کرجی بوده از طرف کسی استثمار نمی شدند ولی در نتیجهٔ رهبریت و تعلیم و تربیت صحیح و زحمات آقای آخوندزاده در حفظ تشکیلات و جلب محبت کارگران عده ای از آنان نسبت به تشکیلات کارگری فوق العاده صمیمی مانده، حتی بعد از تبعید و مدتها سرگردانی باز هم از مسلک و عقیدهٔ خود دست نکشیده در نقاط مختلف ایران مشغول فعالیت و اقدامات به نفع طبقهٔ زحمتش بودند، جمعی از آنان در زندان نیز در صف محبوسین سیاسی درآمده دائماً با پلیس در مبارزه و زد و خورد بودند. آقای باباجمال زاده مدیر اتحادیه کرجی بانان بندر پهلوی و قدیر و علی از اعضای تشکیلات بندر پهلوی بودند که در سال 1310 از طرف پلیس به جرم داشتن احساسات کارگری مدتها در زندان لخت و گرسنه بودند با اینکه نه از خارج و نه از طرف عده ای از محبوسین سیاسی که همه نوع وسایل زندگی برایشان فراهم بوده وقادربودند هرگونه کمکی که بخواهند به آنها نمایند کمک ومساعدتی به آنان نمیشد. این کارگران آنی از مبارزه برعلیه پلیس و دستگاه ظلم و فساد کوتاهی نکرده در شدیدترین مبارزه برعلیه پلیس و قدرت هیئت حاکمهٔ وقت و عمال رکن الدین مختاری در صف محبوسین سیاسی بودند.
علی که بسیار جوان بود در اثر کسالت و نداشتن دوا و غذای مناسب و کافی در زندان فوت کرد ولی آقایان جمال زاده و قدیر پس از استخلاص از چنگال دشمنان بشر (پلیس) مجدداً داخل در تشکیلاتهای کارگری شده اولی در شاهی و دومی در بندر پهلوی مشغول فعالیت بودند.
آقای آخوندزاده رهبر و موجد اتحادیهٔ کارگران بندرپهلوی در هر کار خطرناک و مشکل پیشقدم بوده وضع زندگی مشارالیه به مراتب بدتر از وضع زندگی کارگران بود. آقای آخوندزاده غالب اوقات گرسنه و یا با نان خشک میساخت ولی آنی از وظایفی که به عهده گرفته بود غفلت نمیکرد. آخوندزاده برخلاف رهبران مصنوعی (شاه زاده ها و سرمایه داران کارگر نما) از دشمن نترسیده درتمام مبارزات پیشقراول بود. بنابراین بیشتر اوقات در حبس وتبعید ویا تحت نظر ادارهٔ پلیس زندگی میکرد. به این مناسبت در اشعار مفصلی که آقای لاهوتی به نام آخوندزاده سروده می نویسد: تو مگر عاشق حبس و کتک و شلاقی؟
آخوندزاده با کارگران معاشرت کرده با آنها در یک ظرف غذا صرف میکرد. اغلب شبها در منازل آنها به سر میبرد. کارگران بندر پهلوی آخوندزاده را دوست داشتند. وقتی که قدرت ارتجاع زیاد شده و آزادی خواهان را خفه میکرد، کارگران بندرپهلوی با کمال شهامت آخوندزاده را به نمایندگی خود در مجلس شورای ملی کاندید کرده برای انتخاب او از هیچ گونه فداکاری دریغ نکردند. آخوندزاده نه فقط رهبر کارگران بندرپهلوی بود بلکه یکی از رهبران کارگران ایرانی محسوب میشد. آخوندزاده مردی خوش قلب و زودباور بود. آقای حاجی رحیم آقا قزوینی آخوندزاده را با رضاشاه موافق کرد و او را مطمئن نمود که رضاخان طرفدار جمهوری و آزادی و استقلال است. آخوندزاده مدت کمی با رضاخان کار کرد و امیدوار بود به وسیلهٔ رضاخان قوای نظامی را به دست گرفته شاید موفق به انجام انقلاب اجتماعی شود و نظر خود را به رضاخان اظهار کرده بود. چون رضاخان از نیت نامبرده مطلع بود پس از آنکه به سلطنت رسید دستورداد مشارالیه را به خارجه تبعید نمایند. با اینکه دولت شوروی همه گونه وسایل آسایش و راحتی را در دسترس او گذاشته بود.

زنان" طالبان یهودی " در اورشلیم

میترا فرهمند (اسرائیل)

یکی از زنان شال پوش در اورشلیم (بیت المقدس)

زنان طالبان به تازگی در خیابان‌های بخش یهودی اورشلیم (بیت المقدس) هرچه بیشتر نگاه‌ها را به خود جلب کرده‌اند
زنان طالبان، گروهی از زنان یهودی بشدت متعصب، درحالیکه مقنعه‌های بلند تیره بر سردارند، روی خودرا نیز با روبنده میپوشانند.
لباس بلند آن‌ها تا انگشتان پایشان را نیز می‌پوشاند و درمیان "آزاده‌ترین" آن‌ها تنها کف دستان و انگشتان دیده می‌شود
زنان طالبان پدیده‌ای بود که از چند سال پیش در محله‌هایی در مرکز بیت المقدس که یهودیان فرقه‌های افراطی اولترا اورتودوکس در آن زندگی می‌کنند، مشاهده شد اما به تازگی شمار آن‌ها افزایش یافته است
افزودن روبنده سیاه بخش جدید پوشش این دسته از زنان متعصب است که توجه‌ها را بیشتر به خود جلب می‌کند
اما از میان حدود ده هزار زن این گروه، گفته می‌شود که یک تشکل چند صد نفره آنان روبنده را نیز به پوشش خود افزوده است
پیش از "تحول" اخیر در پوشش، آن‌ها "زنان شال پوش" لقب داشتند زیرا با شال‌های بلند سیاه بر سر و شانه، خود را از سایر زنان جامعه یهودی متمایز می‌کردن.
تا قبل از این، زنان در میان گروههای متعصب یهودیان، با ریشه‌های اروپایی، موهای خود را می‌تراشیدند و کلاه گیس بر سر می‌گذاشتند .
زنان اولترا اورتدوکس یهودی، مانند مسلمانان معتقد، بر این

باور هستند که موی زن یک جذبه جنسی است .
استفاده از کلاه گیس در میان یهودیان با رگ و ریشه‌های اروپایی در چند دهه اخیر به یهودیان کشورهای شرقی تبار نیز سرایت کرده در حالیکه تا قبل از دوره اخیر، زنان یهودی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا موی خود را باز می‌گذاشتند
خانم آریئلا اشترنباخ، خبرنگار وبسایت اسرائیلی وای. نت، که در جستجوی دستیابی به حقایقی درباره زندگی و باورهای "زنان طالبان" ، خود را به پوشش آن‌ها در آورده و به محله‌های زندگی آن‌ها رفته، مشاهدات و ماحصل گفت‌وگوهای خود را با شماری از این زنان در شماره سه شنبه ۳۱ شهریور در این وبسایت منتشر کرده است.
این زن خبرنگار اسرائیلی در این چند هفته، در نیایش‌ها و دوره‌های درسی "زنان طالبان" مشارکت کرده تا بتواند با دوستی با آن‌ها هرچه بیشتر با زندگی و دلایلشان در انتخاب این نوع پوشش و تعصب خاصی که برای زندگیشان در پیش گرفته‌اند، آشنا شود.
خانم اشترنباخ به درخواست وبسایتی که برای آن کار می‌کند، برخی از نشست و برخاست‌های خود را با این زنان با دوربین تلفن همراهش که آن را به آسانی در زیر پوشش سنگین تیره پنهان می‌کرد، ثبت و ضبط کرده است.
یکی از زنانی که ناخواسته مورد مصاحبه اشترنباخ قرار گرفته، می‌ریام است که از خانواده‌ای از یهودیان مهاجر با ریشه‌های یهودیان گریخته از لیتوانی است ولی خود را "بازگشته به اصل دین" توصیف کرده است.
می‌ریام گفته است که از نوجوانی به این نوع پوشش علاقمند و به این نتیجه رسید که یک دختر یا زن یهودی نجیب فردی است که نباید بگذارد اندکی از بدنش در برابر دید اغیار قرار گیرد. می‌ریام گفته است که در خانواده پدری‌اش نمی‌توانست این "آرزو" را عملی کند اما در پی ازدواج با یک مرد یهودی که متعصب‌تر از خانواده پدری‌اش بود، پوشش خود را کامل کرد و "آرزویش" محقق شد.
خبرنگار اسرائیلی که زندگی می‌ریام را از نزدیک دیده است، از فقر و فلاکت شدید این خانواده جوان، شوکه شده و نوشته است، این زوج که در زندگی کوتاه زناشویی‌اش، صاحب سه فرزند نیز شده، در اتاقی مفلوک و "متعفن" با ابتدایی‌ترین وسایل روزگار را می‌گذرانند اما احساس خوشحالی و رضایت عمیق دارد.
می‌ریام سه کودک خود را از هم اینک از جامعه منزوی کرده و حتی با سایر فرقه‌های اولترا اورتودوکس ارتباطی ندارد و نمی‌خواهد فرزندانش را نیز در آموزشگاههای افراطیون یهودی دیگر ثبت نام کند.
می‌ریام گفته است که خود به آموزش "ارزش‌ها" به این سه طفل و سایر فرزندانی که در آینده بدنیا می‌آورد، اقدام خواهد کرد.
لقب "زنان طالبان" از زمانی باب شد که یک زن این فرقه با کودک خود بدرفتاری کرده و پلیس با دستگیری و بازجویی از او، موجب واکنش شدید هواداران این گروه و تظاهرات آن‌ها شد. در آن زمان، چون طالبان در افغانستان در قدرت بودند، مادر یاد شده در رسانه‌های اسرائیلی "مادر طالبانی" لقب گرفت.

می‌ریام کار خود را نیز متوقف کرده زیرا نه تنها پیروان فرقه‌های دیگر به او کار نمی‌دهند بلکه خودش نیز احساس خوبی درکنار آنها ندارد، زیرا وی را "درک نمیکنند" .
می‌ریام افزوده است که ارتباط خود را با والدینش که او آن‌ها را "چندان مذهبی" نمی‌داند، حفظ کرده اما مرتب از آن‌ها "سرکوفت" می‌شنود که بخاطر اوست که این خانواده از واکنش سایر فرقه‌های یهودیان نگران است.
می‌ریام گفته است که حتی همسر و والدینش دل خوشی از این تصمیم او ندارند اما "سرانجام عادت خواهند کرد" " به گفته می‌ریام، از دیدن "زجری که پدرش از او می‌کشد، اندوه زده می‌شود اما چون رسالت الهی را انجام می‌دهد، "راضی به تحمل این رنج است" .
این زن جوان گفته است، این انتقادها را "به جان می‌خرد" زیرا "اطمینان" دارد که پروردگار "رسالتی برای او قائل شده که باید نمونه‌ای برای برطرف کردن "نقائص و عیوب درست شده توسط بشریت باشد.
خبرنگار وای. نت در مکالمه‌ای که با می‌ریام در خانه او درکنار اطفالش داشته است، از او شنیده است که حتی دخترکانش را از هم اینک به این پوشش عادت داده است.
می‌ریام گفته است که هنوز در راه اجرای رسالت خدایی، خود را "کامل" نمی‌داند و برای آنکه خداوند از او خشنود باشد، "باید ایمان خود را بیشتر تقویت کند" .

خبرنگار اسرائیلی همراه با می‌ریام به یکی از کلاس‌های آموزشی آن‌ها رفته و دیده که چگونه به درگاه پروردگار ضجه می‌زنند تا آن‌ها را مورد "بخشودگی" قرار دهد و آن‌ها را "بندگان صالح" خود نماید.

این گروه از زنان یهودی متعصب در اتوبوس‌های ویژه در بخش مذهبی بیت المقدس در بخش انتهایی می‌نشینند؛ خبرنگار اسرائیلی از این قسمت از مردانی که در جلوی اتوبوس‌ها نشسته و درهمان حال حرکت نیز درحال خواندن دعا هستند، فیلمبرداری کرده است.
زنان این گروه به این خبرنگار گفته‌اند که گرفتن همه تصمیمات زندگی از سوی مردان یک امر عادی است و آن را با جان و دل قبول دارند زیرا خداوند چنین اراده کرده است .
مکالمه‌ها و مراودات آریئلا اشترنباخ که آن را با دوربین تلفن همراه پنهان شده‌اش ثبت می‌کرد، سرانجام راز او را افشاء کرد و با براه افتادن جنجالی در یک محفل نیمه شب این زنان، این خبرنگار ناچار شد که با تماس با پلیس اسرائیل، برای رهانیدن خود از خطرات احتمالی، درخواست یاری کند.
لقب "زنان طالبان" از زمانی باب شد که یک زن این فرقه با کودک خود بدرفتاری کرده و پلیس با دستگیری و بازجویی از او، موجب واکنش شدید هواداران این گروه و تظاهرات آن‌ها شد. در آن زمان، چون طالبان در افغانستان در قدرت بودند، مادر یاد شده در رسانه‌های اسرائیلی "مادر طالبانی" لقب گرفت.
یک فتوا از سوی روحانیون این گروه در سال ۲۰۱۱ رفتن زنان باردار به بیمارستان را منع کرد اما زمانی که یک مادر در آستانه مرگ قرار گرفت، سایر زنان اولترا اورتدوکس او را به بیمارستان رساندند.
هاراو تسوی رومفلر "مرجعیت" برای این فرقه را تکذیب می‌کند و همسر و دختران خود او نیز این پوشش را ندارند .
بنوشته وای. نت، "تقریباً تمامی زنان و دختران در گروههای دیگر یهودی اولترا اورتدوکس گفته‌اند که با پدیده "زنان طالبان" بشدت مخالف هستند و بر این باور پای می‌فشارند که این گروه در این پوشش راه افراط پیموده اند.

جمعه ۲۸ شهریور ۱۳۹۳ ه.ش
حجاب (بُرقع*) مردان یهودی در فرودگاه تل آویو + عکس
مردان یهودی با بُرقع در فرودگاه تل آویو

*برقع: فرهنگ فارسی معین (بُ قَ) [ع .] (اِ.) روی بند، نقاب
Men in burqa: Lod Airport, in Tel Aviv

منبع:
/http://shahernama.com/men-in-burqa-lod-airport-in-tel-aviv
۱۳۹۴/۰۶/۳۱

شکست پنتاگون در آموزش مخالفان سوری

بودجه‌ای که ایالات متحده آمریکا تاکنون برای آموزش گروه‌های مخالف بشار اسد و داعش خرج کرده به نیم میلیارد دلار رسیده. نتیجه این بودجه هنگفت بسیار اندک است. به نقل از پنتاگون تنها ۴ تا ۵ فرد رزمنده در درگیری‌ها شرکت دارند.

قرار بود یگان‌های ارتش آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۵ پنج هزار نفر را

برای مقابله با جریان تروریستی "دولت اسلامی" آموزش دهد.
پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا اما از این هدف خود فاصله‌ای بسیار

دارد. در حال حاضر تنها چند نفر دوره‌های آموزشی را پشت سر گذاشته‌اند. ژنرال لوید آستین، فرمانده نیروهای ارتش آمریکا در خاورمیانه، آسیای مرکزی و شرق آفریقا، روز چهارشنبه (۲۵ شهریور / ۱۶ سپتامبر) در سنای آمریکا در این باره به کمیسیون کنترل وزارت دفاع آمریکا در سنا گزارش داد و به سوالات نمایندگان پاسخ گفت.

ژنرال لوید آستی

وزارت دفاع آمریکا در ماه مه ۲۰۱۵ آموزش نظامی مخالفان بشار اسد، رئیس جمهوری سوریه را آغاز کرد. قرار بود اپوزیسیون میانه‌روی سوریه برای مبارزه با جریان تروریستی "دولت اسلامی" آموزش نظامی ببینند.

طبق برنامه‌های تعیین شده قرار بود. نخست در خاک اردن باشد و سپس در ترکیه، قطر و عربستان سعودی ادامه یابد هدف وزارت دفاع آمریکا از این اقدام تشکیل یک نیروی توانمند پنج‌هزار نفره از مخالفان جریان تروریستی "دولت اسلامی" بود برای اجرایی کردن این هدف، دولت آمریکا بودجه‌ای ۵۰۰ میلیون دلاری تصویب کرد.
نتیجه تاکنونی این اقدام اما پایان دوره‌های تنها ۵۴ نفر از دوره‌های آموزش نظامی پنتاگون بوده است جبهه اسلام‌گرای افراطی نصرت که با شبکه تروریستی القاعده هم‌پیمان است در ماه ژوئیه سال جاری به این گروه ۵۴ نفره آموزش دیده حمله کرد. جبهه نصرت که با شبکه تروریستی القاعده هم‌پیمان است گرچه با "دولت اسلامی" می‌جنگد، اما به نیروهای وابسته به آمریکا اعتمادی ندارد گفته می‌شود در این درگیری نیروهای تحت فرماندهی پنتاگون تلفات زیادی داشتند ژنرال لوید آستین در جواب این سوال نمایندگان سنای آمریکا که پرسیده بودند چند نفر از آموزش‌دیدگانِ پنتاگون را می‌توان هنوز در درگیری‌ها شرکت داد، گفت: "شمار بسیار کمی. چهار تا پنج نفر" فرمانده نیروهای ارتش آمریکا در خاورمیانه، آسیای مرکزی و شرق آفریقا همچنین اعلام کرد که ارتش آمریکا در هدف آموزش مخالفان دولت سوریه ناموفق بوده است.

ژنرال آستین در حالی که می‌کوشید به موفقیت‌ها علیه جریان تروریستی "دولت اسلامی" بخصوص در مناطق شمالی سوریه تاکید کند، گفت در این منطقه ائتلاف سوری‌ها، کردها و عرب‌ها موفق شده‌اند "دولت اسلامی" را مجبور به عقب‌نشینی ۱۷ هزار کیلومتری کنند و این مناطق را بازپس گیرند او توضیح داد که نیروهای نظامی آمریکا اعضای این ائتلاف را پشتیبانی هوایی می‌کنند. ژنرال آستین گفت در حال حاضر تنها ۱۰۰ تا ۱۲۰ نفر در سوریه در گروه‌های آموزش نظامی پنتاگون شرکت دارند دولت اوباما "دقت زیادی" در انتخاب نیروهای شرکت‌کننده در این دوره‌های آموزش نظامی داشته است. مقامات آمریکایی تصریح کرده بودند که مایل نیستند گروه‌های افراطی از آموزش‌نظامی مربیان آمریکایی و تجهیزات این کشور بهره گیرند بنا بر گزارش پنتاگون بیش از سه‌هزار و ۷۵۰ سوری خود را برای اولین دوره‌آموزش نظامی معرفی کرده بودند که تنها ۴۰۰ تن از آنان توانستند آزمون‌های اولیه را با موفقیت پشت سر بگذارند، پنتاگون در حال حاضر با انتقادهای بسیاری روبروست. از وزارت دفاع آمریکا انتقاد می‌شود که در موفقیت‌مبارزه با جریان تروریستی "دولت اسلامی" بزرگ‌نمایی کرده است. روزنامه آمریکایی "دیلی بیست" گزارش داده است که حدود ۵۰ تحلیلگر در آمریکا که در نهادهای مخفی این کشور فعالیت می‌کنند به این طرح پنتاگون انتقاد دارند.

روشنگر متعلق به شماست

با پشتیبانی ما لی خود به

ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

rowshangar1@yahoo.com

+1-647-352-5404

Canadian election spotlights scientists' frustrations

Canadian election spotlights scientists' frustrations

Prime Minister Stephen Harper's government has cut funding and limited researchers' influence over policy.

Nicola Jones

17September 2015

Chris Wattie/Reuters/Corbis
Stephen Harper has been Canada's prime minister since 2006.

Canadians will head to the polls on 19 October, in a federal election that many scientists hope will mark a turning point after years of declining research budgets and allegations of government censorship.

Prime Minister Stephen Harper, in office since 2006, now finds his right-leaning Conservative party in a tight, three-way race with the left-leaning New Democratic Party (NDP) and the middle-left Liberals. Although science has not emerged as a top issue during the campaign, researchers are fighting to make their concerns heard.

In an unprecedented move, the Professional Institute of the Public Service of Canada — a union in Ottawa that represents more than 57,000 government scientists and other professionals — is campaigning in a federal race. “Here’s how we do things in the Harper government,” declares one of the union’s radio advertisements. “We muzzle scientists, we cut research and we ignore anyone who doesn't tell us what we want to hear.”

Related stories

Canadian budget pushes applied research

Canadians baulk at reforms to health-research agency

Canadian government accused of destroying environmental archives

More related stories

The group estimates that the Harper administration has eliminated jobs for some 2,500 scientists. And the government’s own data show that Canada’s spending on scientific research and development dropped from sixteenth among 41 comparable nations in 2006 to twenty-third in 2011 (the most recent year for which government figures are available). Harper has also been accused of limiting government scientists’ ability to communicate with the press and public; Canada’s information commissioner promised to investigate in 2013, but has not yet released any findings.

“The Harper government has had complete disdain for federal government science,” says Peter Wells, a marine biologist at Dalhousie University in Halifax, Nova Scotia.

A call for science advice

While the Conservative party has done little to address such critiques, members of the two opposition parties have advocated a stronger role for science in government. Dozens of NDP and Liberal candidates for parliament have declared their support for evidence-based decision making by signing a “science pledge” developed by Evidence for Democracy, a non-profit science-advocacy group in Ottawa.

Science advocates see little chance that their issues will be aired during a 17 September debate in Calgary that will pit Harper against NDP leader Thomas Mulcair and Liberal leader Justin Trudeau. But concerns about the state of Canadian science have nevertheless influenced party platforms.

The middle-left Liberal Party has made scientific integrity part of its election campaign, proposing the creation of a central public portal to disseminate government-funded research. The party seeks to appoint a chief science officer to ensure the free flow of information.

In contrast, Harper's government phased out the position of national science adviser in 2007–2008, replacing it with the Science, Technology and Innovation Council (STIC) — a body that has drawn criticism from scientists for operating behind closed doors. STIC reviews issues at the request of the federal government, and many of its reports are confidential. “It doesn't even have many scientists on it,” says Graham Bell, a biologist at McGill University in Montreal and president of the Royal Society of Canada, who would like to see the science-adviser post re-established.

Similarly, the NDP has called for a parliamentary science officer, a position that would be independent of the majority party or coalition leading the government.

Katie Gibbs, executive director of Evidence for Democracy, says that Canada could benefit from either a science adviser or parliamentary science officer. “They're different visions,” she says. “You could easily have both.”

Nature

437 ,525

24)September 2015)

doi:10.1038/nature.2015.18381

آثار هنری؛ کودکی و بلوغ

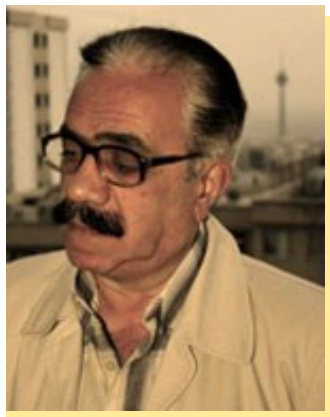

حسن اصغری

عده ای می گویند و می نویسند که در عصر ارتباطات ماهوار- ه ای و رایانه ای و تولید گسترده و انبوه آثار هنری با اشکال تازه و نگا هھای متنوع نوگرایانه، عمر آثار گذشتگان و میراث کهنسال دوران کودکی بشریت در حال غروب است .عده ای بر این باورند که دستگاه ها و ابزارهای پیشرفته ارتباطات دیداری و تصویری و شنیداری، دارند نگاه ها و ذهن ها و اندیشه های مردم را اشغال می کنند و این روند به ناگزیر باعث افول و غروب و مرگ آثار گذشتگان می گردد و در آینده ای نه چندان دور، تاریخ مصرف این گونه آثار به پایان خواهد رسید .نظرات فوق عموماً شبیه سخن آن نظریه پرداز لیبرال مسلك ژاپنی است که " پایان تاریخ"را اعلام کرد و در توهم خود به قهقهه و پایکوبی مشغول شد. صدور این گونه احکام قطعی با لفاظی، کار آسانی است. اما داوری زمان سخت گیر و باطل کننده احکام نادرست و خیالی است.

ما امروزه با مشاهده تحولات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی چند دهه اخیر به این باور رسیده ایم که دوران صدور احکام قطعی درباره پدیده های فرهنگی و اجتماعی به ویژه در عرصه ی علوم انسانی سپری شده است.

می توان پدیده های اجتماعی و فرهنگی را با دقت مشاهده کرد و افت و خیزها و آغاز و افول شان را نشان داد. صدور احکام قطعی در طول سده ها و دهه ها مطرح شده اما واقعیت زمانه بر پیشانی آ نها مهر باطل کوبیده است.

اکنون نیز نظریه پردازان "آغاز تاریخ" مقابل نظریه پردازان " پایان تاریخ" ایستاده اند و داوری زمان نیز بر لبان و چهره نظریه پردازان اخم نشانده است، همچنان که نظریه پردازان " غروب آثار هنری گذشتگان" نیزدرجا زده اند و پس نشسته اند.

آیا جایگاه و ارزش آثار فرهنگی مکتوب گذشتگان رو به افول است و مردم در زمانه ما دارند از آ ن ها دور می شوند؟

می دانیم که با نگاه و قضاوت انتزاعی و د لبخواهی نمی توان به سوال فوق پاسخ داد .باید به آمار و مستندات و تأثیرگیری و تأثیرگذاری ها نگاه کرد .باید چاپ های متعدد و گسترده با تیراژهای بالا در چند دهه اخیر و استقبال مردم از آن ها را دید و با دلایل عینی و واقعی به تحلیل دقیق و درست رسید.

نباید در کنج پندار واهی نشست و دستگاه های ارتباطات ماهواره ای و رایانه ای و تولید انبوه آثار هنری جدید را عامل افول آثار گذشتگان پنداشت و احکام صادر کرد که میراث کهنسال را باید به بایگانی تاریخ سپرد.

ما نمی توانیم زمینه های فرهنگی گذشته و دستاوردهای آن را با پدید ه های فرهنگی جدید و ظهور ارتباطات در چند دهه اخیر از هم جدا فرض کنیم و هر کدام شان را عنصری فی نفسه و مستقل از دیگری بپنداریم.

می دانیم که همه پدید ه ها چه قدیم و چه جدید تأثیر متقابل خونی و عضوی از یکدیگر گرفته اند و هیچ گاه گسستی باطنی نداشته اند.

بهره گیری مردم از دستگا ههای دیداری و شنیداری جدید نه تنها عامل بازدارنده و دور کننده از آثار مکتوب قدیم و جدید نیست، بلکه عامل محرکه و زمینه ساز گرایش مردم به سوی دستاوردهای فرهنگی گذشته است.

ما نمی توانیم دستاوردهای فرهنگی ملل گوناگون را از هم جدا کنیم و هر فرهنگ بومی را با خاستگاهی مجرد و جدا از سایر فرهنگ ها ببینیم. ما نمی توانیم تأثیرگیری و تأثیرگذاری متقابل فرهنگ ها را به حساب نیاوریم . اگر بخواهیم هر پدیده را جدا از سایر پدید ه ها ببینیم، آن گاه دچار صدور احکام سیاه یا سفید خواهیم شد و خودمان نیز به دیوار سنگی و غیرقابل عبوری خواهیم رسید. زمینه های فرهنگی ملت ها در طول تاریخ هم از یکدیگر تأثیر گرفته اند و هم بر یکدیگر تأثیر گذاشته اند .در طول تاریخ هیچ فرهنگی فرهنگ دیگری را نفی نکرده و کنار نزده است، بلکه با تأثیرگیری و تأثیرگذاری همواره یکدیگر را بارورتر کرده اند و گاه نیز در هم ترکیب شده و زمینه فرهنگی نو و شکوهمندی را ایجاد کردند.

تأثیرات متقابل فرهنگی و هنری همواره عناصر میرنده و رو به زوال و پوسیده عرصه های فرهنگی را نفی کرده و می- زدایند و عناصر تپنده و زنده را بارورتر می سازند و باعث زایش تازه و شکوفایی می شوند. می‌دانیم که زمان داور بزرگی است و سخن نهایی دربار ه ی آثار هنری گذشته و حال با الك آن غربال می‌شود و گوهرها نیز از غربال آن بیرون می جهند. ما نمی توانیم از یك اثر هنری بتی جاودانه بسازیم و دایم به آن سجده کنیم و جایگاهش را به عرش برسانیم و کورکورانه راهگشایی هرگونه نگاه انتقادی را سد کنیم. در عرصه های فرهنگی و هنری خط قرمزی وجود ندارد و تولیدات فرهنگی و هنری در روند زمان و تاریخ همواره شکننده یا صعود کننده و با داوری زمانه و با نگاه آد- مها در شرایط مختلف فروشکسته یا صعود کرده اند.

زمان و شرایط زندگی و نوع نگاه و نیاز مردم، آثار هنری را داوری می کنند و ضعف و قوتش را نشان می دهند. هیچ هنرمندی نمی تواند ادعا کند که تمام آثارش در قله ی متعالی و ناب نشسته و در طول تاریخ نیز بی خلل و بی گزند باقی خواهد ماند و با پذیرش عام و مطلق روبه رو خواهد شد .

اکنون دوران بت سازی و کارخانه مطلق سازی گذشته است .

آثار هنری در طول زمان و با گذر از پیچ و خم های فرهنگی و نوآوری های هنری می توانند خود را باز تولید کنند و جلوه های نو از خود بروز دهند. شرایط اجتماعی و سیاسی بی شك بر نوسانات و صعود و فرود آثار هنری گاه تعیین کننده است .گمگشتگی در هاله ی نیمه تاریك وهم و خیال و غره شدن به داوری خویش و در برج عاج نشستن و همه چیز را از بالا نگریستن و جست وجو نکردن و قانع شدن به عرصه- ی فرهنگی گذشته و ندیدن پدید ه های نوظهور نیز می توانند ذهن و فکر منتقد هنری را فسیل کنند و باعث صدور احکام در نفی پدید ه های نو گردند.

انسان هنگامی که چیزی به نام "کتاب" پدید آورد به چشم دومی دست یافت که دگرگونی ژرفی در زندگی و نگاهش ایجاد شد. می توان گفت که اکنون کتاب چشم جها ن بین انسان شده است اکنون سؤالم این است که چرا برخی از آثار هنری کشورمان، فرازمانی و فرامکانی شده اند و در ذهن و اندیشه خوانندگان ما و حتا سایر کشورها تأثیر گذاشته و همچنان نیز تأثیرگذار باقی مانده اند؟ عمر برخی از این آثار به ۱۰ تا ۸ و ۷ سده رسیده است اما اقبال مردم از آنها و تأثیرگذاری فراگیرشان انگار سده به سده و دهه به دهه در حال افزایش است. از این استقبال و فراگیری تأثیرات فرهنگی و معنوی آ نها بر ذهن و فکر مردم در چیست؟ چرا آثار هنری که در دوران زمینداری فئودالیته زاده شد ه اند، در دوران سرمایه سالاری در حال باز تولیدند، همچنان مردم آن ها را می خوانند و پژوهشگران نیز درباره جایگاه و تأثیر فرهنگی و هنری شان قلم فرسایی می کنند؟ ما می توانیم تا حد بضاعت و آگاهی مان پاسخ کلی سؤال فوق را بیابیم. و نشان بدهیم اما راه پاسخهای دیگران با نگاه های متفاوت می- تواند همچنان گشوده باشد. دیگران می توانند به این سؤال، پاسخ دیگری با نگاه و قضاوت دیگری بدهند و راههای پژوهشی تازه را نیز در این زمینه بگشایند. کارل مارکس در کتاب " گروندریسه مبانی نقد اقتصاد سیاسی" درباره خاستگاه اجتماعی و اقتصادی هنر شکوهمند یونان باستان می نویسد:

"اما دشواری این جا است که هنر وحماسه یونان که با شکلهای معین تحول اجتماعی ارتباط دارند، هنوز در ما لذت هنری ایجاد می کنند و از برخی جهات نمونه ي‌ک هنجار یا الگوی دست نیافتی در هنرند." مارکس در کتاب فوق الذکر در فصل هنر یونان، بحثی کلی و طرح گونه ای را می گشاید. با نگاه عمیق به بحث او، در می یابیم که مارکس احکامی قطعی صادر نکرده و با طرح سؤالاتی بحث انگیز، پاسخ ها و پژوهشها را به رای خواننده واگذاشته است. البته در چند سطر پایین تر همین فصل، مارکس می کوشد تا علل لذت هنری مردم زمانه خودش را از آثار هنری یونان باستان شرح دهد اما شرح و توضیح او باز کلی است و برای خواننده باز سؤال تازه ایجاد می‌کند. او نمی گوید که هنر یونان باستان چرا پس از گذار از دو زیربنای روابط تولیدی، هنوز برای مردم دوران سرمایه سالاری، لذت هنری ایجاد می کند؟

پاسخ کلی مارکس این است: **"مرد بالغ دوباره به کودکی بر نمی گردد مگر آن که کودکانه عمل کند، اما آیا مرد بالغ از بی خبری کودکانه لذت نمی برد؟ آیا نباید بکوشد تا حقیقت کودکی را در مرحله ي بالاتری بازآفرینی کند؟ آیا ممیزه راستین هر دوران در طبیعت کودکی آن زنده نمی شود؟ پس چرا نباید کودکی تاریخ بشر در شکوفاترین دوره کمال او به مثابه مرحله ای که هرگز باز نمی‌گردد فریبایی سرمدی برای او نداشته باشد؟ ما کودکان بی ادب داریم و کودکانی که زود بالغ می شوند .بسیاری از مردم کهن به این مقوله تعلق دارند .یونانیان کودکانی بهنجار بودند .فریبایی هنرشان برای ما با رشد نیافتگی جامعه ای که آن هنر را پدید آورد تناقصی ندارد."**

سخن طرح گونه و کلی مارکس در توضیح و علل این که پس از دو هزار و اندی سال و گذاراز روابط تولیدی دو" نظام برده داری و فئودالی" این سؤال را در ذهن ما پدید دمی آورد که چرا اکنون آثار هنری یونان هنوز در ذهن و روح و نگاه انسا نهای زمانه ما لذت هنری ایجاد می کند. اصلاً لذت هنری چیست؟ و این که آثار هنری یونان باستان در برخی جهات نمونه یك هنجار یا الگوی دست نیافتنی در هنرند، یعنی چه؟ این پرسش ها در فصل هنر یونان کتاب پاسخ داده نشده است .مارکس در" گروندریسه" در همین فصل با لحن و جمله هایی سؤالی، پرسش هایی را مطرح کرده است که پاسخ های پیچیده اش را به خواننده واگذاشته است. حسن سخن مارکس در همین نکته نهفته است که خودش سؤال طرح کرده و خودش حکم نهایی را صادر نکرده و پاسخ ها را به جست و جو و اندیشه ی کنجکاو خواننده وا نهاده است. مارکس حتی آ نجا که خواسته پاسخ شاعرانه و استعاری ارائه کند، باز در ذهن ما سؤال پدید می آید که آیا انسا نهای عصر سرمایه سالاری، هنوز به بلوغ رسیده اند تا از بی خبری کودکانه انسانهای دوران گذشته لذت هنری ببرند؟ آیا رسیدن به بلوغ به معنای کوشش در جهت بازآفرینی حقیقت کودکی خویش است؟ اصلاً ما چه نیازی داریم که هنر دوران کودکی تاریخ گذشته مان را اکنون بازآفرینی کنیم؟ با خواندن چند صفحه از فصل هنر یونان در کتاب "گروندریسه" دهها سؤال در ذهن مان زاییده می شوند که هر یك، سؤالِ شالوده ای و بنیادی است و باید به آن پاسخ داد. چرا آثار هنری یونان باستان، پس از گذار از دو زیر ساخت تولیدی و اجتماعی و فرهنگی هنوز در ما لذت هنری ایجاد می کنند؟ این لذت هنری چیست؟ آیا نوعی نوستالژی بازگشت به دوران کودکی است تا آن را در مرحله بلوغ خویش بازآفرینی کنیم؟ آیا انسان روزگار ما در این لذت در جست وجوی چیست؟ می دانیم که انسا نهای روزگار ما بنا به نیاز مادی و معنوی و روحی، آثار خلاقه و چند لایه گذشتگان را می‌خوانند و آ نها را با نگاه امروزی، بازتولید و باز تأویل می کنند. نگاه جست وجوگر و تأویل گر ما می تواند از سه چشم انداز وارد بستر آثار هنری اعم از نظم و نثر شود.

۱- زبان،

۲- خطوط روایی،

۳- وقایع و شخصیت ها

می دانیم که هنرمندان بزرگ و خلاق و اندیشمند، همواره به قلمرو خیال اندیشه زا و گاه دست نیافته ها می اندیشند تا نمای کلی و آرمانی از آ نها بیافرینند. به عنوان نمونه، شخصیت اسطوره ای و آرمانی رستم در شاهنامه و شخصیت اسطوره ای و آرمانی اولیس در کتاب ادیسه هومر یونانی قابل ذکرند. این دو شخصیت آفریده ذهن دو هنرمند خلاق اند که بخشی از کردار و اعمال آ نها که حماسی‌وار ترسیم شده اند، همان قلمرو خیال و آرما نهای دست نیافتنی است، یعنی آرزوها و خواسته های دور و دراز و آرمانی هنرمندان که به یاری خیال بازآفرینی شده اند. در هر اثر هنری، همیشه پیامی غیر مستقیم نهفته است که دغدغه ها و ذهن مشغولی های آفرینشگر را نشان می‌دهد. هنرمندان در بازخلق وقایع زندگی، همواره می کوشند تا زندگی را آنچنان که با آرمان هاشان هم آوایی و همخوانی باید داشته باشد، ترسیم کنند .یا در بافت و رنگ و خون و پیام شان، این سخن را تزریق می کنند که زندگی باید آن گونه باشد که آرزو و آرمان من هنرمند است. واقعیت این است که با وجود تحولات عظیم مادی و دستاوردهای فنی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، انسا نها هنوز تا رسیدن به درگاه بلوغ فرهنگی و معنوی، قرنها و شاید هم هزار ها فاصله دارند. پس آثار هنری و معنوی دوران کودکی اش هنوز آرمان های کودکانه اش را ارضا می‌کنند . درون مایه هایی که به طور کلی آثار هنری، تصاویری از آ نها را ارائه می دهند، همچون گذشته : قدرت تخواهی، فداکاری و ایثار، پایداری ، جنگ و صلح، عشق و رابطه‌ی انسان با انسان، نوع دوستی، جان فشانی، قهرما ن گرایی ، و دهها درون مایه ی دیگر که در آثار هنری گذشتگان بازتاب یافته اند، تماماً در طول تاریخ چند هزار ساله جوامع انسانی مطرح بوده اند و اکنون نیز به شکلهای باز تولید و بازتأویل شده پاسخگوی نیازها و آرما نهای امروزی ما هستند و هنوز تاریخ کارکردهای معنوی و اجتماعی شان پایان نیافته است. شاید هم بسیاری از این درو ن مایه ها در قر نها و هزاره های بعد نیز کارکرد هنری و معنوی خودشان را حفظ کنند. پس لذت هنری از آثار هنری گذشتگان با توجه به نیاز معنوی و روحی و اجتماعی روزگار ما بازتولید و باز تأویل می شوند تا پاسخگوی خواسته های روحی و اجتماعی مردم روزگار ما باشند. ما اکنون آثار هنری خیام و حافظ و سعدی و فردوسی و عطار و ناصرخسرو و د ها هنرآفرین و هنرمند کشورمان را برای سرگرمی و تفنن نمی خوانیم. درون مایه ها و موضوع ها و اندیشه ها و پیا مهای خلق شد ه ی این آثار برای ما جاذبه دارند و در ما اندیشه هایی پدید می آورند و به نیاز روحی و معنوی و خواسته های اجتماعی و آرمانی ما پاسخ می دهند. مهم تر این که ما اکنون آثار هنری گذشتگان را با نگاه امروزی بازتأویل می کنیم تا به نیاز کنونی ما پاسخ دهند .پس لذت هنری از آثار گذشتگان و باز آفرینی و بازتأویل آ نها بنا به ضرورت و نیاز معنوی امروز ما است که شاید هم به فرداها نیز به درازا کشد.

منبع: اندیشه آزاد - شماره ۴،

نشریه داخلی کانون نویسندگان ایران

تشابه اسمی

ناهید کشاورز

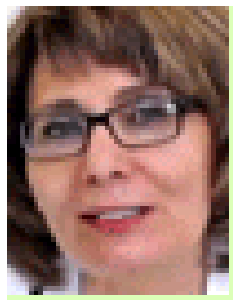

... صدایش را نمی‌شنوم، تنها دهانش را می بینم که باز و بسته می‌شود. او اینجاست، در چند قدمی من، بعد از ۳۰ سال، رنگم می‌پرد و داغ می‌شوم. حالا باید چه کرد؟ بغضم گرفته، قلبم تند می‌زند، نفس‌هایم کوتاه و بریده شده‌اند، این چه حالی است دیگر؟ با خودم غریبه شده است.

پرده های کلفت رنگ و رورفته پنجره بزرگ اتاقم کارم را می کشم تا جلوی تابش نورخورشید که می دانم تا ساعتی دیگر در اتاق پهن می شود را بگیرم، ولی جلوی داغی و دم کردگی هوا را هیچ جوری نمی شود گرفت . پنجره رو به حیاط اتاق روبرو را باز می کنم شاید بادی بوزد و از هرم گرما بکاهد ولی برگهای درخت گردو بی حرکت به درخت چسبیده اند . گرمای طاقت فرسای هوا حال وحوصله کار کردن را از من گرفته است. به تقویم روی میز کارم نگاه می کنم که در برابر ساعت سه تنها نوشته ام قرار مشاوره ، بی آنکه نام کسی را نوشته باشم .

ساعت دو ونیم بعد ازظهر است و نور خورشید از لابلای پرده ها هم در رگه هایی به اتاق تابیده وگرمای اتاق نفس را تنگ می کند. چند بار دست و رو شستن و شیشه آب را یک نفس سرکشیدن هم تنها چند لحظه به مقاومت بدن در برابر گرماکمک می کند.

وقتی از شر یک تلفن طولانی بی نتیجه کاری ، راحت می شوم و سرم را به پشتی صندلی تکیه می دهم ،از راهرو صدای باز و بسته شدن در ورودی می آید و صدای پاهایی که در چند قدمی اتاق از رفتن می مانند. سرم را بر می گردانم، زنی با خوشرویی نامم را می خواند و توضیح می دهد که ساعت سه قراری با من دارد ولی از ترس اینکه به موقع نرسد زودتر آمده است. لخت و خسته از جایم بلند می شوم به آشپزخانه می روم و با شیشه ای آب خنک از یخچال و دو لیوان بر می گردم “ .چه گرمایی! ” ، اولین کلماتی است که زن بعد از نشستن و همانطور که با کاغذهای دستش خودش را باد می زند می گوید . لیوان راپر از آب می کنم، جلویش می گذارم و گرمای اتاق را بهانه می کنم که زودتر کارمان را شروع و یا به عبارتی تمام کنیم . زن تند حرف می زند و جویده جویده ،جوری که من برای فهمیدن منظورش باید خیلی حواسم را جمع کنم ولی نمی دانم از گرماست یا خوش شانسی من که موضوع را خلاصه تعریف می کند و می گوید که :

“من بیش از بیست ساله که آلمانم و همسرم هم آلمانیه . یکماهیه که برادرم از ایران اومده و در یک کمپ پناهندگی تو جنوب آلمانه و وضع بدی داره، می خوام هر جور شده بیارمش پیش خودمون ، می خواستم شما کمکمون کنین ”.

حرفش که تمام می شود یادم می آید که خودش را به یک نام آلمانی معرفی کرده بود. قلم کاغذم را بر می دارم و با همه کرخی مغزم می دانم که با توجه به تعداد زیاد پناهندگان انتقال برادرش به این شهر کار دشواری نیست ، مدارکی لازم دارم تا بتوانم تقاضای انتقال او را بدهم.

مشخصات زن را می نویسم و نام برادرش را می پرسم ، زن همانطور که در میان کاغذهای دستش دنبال چیزی می گردد می گوید:“ بهرام ابراهیمی” ، فکر می کنم اشتباه شنیده ام با جدیتی که نشانی از تحکم دارد می پرسم :“چی؟” ، زن سرش را بلند می کند به چشمهای من نگاه می کند و می گوید:“ گفتم که بهرام ابراهیمی” ، و همزمان دسته ای کاغذ تا شده را بدستم می دهد.

بهرام ابراهیمی ، گرما و خستگی و بی حالی را یکجا از من دور می کند و در آنی احساس می کنم سرمایی از میان گرمای خفقان آور اتاق به جانم می ریزد. همه اینها در لحظه ای اتفاق می افتد ومغزمن انگاربخواهد کنترل جسم و جانم را در دست بگیرد، تکرار می کند تشابه اسمی ، تشابه اسمی است.

زن که به نظر می رسد از برخورد من رنجیده باشد، بعد از وعده پیگیریم از جایش بلند می شود و مثل اینکه دلش برای من سوخته باشد یا فکرمی کند رفتار نامتناسبم از گرماست می گوید:“ شمام اینجا نمونین ، مریض میشین ، بیرون هواش از اینجا بهتره. ”

دلم می خواهد حرف زن را گوش کنم و از هوای خفقان آور محل کارم بیرون بیایم که آقای امامی و مرد جوان همراهش وارد می شوند .به دستشویی می روم و دوباره صورتم را می شویم ووقتی برمیگردم آقای امامی و همراهش در اتاقم نشسته اند، آقای امامی با آرامی و حوصله کاغذهایش را روی میز ولو می کند و می گوید “ من که نمی دونم چطور اینا را پر کنم ، یادم نمیاد ، یادم نیست دیشب شام چی خوردم اینا میخوان بگم سی سال پیش چکار می کردم ،دلشون خوشه والله . ” کاغذها را بسوی من که روبرویش نشسته ام، هل می دهد و جوری نگاهم می کند انگار من مسئول پاسخ دادن به سئولات اداره بازنشستگی هستم . جوان همراه آقای امامی همانطور که با دستمال کاغذی عرقهایش را پاک می کند می گوید “امام جان ، شما خودت اینهمه داستان از گذشته واسه ما تعریف کردی چطور یادت نمیاد . والله من اگه حافظه شما را داشتم که الان این زبون آلمانی را فوت آب شده بودم ” . آقای امامی نگاه سرزنش باری به جوان می کند و رو به من می گوید:“ اینا فرق می کنن، این جوونا نمی دونن که آدم تو غربت از بس فرصت نداشته گذشته را برای کسی تعریف کنه، یا کسی نبوده که با هم اونا را تجربه کرده باشن ، یادش میره . همه خاطرات آدم اینجا وسطش یک عالمه چاله چوله داره . هر چی بیشتر می گذره چاله چوله ها بیشتر میشن و خاطره ها کم رنگتر . ”می پرم وسط حرف آقای امامی و میگویم ،“ من که حالا وقت پر کردن اینا را ندارم بذاریم برای یک وقت دیگه . دیر نمیشه، امروز خیلی گرمه منم کارم زیاده .” همونطوری که حرف می زنم بهرام ابراهیمی مثل غده ای که بزرگتر و بزرگتر میشود در ذهنم جای بیشتری میگیرد و من بازهم با خودم تکرار می کنم، که تشابه اسمی است .“ اصلا ابراهیمی یک فامیلیه که تو ایران زیاد بود ”. میگویم تا به خودم دلداری داده باشم . این بار آقای امامی می پرد میان تخیلات من و می پرسد: “حالا کی بیام خدمتون ؟” قراری برای روز بعد می گذاریم و من یکساعت قبل از تمام شدن ساعت کاریم کیفم را بر می دارم و از پله های ساختمان قدیمی محل کارم پایین می آیم و زیر سایه درختان تنومند کافه ای بلژیکی در همان نزدیکی روی صندلی های چوبی ناراحت آن می نشنیم و لیوانی آب ریواس سفارش می دهم و با التماس می گویم که خنک باشد. سرم را بلند می کنم و به خواهش نگاهی به درختان می اندازم به امید اینکه تکانی در برگهای آنها ببینم که خبری نیست . زمین و زمان بی حرکت در جایشان از گرما در حال ذوب شدن هستند، هوای شرجی و بهرام ابراهیمی هر دو به روح و جسم من چسبیده اند و رهایم نمی کنند.

از کوچه خسرو با شتاب خودم را به میدان ۲۵ شهریور که حالا اسمش هفت تیر شده است می رسانم . هوای ماه اردیبهشت در عصر باران خورده تهران مطبوع و دلنشین است . از مسجد جواد صدای نوحه خوانی می آید . خیابان روزولت را به سمت دروازه دولت می روم ، برای رسیدن به سینما دیاموند که دیگر به خرابه ای تبدیل شده ، تنها چند دقیقه وقت لازم دارم . حس می کنم قلبم بزرگ شده است واگر این مانتو لعنتی نبود حتما همه عابران می دیدند که با چه سرعتی در سینه ام می تپد. احساس می کنم صورتم از هیجان گر گرفته است ،چشم هایم می درخشند و همه حس های فریبنده درونم مرا زیبا کرده است، قبل از آمدن مدتی جلوی آینه ایستاده بودم و خودم را از نگاه او برانداز کرده بودم، وساعتها بی قرار در خانه این ساعت را انتظار کشیده بودم ، دلم برای دیدنش پر می زد .عشق با همه شوریدگیش به جانم ریخته بود و حالا این جان بی تاب می رفت تا او را دوباره ببیند ، بعد دو هفته ای که به نظر می آمد به اندازه سالها طول کشیده باشد.

در تمام طول راه قیافه اش جلوی چشمم است ،با قد بلندی که هر بار وقت بوسیدنش می گفتم: “آدم نباید عاشق آدم قد بلند بشه گردن درد میگیره” و چشمهایی که همیشه شوخ و سرحالند.

گلهای زردی که هیچوقت نامشان را یاد نگرفتم تمام کنار خیابان را پر کرده اندو در لابلای آنها لاله های رنگارنگی که این روزها به سمبل های مرگ و شهادت بدل شده اند و حضورشان مثل گذشته نشان شادی و تازگی و زندگی نیست.شهر در ماتم از دست دادنها عزادار است ، شهری که کسالت و رخوت از سر و روی آن می بارد و به نظر می رسد ،در خستگی شورها و امید های از دست رفته بی هیچ انتظاری گرفته تر و خاکستری تر می شود.

دل من اما همه فضاهای تیره جنگ زده پر از سیاهی را پس می زند، همه فضای شهری که میان جنگ، ترس و حیرانی از هر چه زیبایی است تهی شده است. شهر زود تاریک و خلوت می شود، تهران شهر سوگواران با عزت و شادیهای بی حرمت شده است. اول خیابان

ادامه در صفحه ۱۸

نامــه ی احمــد شــاملو در اعتــراض به سانسور شعر

سایت بی بی سی فارسی به مناسبت دوم مرداد سالروز درگذشت احمد شاملو برای اولین بار نامه ای از این شاعر بزرگ چاپ کرد که خطاب به دستگاه سانسور و در اعتراض به حذف بخش هایی از کتاب "همچون کوچه ای بی انتها" نوشته شده است. این کتاب منتخبی است از شعر شاعران جهان با ترجمه و بازسرایی احمد شاملو) .رسم الخط نویسنده حفظ شده است ("

آقای عزیز!

با سلام. یادداشتی را که ملاحظه می کنید، هم می توانید یك نامه خصوصی تلقی‌ی کنید هم می توانید در نهایت سپاسگزاری من به دادگاهی احاله کنید که من آن را به مجلس پر سر و صدای محاکمه سانسور تبدیل کنم، چون به هرحال یکی باید در برابر این فشار قد علم کند . من با نکات نخست 38 موردی سانسور مجموعه "همچون کوچه ئی بی انتها" که بعد به یازده مورد تخفیف داده شده به شدت معترضم. من نمی دانم این کتاب را چه کسی، به چه حقی و با کدام صلاحیت ویژه مورد "بررسی" قرارداده اما آن چه از ماحصل کار او استنباط می شود این است که :

1 .کم ترین صلاحیتی برای قضاوت شعر ندارد و کم مایه گی اش حتا از خطش هم پیدا است .

2. حقایق را به بهانه اخلاقی که ضوابطش را احساس سرخورده گی شدید جنسی تعیین کرده است لاپوشانی می کند. شدت این سرخورده گی به حدی است که فقط کلمه زن او را به جبهه گیری در برابر شیطانی شدن قطعی برمی انگیزد. به اعتقاد او هر زنی یك روسپی بالقوه است و در نتیجه به شعری چون "تماس" (که مواجهه ساده زن و مرد را که معمولا برای عوام موضوعی حیوانی است به دیدگاهی انسانی کشانده است) از دریچه فحشا نظر می کند. سرخورده گی جنسی او به حدی است که امر فرموده این سطور حذف شود :

به میخانه می روم، آن جا که ویسکی مثل آب جاری ست .
دلتنگی هام به باران می ماند ...
احساس می کنم آغوش سردی مرا می فشارد و لب های
یخ بسته ئی بر لب هایم می افتد .

ملاحظه می کنید؟ نمی دانستیم احساس در آغوش داشتن مرده ئی که دلتنگی است هم آدمی زاد سالمی را به تحریك جنسی می کشاند!.

و آقا که در دستگاه شما نانی نه به شایسته گی که به ناحق می خورد اسم این را گذاشته "رکاکت الفاظ" .چیزی که معلوم می کند ایشان معنی کلماتی را که خود به کار می برد هم نمی داند!. رکاکت الفاظ !

3. در آن شعر تلخ "شکوه پرل می لی" کار از کج فهمی و عقده جنسی به فاجعه کشیده شده. این جا همان عقده ئی مبنای قضاوت قرار گرفته که همان ابتدا دست صادق قطب زاده را رو کرد: آن حشرهدر تظاهر به عفاف قلابی چنان پیش رفت که در يك فيلم مستند مربوط به مسائل گاوداری دستور داد پستان گاوه را کادر به کادر با ماژيك سياه کنند که مبادا مؤمنان به وسوسه شيطان آلوده شوند !

شکوه پرل می لی [سام می لی سیاهپوست به جرم همآغوشی با زن سفیدپوستی لینچ (شقه شقه) شده است. و این، نوحه ئی است که زن او پرل می لی می خواند... این قطعه با دردناکترین نغمه ی جاز اصیل سیاهان همراهی می شود.- توضیح از روشنگر] از يك سو حکایت سقوط اخلاقی جامعه امریکاست و از سوی دیگر قصه غم انگیز لینچ سیاهان آمریکا به کارگردانی عوامل ضد انسانی گروه كوك لوكس كلان. سراسر شعر در فضائی تلخ و غمبار و معترض می گذرد. دختران امریکائی به دلیل تصوری درست یا غلط از قدرت جنسی سیاهان، کششی بیمارگونه به سوی آن تیره روزان داشتند ولی همیشه از ترس آبستنی و زادن نوزادی سیاه پوست ادعا می کردند که مورد تجاوز قرار گرفته اند تا نتیجه رسوائی آمیز بعدی را توجیه کنند، و به این ترتیب سیاه بیچاره شکاری می شد برای تفریح آدم کشان كان.كك و لینچ کردن سوژه موردنظر. آقای سانسورچیان این شعر را هم از همان دریچه فحشا قضاوت کرده به حذف يك صفحه كامل و چندين سطر مهم آن در صفحات 32 تا 34 فتوا صادر فرموده است. او با مخدوش کردن واقعیتی ضد انسانی درحقیقت بی آن که بفهمد از فساد جامعه امریکا دفاع کرده است. این حذف های بی منطق در مجموع چیزی جزمشاهده يك فاجعه با چشم لوچ نیست. ایشان حتا در کشاکش فاجعه نیز مسأله را از زاویه تحریك میل جنسی نگاه می کند. به عقیده شما این شخص صاحب روان سالمی است؟

4. دستور قلع و قمعی که برای دو سطر از صفحه 218 صادر فرموده اند البته مرا سخت مجاب کرد: وقتی که شتر برای آدم جاذبه جنسی داشته باشد دیگر کره سکسی ماه جای خودش را دارد !

5. درك عامیانه از شعر تا آن جا است که در يك مجموعه شعری دستور حذف یکی از موفق ترین اشعار من، آیدا در آینه را صادرفرموده ! ازمن دوربار که قصد چغلی کردن داشته باشم ولی واقعا سیاست های يك بام و دو هوای شما است که مرا به این لجن زار هم هدایت می کند.- سوآل این است :

چرا جلو رمان که کشش و نتیجتا خواننده بیشتری دارد از این سنگ ها پرتاب نمی شود؟ آیا رمان "خانه ارواح" و مجموعه"جاودانگی" را خوانده اید؟ درحالی که شعر، با این که نسبت به رمان خواننده گان متعال تری دارد که با خواندن کلمه پستان دندان های شان کلید نمی شود و مقوله ئی است به کلی خارج از دسترس عوام، کار سخت گیری به این جا می کشد؟

اسم این رسوائی تبعیض نیست؟

من در کمال حماقت امتحانا در چند مورد لطمه زدن به شعر را آزمایش کردم ولی دست آخر به این نتیجه رسیدم که بهتر

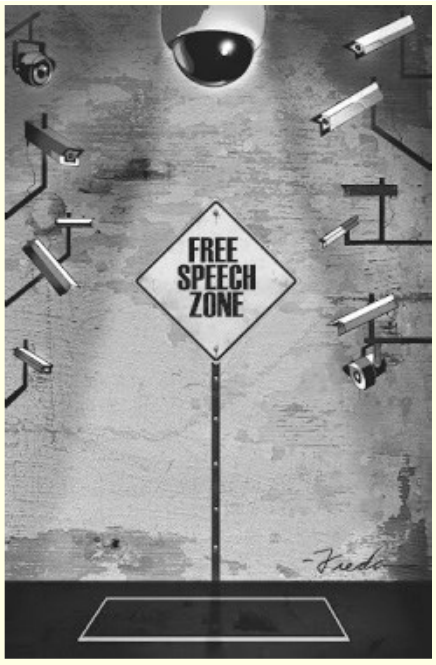

است با تأسی به شما کل کتاب را سانسور کنم و از خیر نشرش بگذرم .

شعر جهان نیازمند ارشاد کارمند تنگ نظر شما نیست که به عقیده سخیف عوامانه اش هر شعر که هدف اش گذر از حیوانیت به انسانیت باشد ادبیات فاحشه خانه است .

والسلام

احمد شاملو

72/6/24

کتاب سوزان

برتولت برشت

از گشتاپو دستور رسید
کتاب های ضاله را در ملأ عام بسوزانید
گاوهای نر
گاری های کتا بهارا به تل هیزم آورده بودند .
آن روز شاعر بزرگ در فهرست کتاب سوزان
هیچ نام از آثار خود نیافت .
پس به خانه باز آمد
قلم به دست گرفت و نوشت
پیشوای پتیاره گان انگار مرا جا گذاشته اید
مرا فراموش کرده اید
مرا بسوزانید!

من نیز چون آزادگان از حقیقت سخن گفته ام
مرا جا گذاشته اید
مرا بسوزانید!
من هرگز به مردم دروغ نگفته ام
پس به شما دستور می دهم:
مرا بسوزانید!

ترجمه: جاهد جهانشاهی

مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران برگزار شد

ششمین مجمع عمومی عادی دوره‌ی سوم کانون نویسندگان ایران روز جمعه سیزدهم شهریور با حضور اعضای کانون در پارکینک منزل یکی از اعضا برگزار شد. رییس سنی مجمع پرویز بابایی با خوش آمد گویی به حاضران جلسه را افتتاح کرد و در پایان سخنان خود به یاد جانباختگان راه آزادی بیان و نیز درگذشتگان کانون یک دقیقه سکوت داد.پس از آن با موافقت شرکت کنندگان سه تن از اعضای هیئت دبیران حسن اصغری، رضا خندان(مهابادی) و حافظ موسوی که قصد کاندیداتوری در این انتخابات را نداشتند، هیئت رییسه‌ی مجمع عمومی را تشکیل دادند. (رضا خندان در دو دوره‌ی پیشین دبیر بود و طبق اساسنامه‌ی کانون این بار نمی‌توانست کاندیدای دبیری شود. حسن اصغری و حافظ موسوی تمایلی به شرکت مجدد در هیئت دبیران نداشتند.(گزارش فعالیت یک ساله‌ی هیئت دبیران را فانوس بهادروند و بکتاش آبتین خواندند. پس از آن رضا عابد گزارش بازرسان مالی را خواند. مجمع گزارش‌ها را تایید کرد و وارد بخش دیگر دستور جلسه یعنی انتخابات شد. از میان داوطلبان و با تایید مجمع هیئت نظار شامل فرخنده حاجی‌زاده، فریبرز رییس‌دانا، محمد زندی، سید علی صالحی و حسینعلی نوذری تعیین شد و روند انتخابات را زیر نظر گرفت. در انتخاباتی کاملا شفاف نتایج زیر به دست آمد:

دبیران اصلی به ترتیب آرا:
1- بکتاش آبتین
2- ناصر زرافشان
3- محسن حکیمی
4- اکبر معصوم بیگی
5- فاطمه سرحدی‌زاده
دبیران جانشین به ترتیب آرا:
1- کیوان باژن
2- علی‌رضا جباری
3- روح‌اله مهدی‌پور عمرانی
4- حمید یزدان‌پناه
5- علی‌رضا عباسی
(آراء نفرات دوم و سوم برابر است(
منشی :
رضیه انصاری
صندوقدار :
علی صداقتی خیاط
بازرسان:
1- رحیم رسولی
2- قباد حیدر

گزارش تفصیلی برگزاری مجمع عمومی عادی در چند روز آینده منتشر خواهد شد.

ادامه داستان از صفحه ۱۶

روزولت ، سر کوچه ای حجله ای گذاشته اند و عکس جوانی که انگار به تک تک رهگذران خیره می شود. نگاهم رااز نگاهش می دزدم.

صدای نوحه خوانی مسجد با صدای موسیقی شادی از ماشینی درحال عبور درهم می آمیزد.شادی که نمی ماند و می گذرد و اندوه که بر سر شهر سایه می اندازد .ذهنم را از همه حسهای مرگ و جنگ و حجله ها و درگیری ها پاک می کنم. بهرام ابراهیمی با عشقش جای همه را می گیرد. جای همه ترسها و غمها را، ترس همه وقتهایی راکه آژیر می کشند و من نمی دانم که چه باید کرد ، وقتهایی که می ترسم دستگیرم کنند و همه وحشتی که ناگهان به بخشی از روزمره گی هایمان تبدیل شده است . همه چیز سیاه است ، عشق را سانسور کرده اند و تنها حس ملال و غم است که آزاد است . اما حس عاشقانه من به بهرام ابراهیمی از همه چیز قوی تر است ، او با همه فرق می کند ، چشم هایش پر از شورند و نگاهش همه حس های خوب را به من می دهد. هر بار که مرا می بیند به شوخی و شاید هم جدی می گوید '' بابا ول کن این کارای سیاسی را، برو دنبال زندگیت آخرش خودت را بدبخت می کنی دختر'' اوایل وقتی ازاین حرفها می زد برایش موعظه می کردم که اوهم باید کار سیاسی بکند ، مگر می شود بی تفاوت زندگی کرد، اصلا او چطور می تواند اینهمه بی خیال باشد، این جور وقتهاهمیشه او حرف را عوض می کرد و مرا دوباره به دنیای پرشور جوانی برمی گرداند.

از وقتی که دستگیری ها شروع شده و شبها صدای آژیر وانفجار می آید ،اوتنها رشته من با شور زندگی است ، دلم می خواهد همه اش با او باشم، او ترس را از من می گیرد. به من توصیه می کند که از ایران بروم یکروز به خنده گفت '' بیا برو پاریس بنشین تو یک کافه خوشگل و یک قهوه فرانسوی بخور و درست را بخون تو به درد اینجا نمی خوری آخرم سرت را به باد میدی'' بهرام ابراهیمی از همه چیز می گفت غیر از اینکه با هم باشیم ، هر چه شور عشق من به او بیشتر می شد او کمتر برای دیدارمان وقت داشت . چند ماهی بود که خانه اش را پس داده بود وبه خانه دوستی رفته بود و به این بهانه دیدارهای ما درکافه و خیابان بود . می گفت بخاطر کارش ممکن است چند ماهی به سفر برود و این خبر مثل بمبی مرا از درون ویران کرده بود، بی آنکه پیش از انفجار آن آژیری به صدا در آمده باشد.

سر کوچه نزدیک سینما دیاموند بازهم دو حجله دیگر گذاشته اند از درون خانه ای صدای گریه می آید . تندتر قدم بر می دارم . نمی دانم چه مدت است که منتظر ایستاده ام ؟ ولی می دانم که اشک هایم هر لحظه ممکن است فرو بریزند . ایستادنم آنجا می تواند خطرناک باشد . این روزها هر انتظاری می تواند بهای سنگینی داشته باشد. می دانم باید برگردم اما دلم به رفتن رضا نمی دهد . پاهایم سنگین شده اند ، می ترسم از همه کس ، از همه چیز می ترسم، از همه بیشتر اینکه دیگر او را نبینم ، نمی دانم بیشتر می ترسم یا خشمگینم . از اینکه او توانسته مرا میان ترسها و خطرهایم تنها بگذارد. وقتی تمام طول کوچه خسرو را می دوم و در خانه شماره هشت را می بندم گریه ام به هق هق تبدیل شده . به اتاقم می روم و در را می بندم .کسی خانه نیست . گوشی تلفن را بر می دارم می خواهم شماره بگیرم که یادم می آید خانه اش را عوض کرده و من هیچ شماره تلفن و یا آدرسی از او ندارم . ساعتها همانطور با کفش و مانتو و روسری روی تخت افتاده ام و به سقف خیره شده ام ، دلم می خواهد فریاد بزنم، صدای مادرم که برای چندمین بار تکرار میکند که من خودم را علاف این رابطه کرده ام در سرم می پیچد وحس خشم و دردی را به جانم می ریزد.

از آن روز به بعد دنیای من رنگ همه خیابانهای جنگ زده شد، رنگ ترسها وقتی که صدای آژیر می آمد و بمب هایی که فرو می ریختند. رنگ همه بی حوصلگی ها و بی تفاوتی ها، رنگ قیافه ماتم زده همه مردم شهر.

''چیز دیگه ای میخوای برات بیارم'' ؟ صاحب کافه بلژیکی است که سالهاست مرا می شناسد ، با موهای آشفته و قیافه ای که همیشه ناراضی است . مات نگاهش می کنم و او دوباره می پرسد و من بی آنکه فکر کرده باشم می گویم '' یک آبجو'' .به فاصله کوتاهی یک آبجو تگری بلژیکی در لیوانی زیبا جلویم می گذارد .نصف لیوان را یک نفس می نوشم ودرختهای بالای سرم را نگاه می کنم که همچنان بی حرکت مانده اند . به خودم می آیم به دنیای واقعی بر می گردم . دستی به موهای از عرق و شرجی خیس شده ام می کشم ، جرعه دیگری از آبجو خوش طعم را می نوشم و زیر لب تکرار می کنم'' تشابه اسمی است ، حتما تشابه اسمی است ، نه این بهرام ابراهیمی کس دیگه ایه '' . پول را پرداخت می کنم و به خانه می روم . هوا طوفانی می شود و باران تندی می بارد و من برای اولین باراز غرش آسمان می ترسم.

روز بعد هوا ده درجه خنکتر شده است .بد خوابیدن و این تغییرات درجه حرارات خستگی و سردرد را همراه آورده است . صبح که به سرکارم می رسم حضور بهرام ابراهیمی در ذهنم کم رنگتر شده . در اتاق را باز می گذارم واز پنجره اتاق روبرو باد ملایمی می وزد. در بیرون اتاق آقای امامی سینه اش را صاف می کند تا مرا متوجه حضورش بکند. می گویم تا نوشتن چند ایمیل ضروری منتظر بماند.

با اینکه حضور بهرام ابراهیمی مثل دیروز پررنگ نیست ولی وسوسه خواندن کاغذهای مربوط به او دست از سرم بر نمی دارد. کاغذهایی را که دیروز خواهربهرام ابراهیمی به من داده بود را ازکشوی میزم بیرون می آورم و با احتیاط آنها را ورق می زنم . دلایل پناهندگی و حرفهای بهرام ابراهیمی در مصاحبه پناهندگیش هم ضمیمه نامه هاست . صدایی در سرم فریاد می زند تشابه اسمی است و دستم می لرزد. کاغذها را بر می دارم و روی صندلی راحتی ولو می شوم هفت صفحه است ، تلفن بی وقفه زنگ می زند و من می خوانم، نوشته ها را با شتاب می خوانم و در میان سطور آن صورت بهرام ابراهیمی نقش بسته است، با خنده ای در چشمهایش که از گوشه کاغذ سرک میکشد . صدای اوست که نوشته ها را می خواند،صدایی که این بار محزون است : ''روزی که با دوست دخترم قرار داشتم و می خواستم از او تقاضای ازدواج کنم نزدیک محل قرارمان دستگیر شدم . ده سال در زندان بودم شکنجه شدم ، من عضو سازمان مخفی همان گروهی بودم که او در آن فعالیت علنی می کرد . بعد از آزادی هم راحتم نمی گذاشتند، مرتب زیر نظر بودم . آنها فکر می کردند که من با دوست دختر سابقم که در خارج از کشور زندگی می کند رابطه دارم و از طریق او با گروههای فعال سیاسی خارج از کشور. ''

هر چه بیشتر می خوانم ، بیشتر از درون داغ میشوم ،سرم در حال انفجار است ،درهم و برهم می خوانم ، تمام تصورات وتخیلات سی سال گذشته درباره اوورابطه مان بهم می ریزد.حس های مختلفی از خشم ، درماندگی ، شادی و اندوه همزمان مرا تسخیر می کنند. از مادرم و از همه کسانی که به من می گفتند او مرا تمام مدت بازی داده است و بعد رهایم کرده بدم می آید . چطور توانسته بودند اینقدر ظالم باشند، درحالیکه او در زندان رنج می برده درباره اش بی رحمانه قضاوت کنند؟!. حالا چه باید کرد ؟ حس می کنم یکباره همه زندگیم در هم ریخته شده است .داشتم برای خودم زندگی آرامی را می گذراندم . چطور دوباره سرو کله بهرام ابراهیمی پیدا شد تا بعد از سی سال دوباره همه چیز را بهم بریزد.خیلی وقت بود که توانسته بودم در ذهنم جای مناسبی به او بدهم تا وقت و بی وقت آرامش زندگیم را بر هم نزند.فکر می کنم حتما می دانسته که من اینجا کار می کنم ؟ آمدن خواهرش هم اتفاقی نبوده . شاید او می خواسته ببیند من در چه وضعی هستم ؟ می خواسته تصویری از من به او بدهد.

کاغذ ها را دوباره روی میز پخش و پلا می کنم ، درهم و برهم می خوانم ،می خواهم سی سال را در ساعتی مرور کنم .خطوط و کلمات درهم می ریزند . دنبال عکسی می گردم که نیست ، اما مطمئن هستم که خود خودش است، بهرام ابراهیمی که یکروز ماه اردیبهشت در خیابان روزولت نزدیک سینما دیاموند در میان نکبت جنگ و بدبختی گم شد حالا سی سال بعد در یک تابستان داغ درشهری شاد در هفته فستیوال موسیقی با حضور هزاران جوان شرکت کننده نیمه هشیار پیدایش شده.

نمی دانم هوا دوباره گرم شده یا بی تابی من کلافه ام کرده . به دستشویی می روم و به آینه زل می زنم ، خودم راجور دیگری می بینم، از نگاه دیگری خودم را نگاه می کنم، به موهایم دست می کشم ، سفیدیشان را سالهاست رنگ می پوشاند اما چین های زیر چشم هایم ، دو شیار عمیق کنار لبهایم ، فرو رفتگی میان ابروهایم . به بدنم دست می کشم . این چه حسی است که به جانم افتاده ،این چه حس غریبی است که دارم ، این چه جسمی است که تمنای زیبا بودن دارد؟ این چه قلبی است که جور دیگری می تپد . به اتاقم بر می گردم . مات زده و آشفته.

به اتاقم بر می گردم، صدای آقای امامی را می شناسم ،سینه اش را با صدا صاف می کند و با کسی که ظاهرا وقتی من در دستشوی بودم آمده حرف می زند . در اتاق را باز می گذارم ، هوا خنک تر می شود و حس می کنم که می توانم بهتر نفس بکشم . کاغذها را از کنا ر دستم دور می کنم ، آنها را در پوشه ای می گذارم تا با خود به خانه ببرم . آنها بخشی از زندگی خصوصی من هستند و جایشان اینجا نیست . پای کامپیوتر می نشینم ، ایمیل های را می خوانم ولی تمرکز برای جواب دادن به آنها ندارم.

آقای امامی می گوید'' من اومدم چند تا فرم دارم برام پر کنن ، مربوط به گذشته است ، یادم نمیاد .ما اینقدراینجاااز همه چی دور موندیم ، اینقده کسی نبود براش تعریف کنیم یادمون رفته، گذشته را با یک مشت چاخان پاخان پرش می کنیم. به همدیگه دروغ میگیم ،اول ازهمه هم به خودمون.'' صدایی که نمی دانم کیست می گوید: ''این فقط مربوط به غربت و مهاجرت نیست ، جاهای دیگه ای هم که آدم دسترسی به دیگرا ن و فضای باز نداشته باشه ،خیال بافی میکنه'' .آقای امامی دوباره صدایش را صاف می کند ومی پرسد'' مثلا کجا را میگین؟'' ، '' تو زندانم همینطوره ، آدم دلش می خواد از دنیای بیرون یک تصویر خوب داشته باشه ، از همه آدمای دور و برش ، ازهمه عزیزاش . آدم دلش میخواد فکر کنه که بیرون همه با هم خوبن ، همه با هم مهربونن. تو گذشته همه چی خوب بوده . با این فکرا روزای سخت راحت تر می گذرن. آدم استاد خود گول زدنه .شما اینجا یکجور ، ما اونجا جور دیگه ای ولی اصلش خیلی با هم فرق نمی کنن. ''

صدای مرد ناآشنا پایین آمده ومن به سختی حرفهایش را می شنوم .کنجکاو می شوم قیافه اش را ببینم، از در که بیرون می روم چشمم به چشم آقای امامی می افتد و از ترس اینکه گرفتار فرم های اداریش نشوم ، نگاهی با شتاب وکنجکاو به مرد روبرویش می اندازم که پشت گلدان و چراغی بزرگ پنهان شده است و تنها کلاهش را می توانم بخوبی ببینم.

هنوز در اتاقم پشت میزم درست جابجا نشده ام ، زنی با شتاب به دو مرد منتظر سلام می کند و به آنی در چهارچوب در اتاقم می ایستد و من احساس می کنم که به ناگهان رنگم می پرد . خواهر بهرام ابراهیمی با مهربانی و لبخندی به من می گوید '' ببخشید که ما بی وقت قبلی اومدیم ، برادرم دیشب اومده اینجا و فردا مجبوره بره دوباره شهر خودش ، اومدیم چون او...'' صدایش را نمی شنوم ،تنها دهانش را می بینم که باز و بسته می شود.او اینجاست ،در چند قدمی من، بعد از سی سال ، رنگم می پرد و داغ می شوم. حالا باید چه کرد ؟ بغضم گرفته ، قلبم تند میزند، نفس هایم کوتاه و بریده شده اند ،این چه حالی است دیگر؟ با خودم غریبه شده ام . '' شما حالتون خوبه؟ '' صدای خواهر بهرام ابراهیمی است که مرا بخود می آورد. هنوز جوابش را نداده ام که دستی بطرفم دراز میشود. جرئت نمی کنم سرم را بلند کنم ، دستم را که می لرزد دراز می کنم وبعد به آرامی سرم را بالا می آورم، دهانم خشک می شود وعرق سردی بر بدنم می نشیند، در زیر کلاهی چشم هایی که نمی دانم به کجا خیره شده اند را در برابر چشمهای خودم می بینم، شوکه میشوم و فقط میتوانم بگویم ، تشابه اسمی بود، تشابه اسمی.

قیافه آقای امامی جلوی چشمم می آید که می ما گذشته را آنطوری که خودمون ''گوید ، و من نوشته ها را ''دلمون می خواد می سازیم آنطور خوانده بودم که خواسته بودم ،بخش های از نوشته را جا انداخته بودم.

بهرام ابراهیمی و خواهرش که بیرون می روند ، آسمان می غرد و در یک چشم بهم زدن رشته های باران آسمان و زمین را بهم وصل می کند. آقای امامی را صدا می کنم قهوه جوش را روشن می کنم و آقای امامی که از بوی قهوه به وجد آمده است ، در اتاقم می نشیند ومن می گویم '' بذارین با هم حفره های گذشته را اونجوری که میخوایم پر کنیم . ''وقبل از اینکه بنشینم ، پرده های اتاق را کنار می زنم ،درختان کافه بلژیکی درهم می پیچند و بوی باران همه اتاق را پر می کند.

زوال شخصیت مردم آمریکا

منبع: ایسنا
پل کریگ رابرتز*:

قاضی جان دبلیو وایتهد در مطلب جدیدی که در وب سایت موسسه راترفورد گذاشته، به ابیاتی از یکی از ترانه های باب دیلن اشاره کرده که در آن خواننده از فرط نابسامانی هایی که در جامعه می بیند، احساس شرمساری میکند. چرا ما احساس شرمساری نمیکنیم؟ چرا فقط باب دیلن احساس شرمندگی میکند؟

در این فکرم که چه تعداد از طرفداران باب دیلن معنای ترانه او را می فهمند. عدالت آمریکایی هیچ ارتباطی با بی گناهی یا گناهکاری ندارد. اعضای هیئت های منصفه آمریکایی هنگام تصمیم گیری درباره گناهکار بودن مردم آمریکا، واپسین کسانی اند که یک متهم بی گناه باید سرنوشتش را به دست آنها بسپارد و به آنها اعتماد کند. هیئت منصفه ای که تقریبا همیشه به این اعتماد بی گناهان خیانت می کنند.

همانطورکه لارنس استراتون در کتاب ما (2000و2008) نشان میدهد، اصولا عدالتی در آمریکا وجود ندارد. ما عنوان کتابمان را "چگونه قانون گم شد" گذاشته بودیم. این کتاب توضیح میدهد که چگونه مشخصه های حفاظتی موجود در قانون که آن را به سپری محافظ برای بیگناهان تبدیل میکرد، درطول زمان به سلاحی در دست دولت تبدیل شده است، سلاحی که علیه مردم به کارگرفته میشود. از دست رفتن سپر حفاظتی قوانین، پیش از یازدهم سپتامبر رخ داد؛ اتفاقی که "دولتی که نمایندگی ما را داشت" از آن برای شکل دادن به یک دولت پلیسی استفاده کرد.

اما واحد بازاریابی ناشر کتاب، عنوانی را که ما برای کتاب برگزیده بودیم، نپسندید و به جای آن عنوان "ستم ناشی از نیات خیر" بر پشت جلد جای گرفت. ما پرسیدیم که این تیتر چه معنایی دارد. واحد بازاریابی پاسخ داد که ما در کتاب نشان داده ایم که جنگ با جرایم که باعث سوء استفاده های منحرفین شده، مبارزه با سوء استفاده کنندگان از کودکان- که یادآور دادگاه نمایشی قهرمانان انقلاب بلشویکی به دست جوزف استالین بود- و مبارزه با مواد مخدر - که برای آمریکای "آزادی و دمکراسی" خانواده های فروپاشیده ای را به ارمغان آورد و ما را صاحب بالاترین نرخ زندانیان درسطح جهان کرد - همگی نتیجه نیات خیر برای مبارزه با جرایم، مبارزه با مواد مخدر و مبارزه با سوء استفاده از کودکان بوده است. تیتر ناشر همانطور که معلوم شد، تیتر حساب شده تری بوده، چون با گذشت 15 سال این کتاب همچنان تجدید چاپ میشود. در طول این سال ها کتاب ما به کفایت فروش داشته است وهمین فروش ها موجب گردید که در ردیف یکی از کتب پرفروش هم قراربگیرد. شاید دلیل پرفروش بودن کتاب این بوده که توجه بیشتری را به خود جلب کرده است و احتمالا دانشکده های حقوق و انجمن های زندانیان، از آن برای سد کردن راه حکومت پلیسی استفاده کرده باشند.

وایتهد با سند و مدرک نشان میدهد که چه کار دشواری است تبرئه کردن یک متهم بی گناه بعنوان فردی که مرتکب جرمی نشده است. حتی اگر به غلط متهم شده باشد و وکیلش از فشارهای شخص پیگردکننده برای مذاکره بر سر یک معامله استیناف و حضور در دادگاه جان سالم به در ببرد، این قبیل افراد با اعضای هیئت های منصفه ای مواجه میشوند که قادرنیستند نسبت به پیگرد کنندگان، پلیس یا شاهدی که به او پول داده شده تا علیه متهم بیگناه حرف بزند، سوء ظنی را روا دارند. اعضای هیئت های منصفه حتی آن معدود کسانی را که از یورش رژیم کلینتون به شاخه داویدی های واکو جان سالم به در برده بودند نیز محکوم کردند؛ همان معدود کسانیکه در اثر استنشاق گاز، اصابت گلوله یا آتشی که توسط نیروهای فدرال آمریکا برافروخته شده بود، جانشان را از دست نداده بودند. این فرقه مذهبی را واشنگتن و رسانه های روسپی بعنوان افرادی سوء استفاده کننده از کودکان بدنام کردند و چهره ای اهریمنی ازآنها ارائه دادند؛ کسانیکه هم کودکان را مورد تجاوز قرارمیدادند و سلاح های اتوماتیک تولید میکردند. بعدا معلوم شد که این اتهامات دروغین بوده اند، مثل اتهام داشتن سلاح های کشتار جمعی توسط صدام حسین و غیره وغیره، اما این اتفاق صرفا بعد ازآن رخ داد که افراد بیگناه جان باختند یا به زندان افتادند.

پرسش این است: چرا آمریکاییان در حالیکه جان بیگناهان گرفته میشود، صرفا ساکت سرجایشان نمی نشینند، بلکه عملا از گرفته شدن جان این افراد بیگناه نیز حمایت میکنند؟ چرا آمریکاییان "منابع رسمی" را باوردارند، با وجود این واقعیت که این منابع رسمی یا، مکررا دروغ گفته اند و هیچگاه زبانشان به گفتن حقیقت باز نشده است؟

تنها نتیجه ای که میتوان گرفت این است که مردم آمریکا دچار زوال شده اند. ما دارای یک سیستم قضایی زوال یافته ایم. ما دارای حس ترحم زوال یافته ایم. دارای یک قانون اساسی زوال یافته ایم. دارای یک حقیقت زوال یافته ایم. دارای دمکراسی و دولت انتخابی شکست خورده ایم. ما خودمان و بشریت را به زوال کشانده ایم. به اعتمادی که پدران بنیانگزارمان به ما کرده بودند، خیانت کرده ایم. حتی خدایمان خدایی شکست خورده است. اگر تا حالا شخصیتی داشتیم که به ما گفته میشد داریم، اکنون به روشنی پیداست که آن را از دست داده ایم. اگر هم چیزی باقی مانده باشد، از آن "شخصیت آمریکایی" چیز اندکی باقی مانده است.

آیا شخصیت آمریکایی همان چیزی بود که در شکنجه گاه های ابوغریب، خلیج گوآنتانامو و سیاهچال های پنهانی سیا به نمایش گذاشته شده است، شکنجه گاه هایی که در آنها پرسنل ارتش آمریکا و سیا شواهدی تصویری از لذتشان از شکنجه کردن و تعرض به زندانیان تهیه میکردند. گزارش های رسمی به این نتیجه رسیده اند که در کنار شکنجه، تجاوز، لواط و قتل هم در این زندان ها جریان داشته است. تمام این کارها نیز تحت ریاست کسانی رخ داده است که روانشناسان آمریکایی دارای مدرک دکترا بوده اند.

ما همین رفتار غیرانسانی را در پلیس آمریکا مشاهده میکنیم که نسبت به زنان، کودکان و سالخوردگان و کسانیکه دستبندهای فیزیکی و ذهنی دارند، همراه با خشونت شدید واکنش نشان میدهند. پلیس بی هیچ دلیلی شهروندان آمریکایی را به قتل میرساند، آنها را با شوکر برقی مورد حمله قرارمیدهد، آنها را کتک میزند و مورد تعرض قرارمیدهد. هر روز گزارش های بیشتری از این موارد منتشر میشود و با وجود این گزارش ها، خشونت ها همچنان ادامه دارند. روشن است که پلیس از اینکه مسبب درد و مرگ شهروندان شود لذت میبرد، پلیسی که قرار بوده به آنها خدمت و از آنها محافظت کند. همیشه در نیروی پلیس قلدری هایی وجود داشته، اما خشونت غیر موجه نیروی پلیس در روزگار ما، نشانگر فروپاشی کامل شخصیت آمریکایی است.

این شکست شخصیت آمریکایی، پیامدهای فجیع و بزرگی برای خودمان و جهان به دنبال داشته است. در داخل کشور آمریکاییان گرفتار یک حکومت پلیسی شده اند که در آن تمامی حمایت های مبتنی بر قانون اساسی رنگ باخته اند. در خارج از کشور، عراق و لیبی دو کشور سابقا مرفه، نابود شده اند. لیبی دیگر بعنوان یک کشور وجود خارجی ندارد. در عراق یک میلیون کشته، چهار میلیون آواره به خارج از کشور و صدها هزار نفر یتیم شده اند و هزاران کودک با نارسایی های هنگام تولد به دنیا می آیند که دلیل آن استفاده آمریکا از تجهیزات غیرقانونی است. این ها واقعیت هایی مسلم هستند. با این حال دولت ایالات متحده مدعی است که "آزادی و دمکراسی" را برای عراق به ارمغان برده است. "ماموریت انجام یافته" ، جرج دبلیو بوش را یکی از قاتلین جمعی قرن بیست و یکم معرفی کرده است.

پرسش این است: چگونه دولت آمریکا میتواند چنین ادعای آشکارا غیرقانونی و نادرستی را ابراز کند بی آنکه بقیه جهانیان و مردم خودش بر سر آن فریاد نکشند؟ آیا پاسخ این است که دیگر شخصیت و طینت خوب از جهان رخت بربسته است؟ یا پاسخ این است که جهان از آن میترسد که دست به اعتراض زند؟ واشنگتن میتواند کشورهای ظاهرا مستقل را به زور مجبور به تن دادن به خواسته های خود کند، درغیر اینصورت مکانیسم های بین المللی گردش پول را که واشنگتن بر آنها کنترل دارد قطع میکند و یا آنها را مورد تحریم قرار میدهد، بمباران میکند، با هواپیمای خودپرواز مورد حمله قرار میدهد، یا به آنها حمله میکند و یا مقاماتش را مورد سوء قصد قرار میدهد یا با کودتا آنها را سرنگون میکند.

به هر دلیلی که باشد، نه تنها آمریکاییان بلکه اکثر جهانیان نیز به شیطان واشنگتن عادت کرده اند و از این روست که با شیطان همدستی میکنند. آن عده از کسانی را که وجدان اخلاقی دارند نیز واشنگتن و لندن در نهایت تحت عنوان "افراطیون داخلی" قرار میدهند که باید آنها را جمع آوری کرد و در مراکز مخصوص بازداشتی ها نگهداری کرد. اظهارات اخیر ژنرال وسلی کلارک و کامرون نخست وزیر انگلیس را دوباره از نظر بگذرانید و اظهارنظر جنت ناپولیتانو را به خاطر بیاورید که گفته است اداره امنیت داخلی تمرکز خود را از تروریست ها متوجه افراطیون داخلی کرده که اصطلاحی تعریف نشده و بلاقید است.

آمریکاییانی که شخصیت خوبی دارند به موضع نومیدی ودرماندگی رانده شده اند. همانطورکه جان وایتهد روشن میکند، مردم آمریکا حتی نمیتوانند جلوی پلیسشان را - که حقوقشان با مالیات های آنها پرداخت میشوند - بگیرند تا هر روز سه آمریکایی را به قتل نرسانند و این تازه آمار قتل هایی است که رسما اعلام میشود. میزان واقعی این قتل ها احتمالا بیشتر است.

چیزی که وایتهد توصیف میکند و من سال هاست که متوجه شده ام، این است که مردم آمریکا علاوه بر حس تشخیص حقیقت از دروغ، هر گونه حس ترحم و عدالتخواهی شان نسبت به دیگران را نیز از دست داده اند. آمریکاییان می پذیرند که هیچ احساس مسئولیتی نسبت به میلیون ها نفری که واشنگتن در طول دو دهه گذشته - که تاریخ آن به دولت دوم کلینون بازمی گردد- از بین برده است ندارند. تک تک این مرگ و میرها بر اساس یک دروغ ابراز شده از سوی واشنگتن صورت گرفته اند.

زمانیکه از مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه کلینتون پرسیده شد آیا تحریم های رژیم کلینتون که ادعا میشد به قیمت جان 500 هزار کودک عراقی تمام شده توجیهی دارد یا نه، کاملا پیدا بود وقتیکه جواب تایید آمیز به این پرسش میداد، انتظار هیچ گونه ابراز خشمی را از جانب مردم آمریکا نداشت.

آمریکاییان باید با واقعیت ها رو به رو شوند. از دست رفتن شخصیت به معنای از دست رفتن آزادی و تبدیل دولت به یک کارآفرین جنایی است.

Paul Craig Roberts * معاون وزیر خزانه داری آمریکا و یکی از سردبیران وال استریت جورنال بوده است. او در نشریات بیزینس ویک، اسکریپز هاوارد نیوز سرویس و کریتورز سیندیکیت قلم زده و سمت های دانشگاهی بسیاری داشته است.

افزایش فعالیت گروه خلافت اسلامی در افغانستان

رادیو فردا

سازمان ملل روز جمعه با انتشار گزارشی اعلام کرد فعالیت‌های گروه خلافت اسلامی یا داعش در افغانستان رو به افزایش است.

در این گزارش به نقل از گروه نظارت بر فعالیت‌های القاعده در سازمان ملل آمده که گروه خلافت اسلامی در ۲۵ ولایت از ۳۴ ولایت افغانستان، نیرو جذب کرده است.

در این گزارش آمده که ده درصد طالبان مسلح در افغانستان تمایل دارند به گروه خلافت اسلامی بپیوندند.

گزارش سازمان ملل می‌افزاید که حدود ۷۹ شبه‌نظامی وابسته به گروه خلافت اسلامی از عراق و سوریه هسته اصلی این گروه در افغانستان را تشکیل می‌دهند .

جو هیل شاعر، هنرمند، سازمانده

مقاله و برگردان اشعار: شاهین شعبانیان

جوهیل، شاعر،ترانه سرا، نوازندۀ گیتارو ویلون، نقاش، .....سازمانده و فعال طبقۀ کارگر امریکا بود که بصورت یک زندانی سیاسی زندگی اش به پایان رسید ولی اثار خدمات او در جنبش کارگری و بخصوص در ادبیات این جنبش کماکان پا برجاست. او در سال ۱۸۷۹ در شهر گاول در کشور سوئد درخانواده ای پرتعداد (با ۹ بچه) بدنیا آمد و در ۱۹ نوامبر سال ۱۹۱۵ در زندانِ ایالتی ایالتِ یوتا در شهر سالت لیک سیتی بوسیلۀ جوخۀ تیرباران به قتل رسید.

درسنین خردسالی، سه تن از برادران وخواهران اش را ازدست داد. پدراش را که کارگر ساده ای در شرکت راه اهن بود در یک سانحه در موقع کار از دست میدهد و مادرش که با مسئولیت بزرگ کردن ۶ فرزند مواجه شده بود با کار خیاطی و شستشوی لباس برای دیگران امور مالی خانواده را تا حدود زیادی تامین میکند. جوهیل، برای کمک در امور مالی خانواده، در سنین ۱۰تا ۱۲ سالگی وارد دنیای کار میشود. او مادرش را در سال ۱۹۰۲ از دست داد و در این سال بعد از فروش خانۀ شان، در سن ۲۳ سالگی به امید آینده ای بهتر با برادرش پُل به ایالات متحدۀ امریکا مهاجرت میکنند.

جوهیل کارش را درمحلۀ مهاجرین شهر نیویورک با پیشخدمتی در رستورانی شروع کرد و بعد از ان بصورت کارگری دوره گرد در شهر کلیولند (ایالتِ اوهایو) مشغول به کار شد ودر پایان راه به شهر سان فرانسیسکو رسید. او در سال ۱۹۱۰، در سن ۳۱ سالگی، به اعضای اتحادیۀ "کارگران صنعتی دنیا (Industrial Workers of the World" یا به اختصار I.W.W که اعضای این اتحادیه را به نام "وابلی ها" هم میشناختند) می پیوندد.

یک اتحادیۀ بزرگ برای همه کارگران

سالهای ۱۹۱۰-۱۱بسمت خزانه دار اتحادیۀ کارگران بارانداز در شهر سان پدرو در کالیفرنیا انتخاب میشود و مسئولیت سازماندهی اعتصاب برای "۸ ساعت کار در روز" در ان بندر را به عهده میگیرد. دراین مقطع از تاریخ یکی از شعارهای مهم اتحادیه های کارگری در امریکا، از جملهI.W.W ، مسئله جامۀ عمل پوشاندن به امر مهم "۸ ساعت کار در روز" بود که بصورت زیر در جا معه امریکا مطرح میشد؛ "۸ ساعت کار؛ ۸ ساعت خواب و استراحت؛ ۸ ساعت مطالعه و با خانواده و دوستان بودن".

در رابطه با فعالیت های کارگریِ جوهیل، پلیس شهر سان پدرو او را به جرم "ولگردی" دستگیر نموده و جوهیل حدود یک ماه زندانی میشود. در این سالها که مصادف با سالهای انقلابِ مکزیک نیز بود، جوهیل وتعدادی از اعضای اتحادیه (گویا باRalph Chaplin از دیگر شاعران و نویسندگان این اتحادیه و سرایندۀ شعر" Solidarity Forever همدردی تا ابد") بدعوت انقلابیون مکزیک برای سازمان دادن دهقانان بدون زمین وکارگران فعالیت هایی در انقلابِ مکزیک داشتند. و در این رابطه و در همکاری با همفکران مکزیکی خود و دهقانان بدون زمین (بیشتر زمینهای زراعتی مکزیک تحت مالکیت سرمایه داران امریکایی و شرکای فئودال مکزیکی شان بود) این گروه در اشغال نظامی چندین شهر مکزیک در جنوب ایالت کالیفرنیا شرکت داشتند. در تائید این حرکت اقای جک لندن، نویسندۀ مشهور و سوسیالیست امریکایی، نامه ای پر از احساسات همدردی با دهقانانان مکزیکی نوشت که در نهایت عرض تشکر و قدردانی خود را از گروۀ اتحادیه.I.W.W که در این مبارزۀ طبقاتی در رابطه با مسئولیت انترناسیونالیستی خود خدمت و جان خود را در این راه گذاشتند ابراز داشت.[1] در نهایت این گروه حمایت خود را از نیروهای میگانیست (Magonistas)که سوسیالیستهای انارکو-سندیکالیست مکزیکی بودند اعلام کردند و برنامۀ انقلابی انها را که شامل اصلاحات ارضی و تدوین قوانین کارگری بود در امریکا تبلیغ کردند[2]. بعد از پیروزی فاز اول انقلاب مکزیک، امیلیانو زاپاتا، یکی از رهبران انقلاب مکزیک طرح جامع ای را برای اصاحات ارضی و حقوق کارگران اعلام کرد که "طرح آیالا" نامیده شد. این طرح در بر گیرندۀ اجزای بسیاری از خواست های میگانیست ها بود.

این اتحادیه کادر اصلی خود را در رابطه با مخالفت با ورود امریکا در جنگ جهانی اول از دست داد. این اتحادیه جنگ اول جهانی را یک جنگ بین سرمایه داران (امپریالیست ها) در رقابت با یکدیگر و در دزدی از ملل دیگر برآورد کرد. انها بطور فعال سعی در اختلال در مورد نظام وظیفه و سربازگیری و فرستادن انها به جبهۀ جنگ در اروپا کردند. اعضای این اتحادیه بطور وسیع در سطح اجتماعی در قانع کردن افکار عمومی ،که ورود به جنگ در اروپا نه بنفع کارگران بوده و نه بنفع اجتماع امریکا، موفق بودند. دولتِ امریکا با گذراندن یکسری قوانین، فعالیتهای این اتحادیه را غیر قانونی اعلام کرد، به ادارات شان حمله کرده و بعد از شکستن درب، پنجره، مبلمان و غارت کردن مدارک داخلی شروع به دستگیری کادرها و فعالین این اتحادیه نمود. بعد از دستگیری حدود دو هزار نفر از فعالین کارگری و چپی ضد جنگ، دولت امریکا صد ها نفر از فعالین را که شهروند قانونی (citizen)امریکا نبودند تبعید کرد.

حدود ۱۲۰ نفر از این تبعید شدگان از کادر اصلی اتحادیۀ I.W.Wبودند که از جمله "اما گلدمن" در بین انها بود. یوجین دبز چندین سال را در زندان گذراند. بیل هی وُد، از کادر رهبری هم جرم زندانی دراز مدت گرفت که بعد از گذاشتن وصیقه تا روز دادگاه از امریکا خارج شده و به روسیه شوروی رفته ودر انجا در گذشت. در این مورد هم، مانند پروندۀ جوهیل، اما این بار دولت فدرال با نداشتن مدارک و یا با "ساختن" مدارک این فعالین ضد جنگ را محکوم قلمداد کرده و بین سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ بزرگترین ضربه را به این اتحادیه وارد کرد که باعث در فرو پاشی کادر اصلی این اتحادیه شد.

جوهیل در سازماندهی چندین اعتصاب درکاناداهم حضورداشت. اومدتی را درهاوایی برای انسجام تشکلات اتحادیه ای سپری کرد. او درسال ۱۹۱۴ برای سازمان دهی اتحادیه ای کارگران معادن مس ایالت یوتا وارد ان منطقه میشود و در حومۀ شهر سالت لیک سیتی در محلۀ مهاجرین سوئدی در خانه ای اجاره ای با دو برادر دوقلو هم اطاقی میشود. تا این مرحله از فعالیت های خود، او از اسم اصلی اش جوئل هاگ لند استفاده میکرده ولی در این مقطع تصمیم گرفته میشود که بعلت جو بسیار شدید ضد کارگری در ایالت یوتا، وبرای شناخته نشدن، او تحت اسم مستعار جوزف هیلستروم به فعالیت بپردازد. او همچنین به اعضای شناخته شدۀ اتحادیه در سالت لیک سیتی توصیه کرده بود که در محافل عمومی با او ابراز اشنایی سازمانی نکنند.

صدمه به یک عضو یعنی صدمه به همه

در شامگاه ۱۰ژانویۀ سال ۱۹۱۴در یک حملۀ مسلحانه به یک مغازه بقالی درحومۀ شهر سالت لیک صاحب مغازه اقای جان موریسون، که یک پلیس بازنشسته بود، وپسرش کشته میشوند. چونکه پولی سرقت نشده بود، پلیس دلیل حمله را انتقام جویی از این پلیس بازنشسته اعلام کرد. کسانی درلیست بودند که او را تهدید کرده بودند. چند نفر که بعد از تیراندازی شاهد خروج دو نفر از ان مغازه بودند، اطلاع دادند که یکی از قاتلین به بدن اش گلوله ای اصابت کرده بود. در همان شب جوهیل در اثر مشاجره ودعوا با نامزد قبلی دختری که دوستش داشت (خانم هیلدا اریکسون[3]) مورداصابت گلوله این عاشق طرد شده قرار میگرد. جو هیل همان شب برای مداوا به دکتری مراجعت میکند. دکتر مزبور بر طبق مقررات با پلیس تماس گرفته وگزارش میدهد.

با اینکه شواهد و مدارک زیادی در اختیار پلیس شهر سالت لیک قرار داشت و شاهدانی گفته بودند که در شب تیراندازی دو نفر با مشخصات ذکر شده را در ایستگاه ترن (که نزدیک مغازۀ بقالی بود) دیده بودند و اشاره کردند که یکی از دو نفر ذکر شده مجروح و خونین بود، پلیس کماکان جو هیل را در رابطه با گزارش دکتر دستگیر میکند.

جوهیل در دادگاه حاضر به افشا کردن اسم دوست دخترش (خانم هیلدا اریکسون)، که در موقع تیراندازی به جو هیل خارج از شهر بوده و گویا حاضر نبود که خود را وارد این ماجرا بکند، نشد. جوهیل میدانست که بنا به اصول قانونی، و مخصوصا در مورد جرم قتل، این وظیفۀ قانونی دادستان است که با مدارک غیر قابل انکار ثابت کند که او عمل قتل را انجام داده است و این وظیفۀ جوهیل نبود که ثابت کند که خود بیگناه است. و این امری است که از نظرِ قوانین قضایی امریکا در مورد تمام جرم ها و مخصوصا در مورد جرم قتل باید اعمال بشود. غافل از اینکه در این پروندۀ مشخص، حرکات سیاسی و فعالیت های قبلی اش در ایالتِ کالیفرنیا (مذاکراتی بین فرمانداران ایالت یوتا و کالیفرنیا شده بود و در این مذاکرات پروندۀ و فعالیت های جوهیل مطرح گردیده بود) به امر محاکمۀ او یک بُعد سیاسی داده و مجریانِ دولتی و دادستانی ایالت یوتا با همکاری با صاحبان معادن مس (و نمایندگی از انها) در صدد از بین بردن او هستند.

در سال ۱۹۴۹ یک استاد دانشگاه بنام آبوری هان (Aubrey Haan)که در صدد نوشتن سرنوشت جوهیل بود با خانم هیلدا اریکسون تماس گرفته و این خانم در نامه ای قضایای اتفاق افتاده در ان زمان را برایش شرح میدهد. در ان نامه این خانم برای اولین بار تایید کرد که در گفتگویی

←

که ایشان با مردی که به جوهیل تیراندازی کرده بود ادعای جوهیل در مورد زخمی شدن در یک دعوای عاشقانه در رابطه با او را امری حقیقی دانسته و تائید میکند. این نامه در تحقیقاتی در سالهای اخیر بدست اقای ویلیام ادلر، نویسندهٔ جدیدترین کتاب در مورد جوهیل رسیده که او انرا (با کپی اصل اش) انتشار داده است .[4]بهرصورت، حتی وجود فیزیکی این نامه شاید نتواند بسیاری را در بیگناهی جوهیل قانع بنماید ولی از نظر قانونِ جزایی امریکا مسئله بیگناهی امری طبیعی بوده تا انکه خلاف ان، و بدون تردید و با مدارک، بوسیلهٔ دادستانی ثابت بشود که در مورد جوهیل این سیر را طی نکرد .

برای جلوگیری از به قتل رساندنِ قانونی جوهیل، فعالین I.W.Wو دیگر اتحادیه های کارگری امریکا و کشورهای دیگر (از جمله استرالیا، کانادا) یک کمپین بین المللی بزرگی برای دفاع از او را به مرحلهٔ اجرا گذاشتند. فعالین کارگری و نیروهای مترقی سعی کردند تا با بر ملا کردنِ این دسیسهٔ سیاسی و تحت فشار قرار دادن مجریان از طریق افشای این دسیسه در افکار بین المللی جلوی قتل جوهیل را بگیرند.

در تاریخ مبارزات کارگری در امریکا، از این نوع پرونده سازی های سیاسی که منجر به اعدامو یا زندانی کردنفعالین کارگری و چپ گردیده نظایر دیگری هم وجود دارند. از جمله میتوان از گروهٔ کارگران ایرلندی "مالی مگوایر" که در معدنِ ذغال سنگ در ایالت پنسیلوانیا کار میکردند نام برد. در سالهای ۱۸۷۰ در رابطه با فعالیتهایی برای تشکیل اتحادیه در معادن ذغال سنگ و در مقابله با تحریکات مستخدمین، پلیس های خصوصی و گارد مسلح معادن تعدادی از کارگران کشته میشوند. بعد از کشته شدن دو نگهبانِ معدن ده نفر از فعالین کارگری ایرلندی-اصل گروه "مالی مگوایر" دستگیر شده و در دادگاهی که تحت نفوذ صاحبان معدن بوده بدون اثبات قتلِ دو نگهبان محکوم شده و اعدام میشوند. در سال ۱۹۷۹ ، این پرونده از طرف فرماندار ایالت پنسیلوانیا، اقای میلتون شاپ، دوباره تحتِ بررسی قرار گرفته و دولتِ ایالتی اعلام کرد که کارگران اعدام شده نه فقط بیگناه بودند بلکه قهرمانانی بودند که در مبارزات برای تشکیل اتحادیهٔ کارگری و حقوقِ قانونی خود جان خود را از دست دادند. بازمانده گان این کارگرانِ مبارز و هواداران کارگری یکی از دو زندان شهر را که محل این اعدامها بود خریداری کرده و آن را به موزه ای که جریان این مبارزات را تشریح میکند تبدیل کردند.

جوهیل که شکی درمورد سرنوشت اش نداشت به ویلیام هی وُد (بیل هی وُد تنومند) Big Bill Haywood-، مسئول اتحادیه اش نوشت "آیا ممکن است که کالبد سرد ام را از ایالت یوتا بیرون بیاورید؟ من نمیخواهم در زمین این ایالت جایگزین شوم." جسد اش به شهر شیکاگو که مقر اتحادیهٔ I.W.Wدر انجا قرار داشت منتقل شد. در مراسم بزرگداشت بیشتر از سی هزار نفر شرکت کردند. طبق وصیت اش، جسداش به خاکستر تبدیل شده و ان را در پاکت های پستی به تمام ایالت های امریکا (و چندین کشور دیگر) فرستاده که بوسیلهٔ اعضای اتحادیه در فضای ان ایالت ها پخش شد. جو هیل، دوستی و همدردی خود را در مورد همکاران اش با اخرین حرکت اش و با عملِ "من همیشه با شما خواهم بود" به پایان رسانید. در مراسمی در شیکاگو در حالی که تابوت اش با پرچمِ سرخ و سیاهٔ اتحادیه پوشانده شده بود مراسم بزرگداشت و بدرقهٔ او به چندین زبانِ دنیا، از جمله المانی، سوئدی (که زبان ملی جو هیل بود)، یدیش، لیتوانیایی، روسی، لهستانی، مجارستانی، ایتالیایی، فرانسوی، چینی، وانگلیسی، به احترام همکاران او که تعداد زیادی مثل خودِ او از مهاجرین در امریکا بودند، خوانده شد. بیل هی وُد تنومند با صدایی گرفته بدرقه خود را در مورد دوستش ابراز کرد. بعد از او، قاضی اورین هیلتون که وکالت دفاعی جو هیل را در یک دوره از پرونده اش در بیدادگاه بر عهده داشت اظهار کرد که جو هیل اعدام شد نه بدلیل اینکه او گناهکار و مسئول قتل بود بلکه سیستم با داشتن مدارکی که فقط شک و تردید در مورد اتهام او بوجود اورده بود بدلایل دیگری او را اعدام کردند. در سالهای ۱۹۷۰، بو وایدربرگ کارگردان مشهور سوئدی فیلمی در بارهٔ زندگی جوهیل ساخت که جایزهٔ اول فستیوال کان را در ان سالها گرفت ولی ، بجز در چند شهرِ بزرگ، بطور سراسری در امریکا به صحنهٔ های سینما راه پیدا نکرد.

جوهیل اشعاری بسیار در رابطه با مبارزات کارگران، سرمایه، نیروهای طبقاتی در اجتماع امریکا و جریاناتِ مذهبیِ حامی سرمایه سروده است. این اشعار بطور وسیع، از طریقِ نشریاتِ اتحادیهٔI.W.W در شرق و غرب امریکا، در صفوف کارگران پخش می گردید و مورد استقبال نیروهای کارگری و مترقی بوده زیرا که این اشعار بیان کننده مشکلات، معضلات و تجربه های روزمرهٔ زندگی طبقهٔ کارگر و خانوادهٔ شان بوده و احساساتِ انها را در مورد بیعدالتی و تبعیض های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سطح جامعه مطرح میکردند.

اشعار جو هیل و تم مذهب:

یکی از مایه های اشعار جوهیل (و شاعرانِ دیگر I.W.W) مسئلهٔ مذهبیون در خدمت سرمایه داری بود که بصورت علنی در صحنه های اجتماعی از فعالیت های کارگران پیشگیری میکردند. ویلیام ادلر در کتابش "مردی که هیچ موقع نمُرد" توضیح میدهد که "باند موزیک مذهبی 'Salvation Army'بوسیلهٔ مقامات شهر، سرمایه داران و گروه های ضدکارگری استخدام شده بودند تا با صدای بلند موزیک خود سخنرانی های افراد اتحادیه را که در فضای باز برای مردم عادی در مورد آزادی بیان، آزادی مطبوعات و غیره صحبت میکردند غرق بکنند." [5]

جک لندن، نویسندهٔ مشهور امریکایی که در سال ۱۹۰۲ در شهر لندن اقامت داشت تا اطلاعات بیشتری در مورد سوژهٔ کتاب جدیدش، "مردمی در ژرفنا، The People of the Abyss، "را فراهم کند (این کتاب شرایط زندگی مردم فقیر و شرایط زیستی در واحد های مسکونی زیر استاندارد که پر از کثافت، موش و انواع مرض های واگیر بودند را بررسی میکند) مشاهدهٔ خود را در مورد " سالن های غذا خوری ارتش خیرات یا Salvation Army"را به اینصورت بقلم کشید: از مردم بسیار گرسنه ای که وارد سالن میشدند در خواست میشد که بنشینند، " نه برای خوردن گوشت و نان بلکه برای گوش دادن به مناجات، موعظه ها و موسیقی مذهبی."در این سالن غذاخوری! اخطارهای مسئول 'ارتش خیرات'در مورد جهنم اخروی برای این مردم گرسنه مفهومی نداشت.این محرومین و گرسنه گان، جهنم در روی زمین را تجربه کرده بودند و دیگر ترس از جهنم اخروی برای شان قابل درک و لمس نبود."[6]

اتحادیهI.W.W تاکید میکرد که اعضایش با انکه بستگی به ادیان مختلف دارند، از جمله " پیروان عیسی، محمد، موسی و کنفوسیوس هستند و انها این آزادی شخصی را دارند که پیرو این ادیان باشند" ولی موضع اتحادیه مورد تاثیر قرار نگرفته و بطور کلی این اتحادیه و اعضایش مذهب را در سطح اجتماعی، در تجزیه و تحلیل نهایی، مدافع سیستم سرمایه داری تشخیص داده بودند[7]. این اتحادیه از نظر فلسفی هم با مذهب اشکال اساسی داشته و انرا در اثر کمبود دیدی عمیق، نکته سنجی و نا آشنایی در متون تاریخی و فلسفی در اجتماع تشخیص داده بود. مسئلهٔ "زجر در این دنیا و اُجرت در اخرت،" یا "اُجرت ات در ان بهشتِ آسمانی، کیک های پُر ز توت یا Pie in the Sky"را این اتحادیه یک موضع ارتجاعی براورد کرده و با مبلغین این نوع فکر و تبلیغ ان دشمنی بدونِ سازش داشت. این اتحادیه و اعضایش با مذهبیونی که در رابطه با حمایت از کارگران و خانوادهٔ شان فعال بودند، در کارهای عملی همکاری داشتند. خانم دوروتی دی که از بنیاد گذاران تشکیلات "کارگران کاتولیک، " Catholic Workersبود نیز در اتحادیهٔ I.W.Wعضویت داشت.

1- نامه جک لندن

William M. Adler, "The man who never died: The Life, Times, and the Legacy of Joe Hill, American Labor Icon." Bloomsbury, New York, 2011. Page 172.

جک لندن نوشت،" ما سوسیالیست ها، انارشیست ها، بی خانمان ها، مرغ دزدان، قانون شکنان، شهروندانِ بدونِ احترام.....مملکتِ امریکا با تمام قلب و روح مان با شما ها ایستاده ایم. شما توجه خواهید کرد که هیچکدام از ما مورد احترام در این اجتماع نیستیم و شما هم به همچنین. هیچ انقلابیونی نمی توانند انتظار داشته باشند که در اوضاع و اجتماعی که مال، قدرت و سرمایه مورد احترام است به انها هم مورد احترام باشند.....وقتی که دزدان و چپاول گران، مردمانِ حرص و طمع و سرمایه دارانی که بدبختی و فلاکت ببار آورده اند قدرتِ بر چسب زدن به انسانهای شریف، فداکار، وطنپرست و از خود گذشته را دارند، ما به لقب های قانون شکن و مرغ دزد افتخار میکنیم. من خودم را از شما و با شما میدانم.....

2 - انقلاب مکزیک، جنبش "آزادی و زمین، Land and Liberty "

Franklin Rosemont, "Joe Hill: The IWW & the Making of a Revolutionary Workingclass Counterculture." Charles H. Kerr Publishing, Chicago, 2002. Pages 77-88

William M. Adler, "The man who never died: The Life, Times, and the Legacy of Joe Hill, American Labor Icon." Bloomsbury, New York, 2011. Pages 159-180.

)-Reference 2. Pages 73-76. - 3

)- Reference 2, Pages 294-297 - 4

)- Reference 2, page 181.- 5

در مورد برداشت جوهیل وI.W.W در مورد مذهب، Reference 6, pages 307-321

)- Reference 2, page 103 - 6

)- Philip S. Foner, "History of the Labor Movement in the United States: The Industrial Workers of the World - 7 1905-1917." Vol.4. International Publishers, New York, 1965. Page 131.

اثرات توافق بر خاورمیانه و ایران

هادی قدسی

امروزه به صورتی آشکار همه می دانند هرج و مرج حاکم بر منطقه خاورمیانه وضعیتی ساختگی است که به همت اسرائیل و انگلستان و رهبری آمریکا از سالیان پیش ساخته و برقرار میباشد. هدف آن هم نه دولت های منطقه، که مردم این ناحیه از جهان میباشد، زیرا انقلاب ایران سلطه گران را از بیداری ملتهای منطقه به هراس انداخت. یک پارچگی ملت ایران درجریان انقلاب، با وجود حضور اقوام ومذاهب گوناگون، سلطه گران را برآن داشت تا ملت های منطقه را پاره پاره کنند. البته سابقه کشور ساختن توسط استعمارگران گذشته ای طولانی دارد، اما پیش زمینه وریشه های این حرکت جدیدغیرانسانی ایجاد بحران، هرج ومرج و خونریزی درمنطقه خاورمیانه را میتوان درمراحل زیر شناسائی کرد:

1- نظریه ایجاد خاور میانه بزرگ
- از سال های 1970 میلادی، بر روی نظریه استراتژیک "هلال بحران" در خاور میانه، با هدف کنترل شوروی، لوی و برژینسکی و هانتینگتن تحقیقات زیادی انجام داده اند. پروژه خاورمیانه بزرگ که ژرژبوش اجرایش را با حمله به عراق شروع کرد، ابتدا در سال 1979 میلادی توسط تاریخ شناس برنارد لوی متولد انگلستان، و ملیت آمریکائی- اسرائیلی ارائه شد. هدف اصلیش تکه تکه کردن کشورهای اطراف اسرائیل و تشکیل دولت های مذهبی- قومی کوچک بود تا در حالی که هزینه سلطه بر منطقه کم تر و کنترل بر نفت و گازتضمین می گردند، تهدید ها براسرائیل هم از میان برداشته شوند. انقلاب ایران در همان سال، که در یک پارچگی و همبستگی ملت انجام شد و فرصت تجزیه کشور را از سلطه گران گرفت، این پروژه را بی پایه واساس گردانید. اما حامیان پروژه بیکار ننشستند و با فریب صدام حسین جنگ را به ایران تحمیل کردند تا همان طور که صدام اعلام کرده بود، تجزیه را از این کشور شروع کنند. اما پس از هشت سال بی نتیجه ماند. این بار نوبت عراق شد و در ماه مارس 2003، ارتش های کشورهای سلطه گر، به عراق هم پیمانی که در مدت هشت سال جنگ و تجاوزتشویق و تجهیز نموده بودند حمله کردند و آن را به ویرانه ای تبدیل ساختند. حالا نوبت تجربه این کشور فرارسیده بود. کردها بسیار زود فریب سلطه گران را خوردند و با ایجاد کردستان خودمختار زمینه تجزیه را آماده ساختند، اما شیعه ها و سنی ها زیر بار نرفتند و عراق یک پارچه ماند و رؤیای خاورمیانه بزرگ از عمل باز ماند

2- طرح خاور میانه جدید

- نظریه یا نقشه اودن اینون - تقریبا شبیه نظریه "هلال بحران" است که مربوط میشود به ایجاد کشورهای کوچک متخاصم در مناطق عرب نشین. این کارمند وزارت امورخارجه اسرائیل، هم زمان با جنگ اول اسرائیل با لبنان، این نظریه را در پائیز سال 1982 طی مقاله "استراتژی اسرائیل برای سال های 80" در مجله تحقیقات فلسطینی منتشر کرده بود. کندلیزا رایس وزیر امور خارجه جرج بوش پسر، در تابستان 2006 هنگامی که جنوب لبنان توسط بمباران وسیع اسرائیل به خاک وخون کشیده شده بود، اعلام کرد "آنچه ما دراینجا مشاهده می کنیم، ویرانی لبنان توسط حملات اسرائیل در جهت رشد وتوسعه است - درد زایمانِ – یک خاورمیانه جدید میباشد. آنچه ما (آمریکا) میکنیم، اطمینان خاطر برای به جلو رفتن است تا به گذشته بر نگردیم." (1)

به این ترتیب وزیر امورخارجه بوش طرح "خاورمیانه جدید" را اعلان کرد. درپی آن، وهنگام اشغال لبنان توسط اسرائیل، این طرح جدید توسط اولمرت نخست وزیر اسرائیل و رایس تکرار شد و اضافه کردند که خاورمیانه جدید از لبنان شروع شده است. با اشغال لبنان توسط ارتش اسرائیل، این اظهارات به معنی یک طرح جامع نظامی برای ایجاد هرج و مرج در منطقه اطلاق می شود. "تخریب برای سازندگی" اولین بار از سوی مایکل لدین مشاور ژرژبوش بر زبان آمد. با این هدف که منطقه خاور میانه را وارد هرج ومرج و بحران کرده تا آمریکا و انگلیس و اسرائیل بتوانند به راحتی آن گونه که منافعشان ایجاب کند، نقشه جدید منطقه را طرح ریزی نمایند. در ماه مارس 2011 ارتش های سلطه گران به لیبی حمله کردند و شیرازه کشور را از هم پاشیدند. این کشور همچنان در هرج ومرج ناشی از آن تجاوزات به سر می برد همان زمان، یعنی در ماه مارس 2011 حرکت های مردمی برای احقاق حقوق خود در سوریه به راه افتادند که به سرعت تبدیل به جنبش های مسلحانه شدند و افرادی از خارج به این جنبش های مسلحانه پیوستند. دخالت های سلطه گران به سرعت نمایان شدند و این جنبش ها به جنگ داخلی تبدیل شدند. از همان آغاز اعلام "خاورمیانه جدید" طرح ایجاد گروه های جدید "اسلامی" نظیر داعش در دستور کار آمریکا و اسرائیل قرار می گیرد. این گروه ها برای ایجاد وحشت و هرج ومرج بین مردم درست شده اند و با دولت مردان و حکومت ها کاری ندارند هدفشان مسلمانان می باشد. مثلی در کشورهای عربی بر سر زبان هاست که می گوید: چه موقع داعش به اسرائیل حمله می کند؟ در جواب می گویند، هروقت یهودی ها مسلمان شوند. آنچه که در حال حاضر در منطقه مشاهده میشود ، بی ثباتی اجتماعی و مرگ و خرابی و مهاجرت و تجاوز است که در صف اول مردم ضعیف و بی دفاع قرار دارند. آنچه مربوط به دولت ها می شود، در سوریه با دخالت های بیگانگان، اکثر مردم ، هرچند با رژیم حاکم موافق نیستند، خود را گرفتار بد و بدتر دیده و با وجود گروه های مختلف مسلح و اشغال بخش عظیمی ازخاک سوریه در مناطق کم جمعیت توسط آن ها، رژیم هم چنان پا برجا در شهرهای پرجمعیت حاکمیت خویش را اعمال می کند. طرح اشغال لبنان با مقاومت حزب الله به شکست

انجامید. عراق هم چنان یک کشور یک پارچه است و به نظر نمی رسد که امروزه کسی تجزیه این کشور را جدی تلقی کند. دلیل آن هم از یک سو بیداری مردم منطقه و از دیگر سو، دخالت یک کشور درون منطقه ای، یعنی ایران با پشتیبانی روسیه می باشد.

البته نظریه های دیگری هم برای تسلط کامل بر منطقه ارائه شده اند که شرائط موجود استراتژیکی جهانی اجازه جدی گرفتن آن ها را به سلطه گران نداده اند و به عنوان نمونه می توان از طرح سرهنگ رالف پترز(2)نام برد. او نقشه جدیدی را برای منطقه در سال2006 منتشر کرد هدف این نقشه، تقسیم کردن کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان وعربستان سعودی و تبدیل کردن آنها به کشورهای کوچک قومی ومذهبی بود.

می باشد. او این نقشه را طی مقاله ای در "مجله نیروهای مسلح انتشار داده بود.

بنابراین نقشه، کشورهای کوچک تر منطقه نظیر اردن و یمن وسعت یافته و به کشورهای بزرگ تری تبدیل میشوند. به نظر آلن شوئت افسر اطلاعاتی فرانسه، آنچه در این نقشه برای آمریکا اهمیت دارد این است که دو کشور بزرگ تحت کنترل ایجاد میشوند، یکی افغانستان، محلی برای تخلیه نزاع های منطقه ای و دیگری کشوری شیعه در جنوب عراق که دوسوی خلیج فارس را تا تنگه هرمز در بر می گیرد تا تردد در آن برای حمل مواد اولیه به خصوص نفت و گاز از امنیت کامل برخوردارشود. اضافه بر آن، اسرائیل شاهد ازمیان رفتن دشمنان قوی خود می شود. نقشه بالا وضعیت کنونی منطقه است. و نقشه پائین تغییراتی که باید ایجاد می شدند

نمونه های بالا نظرات راست گرایان آمریکائی را نشان میدهند. با دیدی متکبرانه که گوئی مردم منطقه مهره هائی هستند که هرنوع میتوان آنان را جا به جا کرد. حکومت های آمریکا هم تا کنون در تلاش برای اجرای این اهداف ساده لوحانه بوده اند. دلیل آن هم روشن است، زیرا در واقع این نظریات با مدد سرمایه داری آمریکائی که در دست صهیونیست ها قرار دارد ارائه شده اند. سلطه گری هدف اصلی آنان است و انسان ها ازدید آنان از کم ترین ارزش و حقوقی برخوردار نیستند. ارتش آمریکا هم برای این هدف برنامه گذاری شده است. در کنار آن اما معدودی نظریه پرداز هستند که معتقدند آمریکا نباید بفکر سلطه گری برجهان باشد، بلکه باید جهان را در تفاهم مدیریت کند. اما همانطورکه نوشته شد،نه سامانه اقتصادی آمریکا و نه ارتش آن کشور با این نقطه نظر این همانی دارند. از میان آنان میتوان به نظرات زبیگنیو برژنسکی اشاره کرد.

3- طرح زبیگنیو برژنسکی

– برژنسکی در 26 آوریل 2006 مقاله ای در هرالد تریبون تحت عنوان "به ایران حمله نکنید" می‌نویسد: "....درصورت حمله، عکس العمل ایران برمشکلات موجود در عراق و افغانستان خواهد افزود وجنگ با ایران ده سالی به طول خواهد انجامید .....حزب الله جنگ مسلحانه را از سر خواهد گرفت.

قیمت نفت می تواند در حد طاقت فرسائی بالا رود حرکات تروریستی بر ضد آمریکا افزایش خواهند یافت..... تجربه‌های ویتنام و عراق نشان دادند که آمریکا باوجود داشتن قدرت زیاد، نمی‌تواند یک مقاومت ملی را در هم شکند. نپذیرفتن مذاکرات مستقیم با ایران، اختصاص بودجه برای بی ثبات کردن ایران و پخش شایعات فرستادن نیروهای مخصوص به سرزمین ایران، کردار خردمندانه ای نیست. باید مانع شد که ایران صاحب بمب (اتمی) شود، اما بهترین راه، مذاکره و کم کردن تنش می باشد. باید کوشش کرد که خاورمیانه یک منطقه عاری از سلاح هسته ای باشد

او در کتاب "صفحه شطرنج بزرگ خود توصیه می کند که آمریکا باید نقش یک داور بین (3) " المللی را بازی کند.

آمریکا را در مرکز قراردادها وپیمان ها و توافق نامه های بین المللی قرار می دهد که از ورای این قراردادها آمریکا حاکمیت خود را برای جهان ضروری بباوراند. او می نویسد " به سود آمریکا نیست که خصومت خود را با ایران ادامه دهد، به شرطی که این کشورهم دشمنی با غرب را از خود نشان ندهد"، او یکی از دست آوردهای نزدیکی آمریکا با ایران را "شرکت آمریکا در سرمایه گذاری روی خط لوله ایران-آذربایجان- ترکمنستان می داند. او شرط توان کنترل چین و روسیه را در نزدیکی آمریکا با ایران می داند. او کنترل بر منطقه اروپا-آسیا (4) را برای آمریکا حیاتی تلقی می کند. در نتیجه گیری همین کتاب برای به کنترل در آوردن خطر ابر قدرت جدید برای آمریکا، پیشنهاد توافق یا پیمان با کشورهای اروپا-آسیا را می دهد ومی نویسد "توافقی امنیتی ترانس اورو-آسیائی ای که پیش بینی توسعه پیمان آتلانتیک شمالی را هم در بر گیرد". هدف نهائی نظریه این است که از ورای توافق نامه ها و پیمان ها بین آمریکا و کشورهای اروپا -آسیا، آمریکا منافع خود را در منطقه تضمین کند و "نقش مثبت آمریکا" به مثابه "تثبیت کننده و داور" جهانی مورد قبول همه قرار گیرد. از سوی دیگرتوصیه می کند که برای تأمین امنیت، آمریکا مبارزه با تروریسم را باید به مثابه یک مقوله سیاسی تلقی کند و درکتاب "انتخاب واقعی"، در سال 2004 مینویسد "آمریکا بی میلی فراوانی برای در نظر گرفتن ابعاد سیاسی تروریسم از خود نشان می دهد وازبازگشت به حل این معضل در بافت سیاسی آن طفره می رود "(5)

از ورای جملات مختصر بالا به روشنی میتوان اختلاف تفکر برژینسکی را با تندروهای جنگ طلب و خشونت گرا

دریافت. در هدف تسلط آمریکا بر جهان اما اشتراک نظر دارند. در عمل، آن ها مصمم اند سلطه آمریکا بر جهان را با زور و جنگ و خون ریزی جامه عمل پوشانند، برژنسکی عقیده دارد که این سلطه از سوی جهان به عنوان یک ضرورت پذیرفته شود. چیزی شبیه روابط کنونی آمریکا با اروپا. اما باید دید هدف غائی از تسلط بر جهان چیست؟ چیزی جز "منافع آمریکا" نمی باشد که برژینسکی در طول نوشته هایش در دو کتاب یاد شده، به آن اشاره دارد. حالا باید دید "منافع آمریکا" در عمل به چه معناست؟ به نظر نمی رسد یک معنا بیشتر داشته باشد، وآن انباشته شدن هرچه بیشترسرمایه ها در دستان سرمایه‌داری جهانی که از جمله حامی صهیونیست ها است، می باشد.
آن چه هم اکنون در سیاست آمریکا مشاهده می شود، رها کردن سیاست های قبلی وشروع به پیاده کردن و اجرای نظریه برژنسکی است بنظرمیرسد که کلید ورود به منطقه اروپا-آسیا، ایران باشد زیرا از یک سو به مسائل و مصائب موجود در منطقه خاورمیانه ربط پیدا میکند و از سوی دیگر در دروازه ورودی ابر قدرت های بالقوه به منطقه خاور میانه قرار دارد. به نظر برژنسکی در کتاب "صفحه شطرنج بزرگ"، موقعیت ژئوپولیتیک ایران می تواند در برنامه های آمریکا خلل ایجاد کند. بنابراین، اصراراوباما ودستگاه دیپلماسی او بر مذاکره با ایران، در حقیقت پی ریزی سیاست آینده آمریکا در جهان میباشد. به همین دلیل خواهان کشیدن پای اروپا و به خصوص چین و روسیه در توافق با ایران بود. به این ترتیب هدف غائی توافق، ایران نیست، به همین دلیل این توافق بدون برقراری رابطه عادی سیاسی بین دو کشورایران و آمریکا صورت می پذیرد. بنابراین، ایران در بهترین حالت و بر فرض حفظ استقلال، جاده صاف کن تمایلات سلطه گرانه آمریکا می شود که طبیعتا در آینده نزدیک به آن، انتخابی جز پذیرش سلطه کامل و از دست دادن استقلال خود را نخواهد داشت.

اثرات توافق بر خاورمیانه

مذاکرات اخیر حین حضور ایران در عراق و سوریه صورت می گرفتند و به توافقی رسیدند که بنابر آن ایران درگام اول تغییرات عمده ای را در فعالیت های هسته ای خود انجام داد، وبرعکس آن درمورد دخالت در سوریه وعراق، هم در اعلام و هم درعمل حضور خود را بیشتر نمود. این امر نشان میدهد که در مذاکرات یا این موارد دخالت داده نشدند که توافق ضمنی آمریکا را میرساند و یا اینکه این موارد هم جزئی از مذاکرات بوده اند. در هر حال، موافقت یا بی طرفی آمریکا با حضور ایران در این دو کشور را باید جدی تلقی نمود. با رجوع به نظریه برژنسکی دررابطه با مقام والای "داورجهانی" آمریکا، وجود بلوک های بزرگ "هم پیمان" یا هم "توافق" مناسب تر است تا وجود قدرتهای کوچک و متنوع، برعکس آن چه که اسرائیل برای منطقه خاورمیانه آرزو دارد. تجربه اتحادیه اروپا که در اصل برای مقابله با سلطه گری آمریکا با همت شارل دوگل رئیس جمهور فرانسه به عمل درآمد، و اکنون به ادعای برژنسکی و مشاهدات روز مره، بدون وجود آمریکا نمی تواند پابرجا بماند، خود گواه این واقعیت است
اتحادیه اروپا با ورود به سامانه بازار جهانی که در دست سرمایه داران صهیونیست است، در مدت کوتاهی استقلال سیاسی خود را با دخالت ابرسرمایه داران در اموراقتصادی وبه تبع آن، سیاسی کشورهای عضو به نام ایجاد "جامعه جهانی" ازدست داد
آنچه اما به خاور میانه مربوط میشود و اکنون شاهد آن هستیم، یک بلوک بندی واقعی میباشد. حضور ایران در کشورهای عراق و سوریه به روشنی قابل مشاهده است. به جز در موارد بسیار معدود و محدود، این حضور از سوی آن دوکشور پذیرفته شده است. روابط ایران با حزب الله لبنان هم که اکنون قابلیت تحرک بیشتری نسبت به ارتش لبنان دارد، بر همگان آشکار است و مخالفان لبنانی از چندان قدرتی برخوردار نمی باشند تا این گروه نظامی را در کشور حل نمایند. این واقعیتی است که ابرقدرت ها بعداز چندین سال درگیری ها و صرف هزینه ای زیاد، آن را ظاهرا پذیرفته اند. تنها کاری که آمریکا توانسته است انجام دهد، این است که با کودتای نظامی بر ضد منتخب مردم در مصر، این کشور و عربستان سعودی را با اسرائیل بر ضد این بلوک جدید متحد کرده است. این اتحاد عملا با همکاری نظامی در سرکوب مردم یمن ظهور خود را اعلام نمود. ازاین به بعد آمریکا خواهد توانست مسائل خود با ایران را بدون دخالت مستقیم، از طریق خصومت بالقوه موجود میان این دوبلوک و در صورت لزوم با به فعل درآوردن آن، حل نماید. وازآن مهم تر این که این دو بلوک متخاصم برای حل و فصل مناقشات خود، به طور مستمر باید به آمریکا (داور جهانی) مراجعه نمایند .

اثرات توافق بر ایران

"توافق" ی که هنوز نتیجه نهائی آن ازسوی دوکشور اصلی مذاکره کننده مشخص نشده است، با استقبال سرمایه های بزرگ روبرو شد و هیئت هائی از سرمایه گذاران تا کنون ازایران دیدن کرده اند. درست است که یکی از فرآورده های سرمایه گذاری ایجاد کار و رونق اقتصاد در زندگی قشری که درخدمت آن سرمایه هستند، می باشد. اما ورود این ابرسرمایه ها به کشور را نمی توان با ورود تکنولوژی برابر دانست زیرا سرمایه و تکنولوژی دو مقوله جدا از یکدیگر هستند. این سرمایه ها به اقشار مختلف مردم بعنوان مصرف کننده می نگرند، در غیر این صورت دلیل دیگری برای ورود خود نمیتوانند داشته باشند. بنابراین با سرمایه گذاری خارجی نمیتوان انتظار "شکوفائی اقتصادی" را داشت و محور اقتصاد کشور همواره مصرفی و وابسته خواهد ماند. به این معنا که خوب و بد وضعیت اقتصادی کشور همواره وابسته به خوب و بدی وضعیت جهانی خواهد ماند. تاثیرات "توافق" از نظر اقتصادی را باید به متخصصین آن ارجاع داد، اما در اینجا میتوان گفت که قدر مسلم منافع مردم ایران نه تنها بعداز منافع آمریکا، که بعد از منافع دیگر طرف های مذاکرات یعنی چین و اروپا و روسیه قرار خواهند گرفت
اما قدرت پول به این جا ختم نمیشود. همانطورکه دیدیم، ورود اروپا به بازار جهانی، وابستگی سیاسی این اتحادیه را به آمریکا در پی داشته است.
دخالت های آمریکا در اوکراین یک مثال زنده می باشد. ژنرال فرانسوی، ژان برنارد پیناتل، متخصص مسائل ژئوپولیتیک در مصاحبه ای در مورد دخالت های آمریکا درراستای سیاست های سلطه گرانه خود در اوکراین می گوید: " بین سال های 2002 و 2004، آمریکا صدها میلیون دلار هزینه کرد تا اپوزیسیون نزدیک به غرب را در آن کشور به قدرت برساند. میلیون ها دلار هم از سوی نهادهای خصوصی نظیر بنیاد سوروس و دولت های اروپائی به این کار اختصاص داده شد. این پول ها مستقیما به احزاب سیاسی پرداخت نشدند. بلکه به خصوص از طریق بنیادها و نهادهای غیر دولتی که به اپوزیسیون مشاورت می دادند هزینه می شدند....."(6). پس از توافق وین، ما شاهد راه پیمائی ها و تظاهرات و میتینگ ها و نامه نوشتن وپیام دادن و... به سود توافقی که هنوز کسی از محتوای واقعی آن خبردار نیست، از سوی "اپوزیسیون" داخل نظام و خارج آن بوده و هستیم. این استقبال بی پایه و اساس، خود گواهی برنامه ای از پیش مشخص شده می باشد و نشان می دهد که این "اپوزیسیون" پیشاپیش به استقبال سلطه آمریکا رفته و آرزوی برژنسکی را بدون کم ترین هزینه برآورده است. به این ترتیب، اثر دیگراین توافق بر ایران، بازگشت به مناسبات سیاسی قبل از انقلاب خواهدبود.
از نظر قبولاندن فرهنگ سلطه گری توسط صاحبان سرمایه به فعالان سیاسی و مدنی عمده کشوردر جهت ایجاد امنیت اقتصادی برای سرمایه های خود، و اجرائی کردن "توافق"، کار زیادی در پیش رو ندارند زیرا همانطورکه در بالا آمد، این قشر داوطلبانه خود، به استقبال آن رفته است. دلیلش وجود فرهنگ سلطه گری در بینش آنان میباشد که از نظریه وعملکرد ولایت مطلقه فقیه ناشی میشود. از قضای روزگار یکی این است که آمریکا، بنابر نظر برژنسکی به دنبال همین ولایت بر جهان می باشد. خصلت "ولایت پذیری" که از تفکر زورمحوری پدید آمده است ایجاب میکند آن که زورش بیشتر باشد، استحقاق ولایتش مشروع تر است. "دوران طلائی امام" از همین بینش ناشی می شود زیرا میدان اعمال زورخمینی بسیار زیاد بود و با یک اشاره هر کاری که اراده می کرد، انجام می داد. آمریکا که ادعای سلطه بر جهان را دارد، چیزی بیش از این نمیخواهد وبیشتر از "دوران طلائی" را بازسازی خواهد کرد زیرا زور بیشتری دارد. لزومی هم ندارد که دست اندرکاران، سانسور را زیاد کنند و سایت ها را ببندند و قلم ها را بشکنند و... زمینه آماده است و عجله سرمایه گذاران خارجی هم برای ورود به ایران از بابت همین زمینه موجود می باشد. سلطه سرمایه یا در حقیقت سلطه صهیونیزم بر جهان غرب با دردست گرفتن رسانه های عمده در اروپا و آمریکا شروع شد. در ایران هم باید منتظر ظهور رسانه های مقتدرتراز"کیهان"، واز میان رفتن تدریجی اندک رسانه های مستقل باشیم.
از نظر اجتماعی هم همانطورکه در بالا آمد، عملکرد آن در چارچوب بسته ولایت حرکت میکند. به یمن سانسور چهل ساله، جامعه با تفکر استقلال وآزادی که زمینه ساز فرهنگ همبستگی اجتماعی، هم یاری، هم کاری، دوستی، محبت، دمکراسی، راستی، عدالت، دستگیری، میهن دوستی و.... می باشد غریبه است. چنانچه این توافق منجر به سلطه ولایت صهیونیزم بر کشور شود، این غربت، به نام آزادی و دمکراسی با تعاریف جدیدی از آن خصائص جایگزین میگردند که به مراتب خطرناک تر خواهند بود. به این ترتیب دوران شاهنشاهی که مردم ایران برآن انقلاب کردند، به نام اصلاحات بازسازی خواهد شد.
پیروزی تاریخی اوباما در این مذاکرات این است که بدون هزینه جنگ و یا توسط سرمایه (نظیر آنچه در اروپا اتفاق افتاد) توانست بالادستی آمریکا یا سلطه آن را با بهره گیری از نظام استبدادی حاکم، به ایران بقبولاند. نقش نظام استبدادی در این است که هرگاه به قول برژنسکی، آمریکا مجبور می شد برای تحمیل خود در برابر ملت قرار گیرد، شکستش حتمی می بود.

http://bayanerochan.blogspot.fr/2015/09/blog-post.html

1- Briefing spécial sur le voyage au Moyen-Orient et en Europe de la Secrétaire d'État Condoleezza Rice, Washington, DC. Le 21 juillet

2- برای آشنائی بیشتر با اندیشه این نظامی سابق آمریکائی، کافی است به این جمله ازاو توجه کنیم، که در سال 2008 طی مقاله ای (Arm chair General Magazine vol V #2) می نویسد " بهتر نیست به جای دنبال ازبین بردن اوسامه بن لادن و جریان فرماندهیش، مهندسان هسته ای مرتد(منظورش این است که تحت فرمان آمریکا نباشند- متخصصان ایرانی) را هدف قرار دهیم، این آخری برای امنیت دراز مدت آمریکا می تواند بهتر باشد

<Le grand échiquier> de Zbigniew Brzezinski – 4 mars 2011 Pluriel3-

4- منطقه ای شامل 92 کشور با جمعیتی بالغ بر 4.618 میلیون انسان در اروپا و آسیا

5- " Le vrai choix " , Zbigniew Brzezinski, Ed° Odile Jacob, Paris- mars 2004, 53 صفحه

6- Les-Crises.fr https://www.les-crises.fr/la-veritable-raison-pour-laquelle-les-etats-unis-se-preoccupent-tant-de-lukraine-tout-en-se-foutant-eperdument-des-ukrainiens-par-le-general-jean-bernard-pinatel

در صورتی که خوانندگان محترم مایل به دریافت روشنگر باشند می توانند با پویان پویا، نمایندگی نشریه در آمریکا شماره تلفن

1-440-673-1833

و یا در کانادا با شماره تلفن

1-647-352-5404

تماس بگیرند.

نیروهای پیشمرگ کُرد؛ تجزیه از درون

۲۳ شهریور ۱۳۹۴ –**منبع: کردپرس**

پیشمرگه ها - یعنی کسانی که با مرگ روبرو می شوند- نیروهای مبارز کُرد مستقر در سوریه و عراق هستند که به طور گسترده به عنوان موثر ترین نیروی مبارزه با داعش در حال حاضر در نظر گرفته می شوند.
به گزارش مشرق، مجله هارواد پولیتیک رویو نوشت: پیشمرگه های کرد وفادار به حزب دموکرات کردستان به شبه نظامیان داعش که در خرابروت عراق منتظرشان هستند، حمله می کنند. آنها به طور موقت کنترل شهر را به دست می گیرند. نیروهای حزب دمکرات کردستان بلافاصله با ضد حملهٔ تهاجمی داعش روبرو می شوند و برای جلوگیری از هر گونه تلفات، تصمیم به عقب نشینی می گیرند. در همین حال، یک واحد مبارزان کرد وفادار به حزب اتحادیه میهنی کردستان در همان نزدیکی کورکورانه، بدون اطلاع از حضور انبوه نیروهای داعش، آماده پیشروی در خرابروت هستند. عدم ارتباط و هماهنگی منجر به مرگ دست کم 11 مبارز کُرد می شود. این صحنه یک سوال مهم را مطرح می کند: چرا نیروهای پیشمرگه سازماندهی نشده و با هم در ارتباط نبودند؟
نیروهای کرد درعراق موفق شدند کنترل شهرهای کلیدی مانند کرکوک را بدون کمک نیروهای ارتش عراق باز پس گیرند و کردهای سوریه در پاییز گذشته دربرابر محاصره معروف شش ماههٔ کوبانی مقاومت کردند. اما پیشمرگه ها، این پیروزی ها را به رغم عدم وجود یک دولت مناسب، مشکلات سازماندهی، پول وسلاح وعدم وجود حمایت هماهنگ خارج ازسازمان خود بدست آورده اند. علاوه بر این، پیشمرگه ها درحالی موفق به کسب این دستاوردها شده اندکه شکافی سیاسی مانع رسیدن آنها به پتانسیل کامل درمبارزه باداعش شده است.
نگاهی به گذشته
کردستان یک منطقه شبه- خودمختاردر شمال عراق است که پس از جنگ عراق و کویت در قالب دولتی بالفعل پدیدار شده است. این منطقه دارای دو حزب سیاسی اصلی حزب دموکرات کردستان و حزب اتحادیه میهنی کردستان است که مدتی طولانی در تقابل با یکدیگر بوده اند. مصطفی بارزانی سیاستمدار مشهور کرد، حزب دموکرات کردستان را در سال 1946 تاسیس کرد و جلال طالبانی پس از آن در اواسط دههٔ 70 به دلیل اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک، حزب اتحادیه میهنی کردستان را از حزب دموکرات کردستان جدا کرد. اتحادیه میهنی بیشتر ایدئولوژی سوسیال دموکرات متمایل به چپ دارد در حالی که حزب دموکرات کردستان فلسفه ای محافظه کارانه و رویه ای قبیله ای را دنبال میکند. هر دو حزب در درگیریهایی که اواسط دههٔ 90 میان آنها شکل گرفت، تقریبا ازحمایت یکسانی از سوی برخی نیروها در منطقه برخوردار بودند.
جنگ داخلی کردستان عراق در سال 1994 و با حمایت های بین المللی از آنها آغاز شد. درگیری در سال 1998 و پس از این که مسعود بارزانی و جلال طالبانی، رهبران حزب دموکرات کردستان و اتحادیهٔ میهنی با میانجیگری واشنگتن قرارداد صلح را امضا کردند، به پایان رسید. این توافق اطمینان میداد که این دو حزب با به اشتراک گذاشتن قدرت سیاسی و درآمد حاصله از سراسر منطقه، باهم رو به جلو حرکت خواهند کرد. با اینحال، میراث دیرینهٔ اختلافات درون حزبی همچنان به تقسیم جامعه کرد بین منطقه تحت سلطه حزب دمکرات کردستان، با محوریت اربیل و منطقه اتحادیهٔ میهنی که پایتخت آن سلیمانیه بود، ادامه یافت.
میراث مشکل ساز تقابل
امروزه کردستان عراق توسط حکومت منطقه ای کردستان (KRG) اداره میشود، حکومتی پارلمانی که شامل مقاماتی منتخب از هر دو حزب دموکرات و اتحادیه میهنی است. در حالیکه پارلمان حکومت منطقه ای کردستان بر طبق قانون عمل میکند، اما برای اجرای قانون در هر دو منطقه به بوروکراسی مستقل حزب دموکرات کردستان و اتحادیهٔ میهنی وابسته است.
هاروارد پلیتیکال رویو با کاپیتان نیازی عبدالواحد، یکی از فرماندهان گردان پیشمرگه در آلتون کوپری مصاحبه ای انجام داد. وی در این مصاحبه توضیح داد که این تقسیم اداری، پیامدهای نظامی به همراه دارد. عبدالواحد اظهار داشت که بسیاری از پیشمرگه ها به جای اینکه به حکومت اقلیم کردستان وفادار باشند " به یکی از دو حزب اتحادیه میهنی کردستان و یا حزب دموکرات کردستان تعلق دارند". بنابراین، ارتش(نیروهای پیشمرگ) با وجود وحدت در حکومت کردستان و شکل گیری نیروهای متحد، تا حد زیادی تقسیم شده و به احزاب مجزا وفادار است.
نظرات متفاوت
اثرات این تقسیم نیرو بحث برانگیز بوده است. در حالیکه برخی از کردها بر این باورند که این تقسیم اداری باعث می شود بهتر با داعش مبارزه کنند، دیگران معتقدند که بالعکس تفرقه را تشدید میکند. عمر محسن از اعضای حزب اتحادیهٔ میهنی در مصاحبه با المانیتورگفت "بهترین چیزی که میتواند برای کردها اتفاق بیافتد این است که اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان متحد شوند. پیشمرگه ها قلب کردستان هستند" .
در واقع، مایکل نایتز، یکی از اعضای موسسهٔ واشنگتن که متخصص امور نظامی و امنیتی عراق، ایران و کشورهای خلیج فارس است، نیز تقسیم نیروهای نظامی را یک مانع درمبارزه با داعش میداند. نایتز درمصاحبه ای با HPR، اشاره کرد که تقسیم ارتش منجر به توزیع نابرابر تجهیزات میشود و مشکلاتی را که پیشمرگه با آنها روبروست بر شمرد؛ "اول از همه ... شما برخی از واحد های بسیار مجهز را در اختیار دارید یعنی واحدهای زبده و در همان حال واحدهایی را دارید که از نظر تجهیزات ضعیف هستند. احتمالا تجهیزات در سراسر واحد ها به طور بهینه توزیع نشده اند" وی اضافه نمود که این امر به ویژه هنگام مواجهه با یک دشمنی مانند داعش که دائما جابه جا میشود و می تواند نقاط ضعف را در سراسر خط مقدم انتخاب کند و از آن بهره بگیرد، بسیار مشکل ساز خواهد بود.
نایتز علاوه بر این، با بیان این که این تقسیم نیرو میتواند در زمانی که غرور و افتخار ملی برای پ‌ی‌شمرگها مفید تر از غرور حزبی است، به تفرقه در میان آن ها منجر شود. "هنگامی که اشتباهی رخ می دهد، کردها در جبهه سیاسی حزب شروع به سرزنش کردن یکدیگر میکنند. اگر حزب دموکرات کردستان در اطراف سنجار و موصل دچار مشکل شود، برخی از اعضای اتحادیهٔ میهنی از آن ها انتقاد خواهند کرد و همین طور بالعکس. شما خواهید دید که همبستگی ملی که به دنبال آن هستید در آن جا وجود ندارد" .
آیا با وجود تقسیم نیروها، پیشمرگه ها توان مقاومت دارند؟
کاپیتان عبدالواحد با این وجود و برغم وجود تنش های سیاسی بین نیروهای پیشمرگه، نظری متفاوت درمورد این وضعیت ارائه داد. وی تشریح کرد از آنجاییکه نیروهای پیشمرگه اساساً مستقل هستند، به این دلیل احتمال اتفاقات ناگوار و اثرات جانبی منفی کم است. "ما، نیروهای پیشمرگه حزب اتحادیهٔ میهنی، درمناطق تحت مدیریت حزب خود نزدیک به مناطق اربیل، کرکوک وسلیمانیه میجنگیم. پیشمرگه های حزب دموکرات کردستان درمنطقه مابین اربیل و زاخو با داعش مبارزه میکنند. بهمین دلیل است که درواقع مشکلی وجود ندارد ."
به نظر میرسد پیروزی های نظامی پیشمرگه تأییدی باشد بر صحبت های کاپیتان. نایتز نیز به برخی مزایای ویژهٔ تقسیم نیروهای پیشمرگه اشاره میکند. به گفتهٔ وی وفاداری به احزاب درمیان مبارزان پیشمرگه باعث ایجاد وفاداری قوی آنها به ارتش میشودکه با نیروهای ارتش عراق قابل مقایسه نیست. نیروهای مبارز متمایز "سنت ها و اسطوره های نظامی، واحدهای معروف، فرماندهان معروف و شیوه های خاصی از پوشش و صحبت کردن با یکدیگر ... را دارند، چیزهایی که یک شبه ساخته نمیشوند". نایتز توضیح داد که این تفاوت ها منجر به تأثیرگذاری بیشتر پیشمرگه میشوند. فرهنگ های مجزا الهام بخش غرور و افتخار نظامی هستند.
به لطف فرهنگ نظامی موثر وهمچنین بودجه مبتنی بر حزب، پیشمرگه ها "در زمره برخی از حرفه ای ترین و نخبه ترین نیروهای منطقه قرار گرفته اند." آنها در مقایسه با نیروهای سنتی عراق از سرعت جابه جایی بسیار بالایی برخوردارند. به گفتهٔ نایتز"اگر حزب بگوید: همه جلو بیایند، این امر به سرعت اتفاق می افتد. نیروهای پیشمرگ بطورموقت درشهرستانهای نزدیک جبهه نبرد اقامت کرده و به زندگی غیرنظامی خود هم میپردازند و این امر، آنها را قادر میسازد که درعرض چند ساعت به جبههٔ نبرد برگردند. درمقابل، واحدهای عراقی اغلب با مشکل رفتن سربازان به مکان هایی صدها مایل دورتر از پایگاههای خود مواجهه هستند که منجر به تاخیر چند روزه در بسیج مجدد آنها میشود.
علاوه بر این، نیروهای عراقی با مسئله مالی سربازان غایب نیز روبرو هستند یعنی مردانی که نامشان در لیست حقوق بگیران ذکر شده است اما در میدان مبارزه حاضر نیستند و انتخاب شده اند تا چک حقوقی خود را با فرماندهان فاسدشان قسمت کنند. این مسئله تاثیرگذاری واحدهای آنان را کمترمیکند و اثرات مثبت تقسیم مبارزان پیشمرگه را برجسته میکند، مبارزانی که به موجب وفاداری سیاسی خود برای عمل کردن به صورت حرفه ای انگیزه می گیرند.
دیدگاه خارجی ها
اگرچه نظرات در داخل کردستان دررابطه با تقسیم کاربردی نیروهای نظامی متفاوت است، این تقسیم مانع ازآن شده که پیشمرگه حمایت بالقوه بین المللی دریافت کند. ری اودیرنو، ژنرال آمریکایی درسال 2009 اقدام به ارائه آموزش و کمک به پیشمرگه کرد. اما با توجه به گزارشهای المانیتور زمانیکه ژنرال اودیرنو با رهبران کرد ملاقات کرد، به آنان گفت " کنگره بودجه ای را برای آماده سازی، آموزش و مسلح کردن نیروی [پیشمرگه]... کنار گذاشته شده است اما من نمیتوانم آن را به دو نیروی پیشمرگهٔ جداگانه بدهم ... مگر اینکه آنها با هم متحد شوند."
اتاق فکری با نام مرکز ‘‘بیان’’ در بغداد این گفته ها را تایید کرد. بر طبق گزارش این گروه دربارهٔ نشست اودیرنو با کردها، "آمریکایی ها می خواستند یک نیروی متحد حرفه ای و غیرسیاسی ایجاد کنند اما مقامات اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان این فرصت را از دست دادند". بنابراین، آموزش و پشتیبانی آمریکا از ارتش کرد هیچگاه عملی نشد.
حتی اکنون که پیشمرگه با داعش روبرو است، این شکاف سیاسی هنوز هم مانع کمک های خارجی است. کاپیتان عبدالواحد با این مطلب موافق بود. وی گفت: "آنها در زمانیکه ما بیش از هر چیز دیگری به کمک نیاز داریم، کمترین اعتماد را به ما دارند." صحبت های وی کاملا درست بنظر میرسد به ویژه در زمانیکه نیروهای مجزای کرد با وجود یورش های مدوام داعش، درتلاش اند حمایت مستقیم خارجی را به دست آورند. کنگره آمریکا در29 ژوئن گذشته علیه ارائهٔ مستقیم اسلحه به پیشمرگه های کُرد رای داد. این تا حدودی به دلیل ترس از تحریک ناسیونالیسم کردی در یک منطقه تقسیم شده بود و همچنین به دلیل این خط مشی سیاسی آمریکا بود که کمک های آمریکا تنها به کشورهایی ارسال میشود که درسطح بین المللی به رسمیت شناخته شده اند. بااین وجود، از آنجاییکه تلاش های پیشمرگه برای از میان بردن داعش حیاتی است، ممکن است کشورهای خارجی به این تصمیم برسند که ارائه کمک به اندازه ای حیاتی است که میتوان تقسیمات داخلی را نادیده گرفت. نایتز افزود که " در آینده زمانی خواهد رسید که کشورهای خارجی کمک کننده باید تصمیم بگیرند که: آیا در غیاب اصلاحات بخش امنیتی همچنان به ارائه کمک خواهند بپردازند و یا باید آن را مشروط کنند؟" اگر ایالات متحده و دیگر قدرت های غربی از ارائه کمک جلوگیری کنند، ممکن است پیشمرگه به سادگی از متحدان عرب خود درخواست کمک کند و در نتیجه نفوذ غرب در

←

نشانه های تفاهم میان روسیه و غرب برای حل بحران سوریه

ناصر اعتمادی

25-09-2015

©REUTERS/RIA Novosti/ Mikhail Klimentyev

ولادیمیر پوتین، رییس جمهوری روسیه، پیش از ملاقات اش با همتای آمریکایی خود، باراک اوباما، در گفتگو با شبکهٔ تلویزیون آمریکایی "سی بی اس" گفته است که شرط پایان دادن به جنگ داخلی سوریه، نجات دادن همتای سوری اش، بشار اسد، است.

رییس جمهوری روسیه گفته است : "بحران سوریه هیچ راه حلی جز تقویت ساختارهای حکومتی این کشور و یاری رساندن به آنها در مبارزه با تروریسم ندارد " .
سرسختی مسکو در پشتیبانی از رژیم دمشق به تغییر یا تعدیل مواضع قدرت های غربی و منطقه ای نیز منجر شده است. دیروز پنجشنبه، بیست و چهارم سپتامبر، آنگلا مرکل، صدر اعظم آلمان فدرآل، برای اولین بار گفت که راه حل بحران سوریه گفتگو با نیروهای متعدد از جمله بشار اسد و پشتیبانان اصلی وی یعنی دولت های روسیه و ایران است. یک مقام دولت روسیه ضمن ابراز خرسندی از موضعگیری آنگلا مرکل، تصریح کرد که مسکو مدافع چنین مواضعی برای حل بحران سوریه است .
رجب طیب اردوغان، رییس جمهوری ترکیه نیز از این پس گفتگو با بشار اسد را منتفی نمی داند و گفته است که رهبر رژیم دمشق می تواند در دورهٔ انتقال قدرت سیاسی در سوریه حضور داشته باشد.
آشتون کارتر، وزیر دفاع آمریکا هم گفته است که آمریکا و روسیه می توانند بر سر بحران سوریه با یکدیگر همکاری کنند، اگر هدف روسیه صرفاً نجات بشار اسد نباشد .
وزیر امور خارجهٔ فرانسه، لوران فابیوس، دیشب در پاریس با همتایان انگلیسی و آلمانی اش، فیلیپ هاموند و فرانک والتراشتن مایر و همچنین مسئول سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا، فدریکا موگرینی، بر سر بحران سوریه دیدار و گفتگو کرد.
هدف از این ملاقات روشن کردن مواضع، تفاهم بر سر انتقال قدرت سیاسی در سوریه و اتخاذ یک موضع مشترک در اینباره پیش از اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اعلام شده است .
اگر چه لوران فابیوس گفته است که بشار اسد آینده و مردم سوریه را نمایندگی نمی کند، اما، او نیز دیگر برکناری اسد را به عنوان شرط مذاکرات سیاسی برای حل بحران سوریه نمی داند. فیلیپ هاموند، وزیر امور خارجهٔ انگلستان، هم گفتگو موقتی با بشار اسد را برای سپری کردن دورهٔ انتقال قدرت سیاسی در سوریه پذیرفته، هر چند تصریح نموده است که در پایان این دوره رهبر کنونی دمشق باید برکنار شود .

دولت های آمریکا و انگلستان نیز به تازگی مواضع مشابه ای اتخاذ کرده اند .وزرای امور خارجهٔ آمریکا و انگلستان در اواسط ماه جاری سپتامبر گفتند : اگر چه بشار اسد باید برکنار شود، اما، می توان بر سر زمان برکناری وی مذاکره کرد .
دیروز نیز باراک اوباما، رییس جمهوری آمریکا، و دیوید کامرون، نخست وزیر انگلستان، در یک گفتگو تلفنی اظهار داشتند که افزایش شمار پناهجویان سوری و تهدید گروه "دولت اسلامی" ضرورت پایان دادن به جنگ داخلی سوریه و انتقال قدرت سیاسی در این کشور را نشان می دهند .
به گفتهٔ تحلیلگران بحران سوریه به چنان درجه ای از وخامت و بن بست رسیده که قدرت های غربی مایلند هر چه سریعتر، ولو از طریق گفتگوی موقت با بشار اسد، به این بن بست و بحران خاتمه دهند .

منطقه کاهش یابد.
آینده کُردها
در حالیکه پیشمرگه به مبارزهٔ خود علیه داعش ادامه میدهد، موضوع تقسیم آنها مورد توجه دولت منطقه ای کردستان قرار گرفته است. پارلمان کردستان عراق در ماه اوت گذشته لایحه ای را تصویب کرد که بر طبق آن نیروی پیشمرگه تبدیل به یک نیروی متحد غیر سیاسی شود. با اینحال، به رغم تعیین یک ضرب الاجل شش ماهه توسط پارلمان، یک سال از تصویب آن بدون تلاشی جدی در جهت وحدت نیروها سپری شده است.
اتحاد تمام نیروهای پیشمرگه اجازه میدهد بین تمام واحدهای مبارز هماهنگی ایجاد شود، غرور ملی جای غرور حزبی را بگیرد و تلاش های حکومت اقلیم کردستان برای ایجاد یک منطقه متحد در آینده افزایش یابد. علاوه بر این، ایجاد یک نیروی مسلح حرفه ای که تنها به دولت مرکزی وفادار باشد، احتمال درگیری میان کردها را در آینده کاهش میدهد. با این حال، این منافع تنها به شرطی تحقق می یابند که نیروهای متحد جدید به میزان نیروهای کنونی تقسیم شده حرفه ای و کارآمد باشند که این نتیجهٔ وفاداری حزبی، بودجه، و فرهنگ نظامی مجزایی است که از آن بهره مندند.
موانع اداری دلهره آوری وجود دارند که برای اتحاد موفقیت آمیز پیشمرگه باید از سر راه برداشته شوند. در این میان، کاپیتان عبدالواحد واقع بین و درعین حال خوش بین است: "ما به تصمیمات سیاسی رهبران احزاب خود وفادار خواهیم بود. با اینحال، ما معتقدیم که تصمیمات توسط رهبران هردو حزب، با هم اتخاذ میشوند و امیدواریم که در آینده اختلافات بین این دو کاهش یابد و ما یک نیروی پیشمرگه متحد داشته باشیم."

تاریخ اسلام

سیامک ستوده

محاصره دمشق

با شکست رومی ها در یرموک، راه برای فتح فلسطین و دمشق باز میشود. به خصوص دمشق که روم از قدیم، همچون میراث خود بر آن حکومت میکرد، و به جز مدت کوتاهی که پس از آخرین پیروزی ایرانیان مورد تاخت و تاز آنان قرار گرفته و به دست خسرو پرویز ویران شده بود، همچون دروازه و قلعه شام، همواره تحت کنترل آنان قرارداشت. تحت چنین شرایطی است که دمشق پس از شکست یرموک تحت محاصره مسلمانان در می آید. دمشق 70 روز در محاصره قرار می گیرد.

هراکلیوس نیز پس از گماشتن حاکمی در حِمص و عقب نشینی از آن با یک نیروی 80 هزار نفره، در نزدیکی دمشق، جائی که شهر حِمص (Hems) میان او و مسلمانان واقع بوده است، قرار می گیرد.

مردم دمشق به امید کمک هراکلیوس بوده اند. هراکلیوس یک بار نیز تلاش می کند تا از صفوف مسلمانان گذشته، خود را به دمشق برساند، ولی موفق نمی شود و این موضوع مردم دمشق را بیشتر نا امید می کند. با این حال، به امید فرا رسیدن زمستان و پراکنده شدن محاصره کنندگان به مقاومت خود ادامه می دهند. زمستان نیز می گذرد و تغییری در اوضاع پدید نمی آید. مسلمانان بارها با منجنیق به شهر حمله کرده ولی نتیجه ای نمی گیرند.

حتی به مردم شهر پیشنهاد تسلیم و در ازاء آن تقسیم اموال شان با مسلمانان را میکنند. ولی مردم نمی پذیرند. تا اینکه خالد بن ولید که با خلافت عمر از فرماندهی کل قوا در جنگ یرموک خلع و به فرماندهٔ یکی از دسته های محاصره کننده دمشق تنزل یافته بود، به ابتکار خود تصمیم به نفوذ به داخل شهر می گیرد.

در داخل شهر اختلاف میان یعقوبیان شام و ملکوتیان بیزانس موجب دو دستگی شده بود، بطوریکه حتی یکی از اسقف های شهر به منظور تسلیم شهر، پنهانی با خالد تماس برقرار نموده قرار و مدارهائی می گذارد. تا اینکه در شبی که "نَسطاس بن نَسطوس" حاکم شهر به مناسبت تولد فرزند پسر خود به مردم شهر غذا میداده است و مردم شهر و نگهبانان از محل های ماموریت خود غافل شده بودند، خالد که تنها او از طریق جاسوسانش از جریان اوضاع مطلع بوده، طبق برنامه قبلی، با عده ای مخفیانه و به کمک مشک های باد کرده، از آب خندقی که دور تا دور شهر کنده شده بود، عبور نموده به کمک طناب از باروی شهر بالا رفته، به داخل شهر نفوذ می کند و پس از کشتن دربانان و محافظان، دروازهٔ شرقی شهر را به روی مسلمانان باز می نماید.

همزمان ابو عُبَیده نیز از طریق غلبه و جنگ، از دروازهٔ دیگر عبور نموده وارد شهر میشود. با بازشدن در و ورود نیروهای مسلمان به درون شهر، درهای دیگر نیز توسط خود مردم بازشده مردم شهر تسلیم مشوند. در نتیجه، میان مردم شهر و قوای مسلمانان صلح برقرارمیشود. بر اساس مفاد این صلح:

1- همهٔ خانه های شهر و اطراف میان مهاجمین و صاحبان آن ها تقسیم می گردد، به طوری که نیمی از هر خانه به یکی از مهاجمین تعلق می گیرد و مردم شهر مجبور می شوند نیمی از خانه ای را که در آن اقامت داشته اند به آنها بدهند.

2- هر سر عائله یا هر رئیس خانواده مجبور به پرداخت سالانه یک دینار می شود.

3- هر فرد مجبور می شود از هر جریب زمین که کشت می کند یک انبان گندم یا جو، هرکدام را که می کارد، به دشمن بدهد.

4- اموال و زمین های شاهان و تابعان دمشق نیز میان سرداران سپاه مسلمانان تقسیم می گردد.

جالب است که وقتی ابوبکر میمیرد، برای خودنمائی و تحت عنوان اجرای عدالت اسلامی! وصیت میکند که حقوقی را که در مدت دو سال وسه ماه و بیست روز خلافتش از بیت المال مسلمانان گرفته بود و سالی شش هزار درهم میشد، از فروش زمین ها و اموال شخصی اش بپردازند تا مدیون مسلمانان نباشد. ولی همین عدالت اسلامی از غصب زورگویانه و این چنینی اموال و محصولات مردم معمولی منجمله مردم بی گناه دمشق خم به ابرو هم نمی آورد. از این رو وسواس های دنیا گریزانه و منزه طلبانهٔ ابوبکر مانند پس دادن دریافتی هایش از بیت المال، بیشتر نوعی زهد نمائی ریاکارانه را به ذهن متبادر می کند تا عدالت جوئی خالصانه را.

در پی سقوط دمشق، این شهر و اطراف آن برای یزید بن ابوسفیان، پسر ابوسفیان، یکی از بزرگ ترین اشراف قریش گذارده شده، بقیه نیروی مهاجمینِ مسلمان، راهی فتح نقاط دیگر می شوند.

با فتح دمشق در 14 رجب سال چهاردهم، استیلای روم برشام به پایان میرسد. هرچند هراکلیوس که هنوزحاضر به پذیرفتن این واقعیت نبوده، برای باز پس گرفتن دمشق لشکری روانهٔ آن میکند. ولی در برخوردی که میان سپاه هراکلیوس و مسلمانان رخ میدهد، دوباره رومی ها با تلفات زیاد شکست می خورند.

فتح

سوریه و بیت المقدس

در جبههٔ دیگر جنگ با رومیان نیز ابوعُبَیده موفق می شود به کمک خالد بن ولید رومیان را شکست داده حِمص را متصرف شود. ولی هنگامی که خالد به قنسرین می رسد مردم شهر خواهان صلحی نظیر صلح حِمص می شوند. خالد آن را نمی پذیرد و شهر را ویران می کند. در این زمان عمر نظرش راجع به خالد بر گشته، او را برای اولین بار تمجید می کند. طبری علت این تغییر نظر را چنین توضیح داده، می گوید که عمر به هنگام عزل خالد گفته بود:

"عزل شان به سبب تخلف نبود ولی مردم آن ها را بزرگ می شمردند و بیم داشتم به آن ها تکیه کنند"

با فتح حِمص و قنسرین هراکلیوس دست به عقب نشینی می زند و برای آن که مسلمانان در مسیر پیشروی خود تنها مانده، کسی به آن ها نپیوندد، مردمِ سرِ راه را به همراه خود می برد. در جریان همین عقب نشینی است که بر بالای تپه ای، رو به سوی سوریه کرده این جمله معروف را می گوید:

"درود بر تو این سوریه! درود وداع آخرین که پس از این رومی سوی تو نیاید مگر با ترس، تا وقتی که مولود شوم تولد یابد و ای کاش تولد نیابد که کار وی برای رومیان شیرین است اما سرانجام تلخ دارد."

البته این که راویان مسلمان در بازگویی گفته هراکلیوس صداقت به خرج داده، گفتهٔ او را به نفع خود تغییر نداده باشند، باید به طور جدی شک کرد.

به این ترتیب با عقب نشینی هراکلیوس، راه برای پیشرویِ آسان مسلمانان و فتوحات بعدی شان، منجمله فتح بیت المقدس، باز می شود. اما بیت المقدس ابتدا در برابر مسلمانان مقاومت می کند. بیت المقدس نه تنها برای مهاجمین مسلمان، بلکه برای مدافعین یهودی و مسیحی آن، محلی مقدس و از این رو مهم بوده است. برای مسلمانان از آن جهت که قبلهٔ اولیهٔ آنان و برای دو دسته دیگر به خاطر آن که یادگار و یادآور پیامبران شان بوده است.

بر اساس افسانه ها و داستان های خود ساخته، عروج مسیح در ناصره و در بیت المقدس اتفاق افتاده بود. معبد عظیم سلیمان نیز در آن جا قرار داشت. برای رومیان نیز کنترل بیت المقدس نشانِ قدرت آن ها در منطقه خاور نزدیک بود.

"چند سالی پیش ازین، شهر به دست خسرو پرویز پادشاه نامدار ایران ویران شده بود و بعد هرقل (هراکلیوس) امپراطور بیزانس بدان جا آمده بود تا صلیب عیسی را- که از خسرو ایران باز پس گرفته بود- بدان شهر بازگرداند" و اکنون منتظر سرنوشت نامعلوم خود به دست مهاجمین تازه مسلمان بود. از این رو بود که حفظ بیت المقدس برای سرداران، حفظ و گسترش قدرت غارتگرانه آنان بود و برای متعصبین مذهبی دفاع از اوهامات آن ها و برای مردم دفاع از زندگی شان بود. به این ترتیب بود که هیچ کس حاضر به دست کشیدن از شهر نمی شد. از این رو محاصره بیت المقدس به طول می انجامد. تا این که سرانجام مردم شهر ناچار به تسلیم و صلح می شوند. ولی از ترسِ غارت و کشتار سرداران مسلمان، به عنوان شرط صلح، عمر را وادار می کنند تا شخصاً به آن جا آمده، پیمان صلح را امضا نماید. عمر نیز که فتح بیت المقدس برایش از اهمیت زیاد برخوردار بوده چنین می کند و برای تمام کردن کار، شخصا، و در حالی که سوار بر شتر بوده، و کیسه ای خرما، قدری جو، کاسه یی چوبین و کوزه یی آب با خود داشته به آن جا می آید.

برای ساکنین شهر که پیش از این شاهد شکوه و جلال و دبدبه و کبکبه امپراطور روم به هنگام آوردن صلیب به شهر و قبل از آن جلال و شکوه نمایندگان شاهان ایران بوده اند، دیدن ظاهر ساده و بدوی عمر، وارث جدید و قدرتمند قلمرو پیشین روم، باعث حیرت می شود.

خود عمر نیز با لباس ساده و بی پیرایه اش، هنگامی که "سرکردگان مسلمین را دید که در شام با جامه های دیبا و اسبان پراقتدار آمده اند، از دیدارشان [حیرت نمود و] بر آشفت. از مرکب خویش فرود آمد سنگ برداشت و به جانب آن ها انداخت با پرخاش تمام، که در اندک مدت رسم و راه پیغمبر را فراموش کرده اید و به ساز و پیرایه روی آورده اید.؟"

اما نه مردم بیت المقدس و نه خود عمر هیچ یک نمی دانستند که ظاهر ساده و قناعت پیشه ای که سران نظام اسلامی به آن تظاهر می نمودند، پوستهٔ زودگذر و بی دوامی بود که نه به نظام طبقاتی اسلامی، بلکه به جامعه بدوی و بی طبقهٔ ما قبل خود تعلق داشت، که همچون بقایای جامعهٔ گذشته، بر تن نظام جدید باقی مانده بود. برای همین هم، سادگی زندگی آن ها جز دوران کوتاهی در زمان خلفای اولیه دوام چندانی نمی یابد و به زودی با توسعه چپاول اموال مردم و غارتگری های بیش از پیش اسلامی رنگ باخته، جای خود را به زندگی اشرافی عثمان و دربارهای پر زرق برق و بی همتای خلفای بنی امیه و بنی عباس می دهد و به این ترتیب، نظام اسلامی در شکل و شمایل واقعی خود ظاهر می شود.

هر چند عمر در پیمان صلح بیت المقدس، در مورد مسیحیان از خود محمد (مثلاً در قرارداد صلح طائف) نرمی بیشتری به خرج میدهد، ولی نسبت به یهودیان، از خود همان کینه علاج ناپذیری را که در زمان محمد پایه گذاری و به سنت همیشگی مسلمانان تبدیل شده بود، نشان میدهد. عمر در این قرارداد مسیحیان را ملزم می کند که یهودیان را بیرون نموده، کسی از آن ها در شهر مقیم نشود. متن قراردادی که عمر خود می نویسد از این قرار بوده است:

"این نامه امانی است که عمر امیر مؤمنان به مردم ایلیا می دهد، خودشان و اموال شان و کلیساهایشان و صلیب هایشان، سالم و بیمارشان و دیگر مردم شان را امان می دهد که کلیساهایشان مسکون نشود و ویران نشود و از آن نکاهند و حدود آن را کم نکنند از صلیب و اموال شان نیز، و در کار دین شان مزاحمت نبینند. و کسی شان زیان نبیند و کسی از یهودان در ایلیا با آن ها مقیم نشود. مردم ایلیا باید جزیه دهند چنانکه مردم شهرها میدهند و باید رومیان و دزدان را از آن جا بیرون کنند. کسانیکه بروند جان و مال شان در امان است تا به امآن گاه شان برسند و هر که بماند در امان است و او نیز باید چون مردم ایلیا جزیه بدهد و کسانی از مردم ایلیا که بخواهند با اموال خود همراه رومیان بروند و کلیساها و صلیب ها را رها کنند جان و کلیساها و صلیب هایشان در امان است، تا به امآن گاه شان برسند. زمین دارانی که پیش از کشته شدن فلان در آن جا بوده اند، هر کس از آن ها که بخواهد، بماند و باید چون مردم ایلیا جزیه دهد و هرکه خواهد با رومیان برود و هرکه خواهد سوی زمین خود بازگردد و از آنها چیزی نگیرند تا وقت درو برسد. تا وقتیکه جزیه مقرر را بدهند پیمان خدا و تعهد پیمبر خدا و تعهد خلیفگان و تعهد مومنان، ضامن این مکتوب است. خالد بن ولید و عمر و بن عاص و عبدالرحمان بن عوف و معاویه بن ابی سفیان شاهد شدند و به سال پانزدهم نوشته و آماده شد."

با فتح بیت المقدس قسمت اعظم شام و فلسطین به تصرف مسلمانان در می آید. یزید بن ابی سفیان در دمشق و برادرش معاویه در اردن میمانند. درضمن عمر، به محض بازگشت به مدینه خالد بن ولید را از کلیه مشاغل خود معزول کرده، هاشم بن عُتبَه را به فرماندهی سپاه ده هزار نفری عراق که به کمک نیروهای مسلمانان در جنگ های شام آمده بود می گمارد و او را مجدداً راهی عراق نموده نزد سعد بن مالک می فرستد.

خصومت ودشمنی عمر با خالد بن ولید

باید توجه داشت که بر خلاف عقیده رایج، علت خصومت و دشمنی لجوجانهٔ عمر با خالد، بیرحمی ها و جنایات زیاده از حد او- که عمر همواره آن ها را بهانهٔ سعایت از او نزد ابوبکر میکرد- نبود. چرا که همانطورکه بارها دیدیم خود عمر نیز در سنگدلی و شقاوت دست کمی از او نداشت. علت واقعی دشمنی وی با خالد، آنطورکه ابن اسحاق میگوید این بود که "عمر به سبب سخنی که خالد گفته بود از او خشمگین بود". البته ما دقیقا نمیدانیم که این سخن چه بوده است ولی مسلما نمی توانسته چیزی جز بدگوئی از عمر بوده باشد.

بهرحال و به همین دلیل همانطورکه دیدیم وقتیکه عمر به خلافت رسید "نخستین سخنی که گفت در بارهٔ عزل خالد بود" و آن این بود که گفت خالد "هرگز از جانب من عهده دار کاری نشود". و همان طور دیدیم که به محض رسیدن به خلافت، خبر مرگ ابوبکر را به سپاه مسلمانان در جنگ با رومیان، همراه با فرمان عزل خالد و جانشینی ابوعُبیدَه فرستاد. اکنون نیز پس از بازگشت به مدینه، به ابوعُبَیده می نویسد که "اگر خالد گفتهٔ خود را تکذیب کرد سالار سپاه باشد و اگر تکذیب نکرد سالاری از تو باشد و عمامه از سرش بردار و نصف مال وی را بگیر".

خالد برای پاسخ به ابو عُبَیده از او مدتی مهلت میخواهد تا با خواهرش در این مورد مشورت نماید. خالد نزد خواهرش فاطمه که زن حارث بن هشام بود میرود و از او دراین مورد نظرخواهی میکند. درضمن این موضوع، نشان دهندهٔ موقعیت زنان درجامعهٔ بدوی میباشد که در آن خالد بن ولید فرمانده پر ارج نیروهای اسلامی برای چاره جویی درمورد آیندهٔ سیاسی خود نزد خواهرش میرود و همانطورکه خواهیم دید نظر وی را راهنمای عمل خود قرارمیدهد.

بهرحال فاطمه به او میگوید: "به خدا هرگز عمر با تو دوست نمیشود، میخواهد گفتهٔ خود را تکذیب کنی آن گاه تو را بردارد." به این ترتیب خالد حاضر به تکذیب گفته خود در مورد عمر نمیشود و ابو عُبَیده دستور میدهد تا عمامه از سرش بردارند و نیمی از مالش را بگیرند.

این داستان نکتهٔ دیگری را نیز در مورد نظام اسلامی برای ما روشن میسازد. همانطورکه گفتیم، مسلمانان سعی در اجرای نوعی عدالت اسلامی در میان خود داشتند و مثلاً سعی می نمودند اموال غارتی مردم را میان خود به مساوات تقسیم نمایند و عدالتی شبیه عدالت موجود میان گروه دزدان را در تقسیم متساوی اموال مردم میان خود برقرار سازند، با این وجود در همین عدالت و برابری دروغین نیز هیچ نوع عدالت و برابری واقعی، جز تظاهر به آن، وجود نداشته است. زیرا نه تنها خلیفه و فرماندهان سپاه اسلام بیش از سربازان ساده از غنائم جنگی سهم می بردند بلکه عضو جامعهٔ اسلامی نیز در برابر رای خلیفه هیچ گونه حقوقی نداشته است و همانطورکه در مورد خالد دیدیم در کمترین زمانی به رای شخصی خلیفه، مقام و موقعیت و همه یا بخش مهمی از اموال غارتی خود را از دست می داده است.

بهرحال خالد پس از آن که معزول میشود به ناچار به مدینه باز میگردد. در آن جا ابن اسحاق میگوید، هر وقت عمر به خالد می گذشت میگفت: "ای خالد مال خدا را از زیر نشیمنت در آر." و چون عمر این سخن بسیار گفت، خالد بدو گفت: "ای امیر مومنان به خدا آنچه در حکومت شما به دست آورده ام چهل هزار درم قیمت ندارد. عمر گفت همه را از تو به چهل هزار درم گرفتم. خالد گفت از آن تو باشد". البته بعداً معلوم میشود که اموال او هشتاد هزار درهم بوده است که عمر آن ها را در برابر چهل هزار درهم میگیرد. "گوید خالد جز سلاح و بنده مالی نداشت. چون به حساب آمد قیمت آن هشتاد هزار درهم بود، عمر چهل هزار بدو داد و مال وی را بگرفت."

این وقایع در ضمن گویای ثروت های غاصبانه ای بود که مسلمانان از غارت اموال مردم بیچارهٔ عرب به چنگ آورده بودند که در مورد خالد به روایت دیگری 160 هزار درهم یعنی چهار برابر آنچه که به عمر میدهد بوده است.

در ضمن داستان عزل خالد توسط عمر، روحیهٔ بینهایت مستبدانه و انتقام جویانهٔ عمر را نیز مزید بر شقاوت ها و سنگدلی های جلادانه اش که در گذشته از آنها به کرات یاد کردیم نشان میدهد.

- عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، ص ۸۱.
- طبری ، جلد پنجم، ص ۱۷۷۹.
- طبری، ص ۱۷۸۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۸۶. نقل از عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام ص ۸۱.
- عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، ص ۸۲.
- همان جا، ص ۸۳.
- طبری، جلد پنجم، صص ۱۷۸۹- ۱۷۹۰.

فریدریش نیچه را بیشتر بشناسید

تعدادی از رفقا و دوستان مجذوب نظرات این فرد ضد کمونیست شده اند و صرفا به این دلیل که ضد مذهب است به مطالبش استناد میکنند ولی درواقع او را بخوبی نمی شناسند .

فریدریش نیچه فیلسوف عقل ستیز آلمانی و دشمن خونین سوسیالیسم و برابری وعدالت در کتاب حکمت شادان نوشت که اگر سرمایه داران نگاه و رویکرد متمایز اشراف زادگان را داشتند شاید سوسیالیسم در نزد توده ها پدید نمی آمد.

نیچه در دجال می گفت : "در میان اوباشان امروز، بیش از همه از اوباش سوسیالیست و از حواریون پستی متنفرم که غریزهٔ کارگران، خرسندی و قناعت آنان را نابود می کنند و در عوض آنان را طماع ساخته یا به ایشان انتقامگیری را می آموزند.

در غروب بتان میگوید:
حماقت یا انحطاط غریزه ای که باعث تمام حماقت های امروز شده ریشه در مسئلهٔ کارگری دارد. نخستین قاعدهٔ غریزه این است که نباید دربارهٔ برخی امور سئوال کرد. واقعاً نمیدانم که با کارگراروپایی امروز چه باید کرد، اززمانیکه او را به یک مسئله تبدیل کرده ایم. آنچه مسلم است این است که کارگر اروپایی گام به گام مسائل دیگر و بیشرمانه ترین مسائل را مطرح خواهد کرد. کارگر از برتری کمّی بهره مند است و باید از این امید صرف نظر کرد که روزی کارگر اروپایی به انسانی فروتن و خویشتندار نظیر انسان چینی بدل شود، هر چند ساختن چنین انسانی حقیقتاً عقلانی و ضروری به شمارمیرفت. چه کردیم که باعث شد چنین امکانی در نطفه خفه شود؟ در نتیجهٔ فقدان غیرمسئولانهٔ اندیشه، غرایزی را نابود کردیم که به یاری شان کارگران می توانستند فی نفسه و به مثابهٔ مقولهٔ اجتماعی موجودیت داشته باشند. کارگران را مشمول نظام وظیفهٔ اجباری کردیم. به آنان حق ائتلاف و حق رأی دادیم.

حال چطور باید از این تعجب کرد که کارگر امروز موجودیت اش را نوعی محنت (یا به اصطلاح اخلاقی نوعی بیعدالتی) بداند ؟ باردیگر میپرسم : ما چه می خواهیم؟ اگر خواستارهدفی هستیم، باید وسایل رسیدن به هدف را نیز بخواهیم. اگرخواستاربردگان هستیم، نادانیم اگربآموزشی که میدهیم آنان را به خدایگان تبدیل کنیم.

این دشمن تمدن و حامی ارتجاع و دیکتاتوری اشرافی که دارای هوش و ذکاوت بالایی بود ناخواسته و نادانسته به سوسیالیست ها ماتریالیسم تاریخی را یادآوری میکند مراحل گذار به سوسیالیسم - درست همانی است که نیچه از آن وحشت داشت : انقلابی دموکراتیک که بقایای فئودالی را از میان بردارد و با پیشرفت سرمایه داری به همان نسبت هم پرولتاریا بزرگ و متمرکز گردد و با داشتن حق اعتصاب و اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری - این دوزخیان زمین به آگاهی طبقاتی رسیده و حق و منافع خود را بشناسند و در پی بنای جامعه ای سوسیالیستی باشند. و خود را به مثابه انسان باور بکنند.

مرزهای خاکی، آبی و زیرآبی ایران در کنترل کامل قاچاقچیان است

4 مهر ۱۳۹۴ -رادیو فرانسه

حبیب حقیقی، رییس ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، در گفتگویی مفصل با روزنامهٔ "شرق" حجم قاچاق در ایران را ۲۵ میلیارد دلار اعلام کرده و از جمله گفته است که قاچاق کالا و ارز در ایران در دو عرصهٔ ورود و خروج صورت می پذیرد و قاچاق سوخت مهمترین خروجی کالای قاچاق در کشور است که علت اصلی اش اختلاف قیمت سوخت در ایران و کشورهای همسایه است. حبیب حقیقی این اختلاف قیمت را بین ۱۰ تا ۲۰ برابر اعلام کرده است.

رییس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز در جای دیگری از سخنانش افزوده است که **قاچاق سوخت با کارگذاری دهها کیلومتر لولهٔ در کف دریاها صورت می پذیرد.**

وی سپس افزوده است که اساسا بیشترین حجم قاچاق از طریق دریا انجام می شود و به همین دلیل دست کم ۳۰۰ "خور" یا خلیج و بنادر طبیعی در آبهای جنوبی در انحصار و اختیار کامل قاچاقچیان هستند.

حبیب حقیقی گفته است که حتا قاچاق اتومبیل از طریق دریا انجام می شود. او ورود قاچاق ۱۰۰ تا ۲۰۰ خودروی لوکس را که عمدتاً از طریق بنادر صورت می پذیرد.

حبیب حقیقی سپس افزوده است که در بخش ورودی، تلفن های همراه، دخانیات و پوشاک بیشترین حجم کالاهای قاچاق را تشکیل می دهند. وی همچنین گفته است که کشورهای عربی حوزهٔ خلیج فارس مهمترین مقصد قاچاق ارز و طلای ایران هستند و از طریق شان پول های کثیف ایران به گردش می افتند. حبیب حقیقی در عین حال هزینهٔ بالای واردات رسمی را از محرک های مهم قاچاق در کشور دانسته است، به طوری که "اگر کسی بخواهد کالایی را از مبادی غیررسمی وارد کشور کند برایش ارزانتر و سریعتر تمام می شود." حبیب حقیقی گفته است که هزینهٔ واردات رسمی کالا دو برابر هزینهٔ واردات قاچاق است. وی ریسک پایین قاچاق در ایران را محرک دیگر گسترش قاچاق توصیف کرده و افزوده است که تحریم ها یکی دیگر از محرک های مهم توسعهٔ قاچاق در ایران بوده اند.

انتخابات ۲۰۱۵ پارلمان کانادا و همایش کنگره ایرانیان کانادا

بیانیه شماره ۱

شهرام نامورآزاد و آرشاک شجاعی

هموطنان گرامی،

هیئت اجرایی کنگره ایرانیان کانادا بر طبق سنت دیرینه‌اش گفت و شنودی را در زمینه‌ی انتخابات پارلمان کانادا (۱۹ اکتبر ۲۰۱۵) در نظر گرفته است. این گفت و شنود در روز یکشنبه چهارم ماه اکتبر ۲۰۱۵ در سالن کتابخانه نورث یورک برگزار خواهد شد.

لازم به ذکر است که هیئت اجرایی کنگره ایرانیان کانادا مصمم است تا از دیالوگ متمدنانه و آزادی بیان دوری جسته و روش‌های غیر دمکراتیک و سانسورگرایانه‌ای را بکار گیرد.

با وجود اعتراض دو تن از اعضای هیئت مدیره (شهرام نامورآزاد و آرشاک شجاعی)، هیئت اجرایی تصمیم گرفته است که شورایی را مرکب از: رئیس هیئت مدیره، مسئول کمیته روابط عمومی، یک مشاور(فردی ناشناخته) و مدیر جلسه، برای گزینش پرسش ها منتسب کند.

این "شورا" قرار است همانند "شورای نگهبان" مسئولیت تصفیه و پاکسازی تمامی پرسش‌ها را با تدابیر زیر به عهده گیرد:

۱- کمیته روابط عمومی از کلیه اعضا خواسته است تا پرسش‌های خود را دو هفته پیش از همایش برای بازرسی به دست هیئت اجرایی برسانند؛

۲- شورای گزینش پرسش‌ها پس از دریافت بررسی و تصفیه‌ی کلیه پرسش‌ها، تمامی پرسش‌های پاکسازی شده را به طرق گزینه‌ای گلچین کند؛

۳- گزینه‌های "انتخاب" شده در جلسه و بوسیله مجری قرائت شوند؛

۴- هیچ پرسش شفاهی و مستقیم از کاندیداها در سالن مطرح نشود؛

۵- هیچ میکروفنی جهت پرسش تدارک نشود؛

۶- چنانچه کسی اعتراض کرده و یا خواهان پرسش شفاهی باشد، توسط ماموران حراست از سالن همایش بیرون انداخته شود – حتی اعضای معترض منتخب در هیئت مدیره.

هموطنان گرامی،

در آخرین نشست هیئت مدیره، ما نگارندگان این بیانیه (شهرام نامورآزاد و آرشاک شجاعی) اعتراض خود را به نحوه گزینشی پرسش‌ها طرح کرده و روش گزینه‌ای را:

بدور از منشور آزادی‌های کانادا،
ناسالم،
غیردمکراتیک،
نامتمدانه و
سانسورگرایانه دانسته و اعلام کردیم.

همچنین مصرانه خواستار شفافیت در جمع‌آوری پرسش‌ها از دو هفته پیش شدیم – که متاسفانه بی پاسخ ماند!

علاوه بر آن، با توجه به این که اعضای این "شورا" از فعالین حزب لیبرال و از آکتویست ها و پشتیبانان انتخاباتی درون حزبی کاندیداهای حزب لیبرال بوده، صراحتا اعلام داشتیم که انتساب این افراد در این "شورا" غیرمنطقی و غیردمکراتیک می‌باشد؛ و روش گزینه‌ای پرسش‌ها بیشک می‌تواند نامنصفانه و غیرعادلانه باشد.

مضافن این پتانسیل وجود دارد که کاندیداهای حزب لیبرال پرسش‌های گزینه شده را از پیش دریافت کرده باشند و کاندیداهای احزاب دیگر مانند آقای Chungsen Leungکاندیدای حزب محافظه‌کار، در دام فعالین حزب لیبرال افتاده و سرگذشت ناخوشایندی برایشان در نشریه سلام تورنتو رقم زده شود.

متاسفانه اکثریت هئیت مدیره کنگره ایرانیان کانادا چون گذشته، به انتقادات ما اعتناعی نکرده و مایل به هیچگونه تجدیدنظر در روش‌های غیردمکراتیک خود نشدند و چون گذشته مصمم بودند تا تصمیمات از پیش گرفته شده خود را دیکتاتورمنشانه به اجرا گزارند.

هموطنان،

هدف ما از این بیانیه علاوه بر ارائه‌ی اطلاعات و بیان حقیقت، ایجاد حوزه های مشترک برای مشارکت و گفتمان دمکراتیک است. متاسفانه تا کنون، حسن نیت ما در گفتمان با اکثریت این هیئت مدیره - که موجودیت ما را هیچ می پندارد - هیچگونه برآیند مطلوبی نداشته است.

از اینروست که شما اعضا و هموطنان را خطاب قرار میدهیم، تا اعلان کنیم که:

۱- ما براین باوریم که روش تدوین شده برای اجرای برنامه مناظره انتخاباتی توسط هیئت اجرایی کنگره ایرانیان کانادا، نه تنها بیطرفانه بودن کنگره ایرانیان کانادا را تضمین نمی کند بلکه جانبدارانه بودن کنگره را چون گذشته به نمایش می‌گذارد.

۲- ما "خودی" و "غیر خودی" را نمی‌پذیریم چرا که پیش زمینه‌ی بی اعتمادی است!

۳- ما براین امر پافشاری داریم که وظیفه انسانی- اخلاقی و اجتماعی، هر یک از ما را مکلف میکند تا در رفع هرگونه شبهه که در جامعه ایجاد بی اعتمادی می کنند هوشیارانه و دوستانه عمل کرده و در پویایی خود و جامعه تلاش کنیم.

شهرام نامورآزاد و آرشاک شجاعی

اعضای منتخب هیئت مدیره کنگره ایرانیان کانادا

2015/28/09

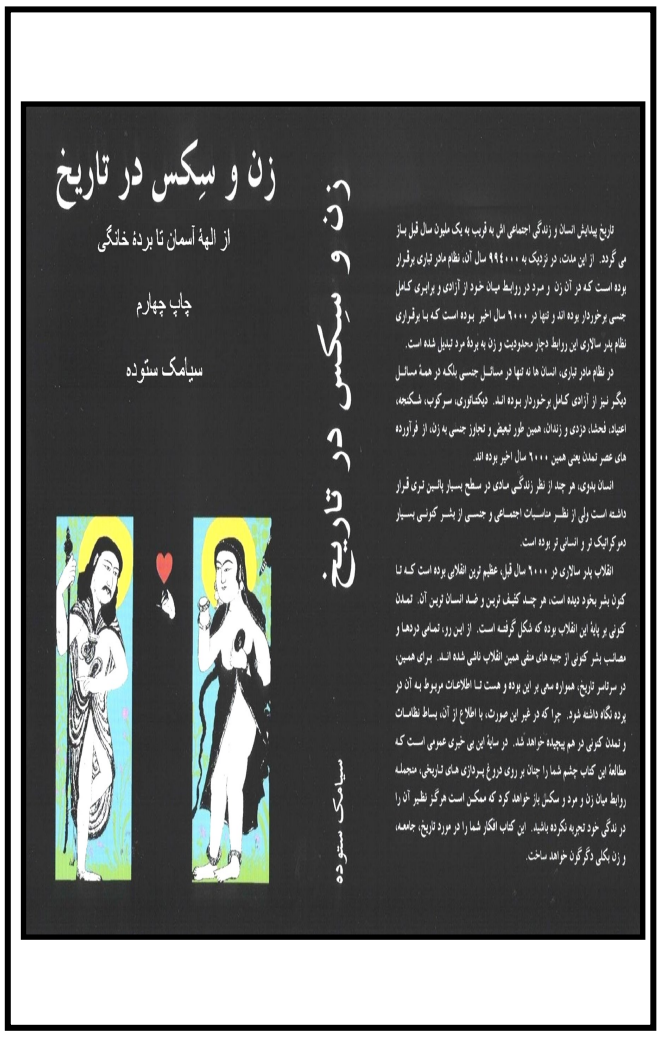

سالمندان و کودکان سرراهی در ایران

دیرکل سازمان بهزیستی تهران از افزایش سالمندان مجهول‌الهویه خبر داد

والدین سرراهی
۱۳۹۴ سه شنبه ۳۱ شهریور

گروه جامعه، صدرا محقق :به مدد کارتون‌ها و فیلم‌های تلویزیونی دهه ٦٠ خیلی‌ها با موضوع کودکان سرراهی آشنا هستند؛ نوزادانی که توسط والدین فقیرشان در سبدی کوچک با یک یادداشت پشت در خانه فردی پولدار یا گوشه خیابانی گذاشته می‌شدند تا آینده‌ای احتمالا مطلوب‌تر برایشان رقم بخورد. حالا اما آن‌طور که مسئولان سازمان بهزیستی استان تهران خبر داده‌اند، جامعه ما با پدیده ‘‘والدین سرراهی’’ مواجه است. خبر اولیه در این‌باره را احمد دلبری، مدیرکل سازمان بهزیستی تهران، اعلام کرد و گفت: ‘‘به‌دلیل مشکلات مالی، تعداد سالمندان مجهول‌الهویه افزایش یافته است و پیشنهاد می‌شود مراکزی که از سالمندان نگهداری می‌کنند در بخش‌هایی معاف از مالیات شوند تا دست آنها برای حمایت از سالمند بازتر شود’’ .طبق گفته مدیرکل سازمان بهزیستی تهران درحال‌حاضر ٦٤ آسایشگاه شبانه‌روزی نگهداری از سالمندان در تهران، وجود دارد که چهارهزار و ٥٠٠ سالمند در این مراکز زندگی می‌کنند. از این تعداد ٩٠٠ نفر، سالمندان مجهول‌الهویه هستند. آقای دلبری همچنین گفته است: ‘‘ما نگران مسئله این سالمندان هستیم چراکه تعداد سالمندان مجهول‌الهویه در حال افزایش است . ’’سالمندان مجهول‌الهویه طبق تعریف به افرادی گفته می‌شود که در گوشه‌وکنار شهر، مانند مبادی ورودی شهر، کنار ترمینال‌ها، امامزاده‌ها، پارک‌ها و ...رها شده‌اند و به دلایل مختلف هیچ اطلاعی از هویتشان در دست نیست، اینکه نامشان چیست، چندسال دارند و اهل کجا هستند. این را محمدرضا اسدی، معاون توانبخشی بهزیستی استان تهران، در گفت‌وگو با ‘‘شرق’’ گفته است. علاوه‌براین سیدحسن موسوی‌چلک، رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران، نیز در گفت‌وگویی با’’ شرق’’ در این رابطه این‌طور توضیح می‌دهد: ‘‘سالمندان مجهول‌الهویه و بی‌سرپناه، بخشی از سالمندانی هستند که درواقع به دلیل مشکلات اقتصادی نمی‌توانند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند و به‌ناچار و ناخواسته زندگی بی‌هویت در خیابان را ترجیح می‌دهند چون چاره‌ای جز این برایشان باقی نمانده است. بخشی هم سالمندانی هستند که دچار بیماری‌هایی هستند و این بیماری‌ها باعث شده نتوانند در خانواده زندگی‌شان را ادامه دهند، این افراد ممکن است افرادی مبتلا به آلزایمر یا بیماری‌های روانی باشند که همین نیز تشخیص هویتشان را مشکل کرده است، به این موارد باید افرادی را که خانواده یا نزدیکانی ندارند که از آنها نگهداری کنند را نیز اضافه کنیم’’ .مجموعه افرادی که حسن موسوی‌چلک، از آنها یاد کرد، یا با دست نزدیکان و اعضای خانواده‌شان یا با پای خودشان به خیابان و پارک‌ها زده‌اند تا جاهایی مثل آسایشگاه‌های عمومی سالمندان آنها را پذیرش کنند. رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران در توضیح این بخش از گفته‌های خود نیز می‌گوید: ‘‘واقعیت این است که یکی از مشکلاتی که در سال‌های اخیر جامعه ما با آن مواجه شده است، معضل افراد بی‌سرپناه و بی‌خانمان است که سالمندان بی‌سرپناه و مجهول‌الهویه یک بخش از آنها هستند. نکته دیگری که باید در نظر گرفت این است که در جامعه ما ساختار خانواده به صورت کلی به شکل خانواده‌های هسته‌ای تبدیل شده و مثل گذشته پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها جایگاه خود را در این خانواده‌ها ندارند. طبیعتا در چنین شرایطی ما دچار این مشکل شده‌ایم که اعضای خانواده نسبت به بزرگ‌ترهای خودشان مثل گذشته احساس مسئولیت نمی‌کنند، همه اینها یک پیام تلخ دارد و آن اینکه به استثنای موارد افراد دارای بیماری، باید گفت اخلاق در جامعه ضعیف شده است، چراکه ما به جایی رسیده‌ایم که حاضر هستیم سالمندانمان که پیشرفت و زندگی امروزمان محصول کار آنها بوده را به این شکل در گوشه خیابان رها کنیم’’ .موسوی‌چلک همچنین در ادامه می‌افزاید: ‘‘البته باید این نکته را نیز در نظر داشت، با نگاهی به وضعیت سنی جامعه متوجه می‌شویم که جمعیت سالمندان ایران در حال افزایش است .افزایش جمعیت هر گروه سنی‌ای هم می‌تواند منجر به افزایش مشکلات آن گروه شود. بخشی دیگر از مشکل هم البته مربوط به مشکلات مالی است و نظام حمایتی کشور ما نیز آن‌قدر قوی نیست که بتواند پوشش حمایتی مناسبی از این گروه انجام دهد .

یعنی حتی در جایی که سالمندان نیازمند و نه مجهول‌الهویه را شناسایی می‌کنیم مقدار کمکی که به آنها می‌شود اصلا کافی نیست. نظام بیمه‌ای ما هم نظام بیمه‌ای فراگیر و کارآمدی نیست که سالمندان ما را به اقتضای سالمندی‌شان حمایت کند. نبود این نظام حمایتی و بیمه‌ای مشکلاتی را برای خانواده‌ها و تأمین هزینه‌های آنها به وجود آورده است.’’

وی در پاسخ به این سؤال که به نظر شما مشکلات اقتصادی بیشتر در بروز این معضل تأثیرگذار بوده یا مشکلات اجتماعی و اخلاقی نیز گفت: ‘‘به اعتقاد من مشکلات حوزه اقتصاد در این بخش مشکلی کلیدی است اما همه ماجرا نیست، همین الان با نگاهی به وضعیت بسیاری از افرادی که در آسایشگاه‌های سالمندان نگهداری می‌شوند می‌توان فهمید بسیاری از آنها افرادی هستند که خانواده‌هایشان تمکن مالی کافی دارند، به همین دلیل من می‌گویم بخش عمده به‌دلیل مسائل اقتصادی نیست بلکه دلیلش فرار از مسئولیت است و کوتاهی ما در انجام وظایفمان در قبال سالمندان.’’

اگرچه رئیس انجمن مددکاری ایران نقش مسائل اقتصادی در بروز این پدیده را کمتر از بُعد اجتماعی ماجرا می‌داند اما نگاهی به آمار و ارقام اعلام‌شده در زمینه هزینه‌های نگهداری از افراد سالمند و سالمندان بیمار و همچنین میانگین توان مالی خانواده‌های ایرانی ممکن است بخش دیگری از وجوه این موضوع را روشن کند.

براساس آخرین آمار اعلام‌شده از سوی مدیرعامل مؤسسه خیریه کهریزک که در وب‌سایت این آسایشگاه خیریه سالمندان منتشر شده است: ‘‘در سال ۱۳۹۲ هزینه نگهداری هر سالمند حدود یک میلیون و ٥٠٠هزار تومان در ماه بود که پیش‌بینی می‌شود این رقم افزایش یابد.’’

از طرفی دیگر نگاهی به آمارهای اعلام‌شده در وب‌سایت مرکز آمار ایران، نشان می‌دهد متوسط هزینه و درآمد سالانه یک خانوار شهری در سال ۹۲ و متوسط هزینه ماهانه خانوار شهری حدود یک میلیون و ۷۱۷ هزار تومان و درآمد خانوار شهری حدود یک میلیون و ۷۰۳ هزار تومان بوده است.

محمدرضا اسدی، معاون توانبخشی بهزیستی استان تهران، در بخش دیگری از گفت‌وگوی خود با ‘‘شرق’’ در توضیح جزئیات و فرایند رهاشدن، پیداکردن و در نهایت واگذاری آنها به مراکز شبانه‌روزی نگهداری سالمندان نیز این‌گونه توضیح داد: ‘‘روند کار به این شکل است که افرادی شامل کارتن‌خواب‌ها یا بی‌پناهان که در پارک‌ها و معابر و مبادی شهر رها می‌شوند را با هدف ساماندهی، مأموران کلانتری جمع‌آوری می‌کنند و پس از آن با حکم قضائی به سامان‌سراهای شهرداری داده می‌شوند، در آنجا هم این سامان‌سراها چارت خودشان را دارند و اول این افراد را اسکان می‌دهند، پس از آن، از آنها تست‌های آزمایشگاهی برای تشخیص بیماری‌های احتمالی می‌گیرند و آن تعدادی که ممکن است بیماری‌هایی داشته باشند را وارد قرنطینه می‌کنند و بعد بقیه تفکیک می‌شوند. افراد بی‌سرپناه و مجهول‌الهویه ممکن است معلولیت داشته باشند که بسته به معلولیتشان با حکم قضائی به اداره پذیرش و هماهنگی بهزیستی تحویل می‌شوند. در مرحله بعد این افراد برای نگهداری به مراکز بخش خصوصی نگهداری از سالمندان که طرف قرارداد سازمان هستند تحویل داده می‌شوند.’’

وی در ادامه می‌افزاید: ‘‘براساس قوانین، به صورت ماهانه به ازای هر فرد مجهول‌الهویه ٥٦٠ هزار تومان برای نگهداری آنها به این مراکز بخش خصوصی داده می‌شود که این هزینه را بهزیستی به این مراکز می‌پردازد، این هزینه در قالب یارانه داده می‌شود که به ازای هر فرد مجهول‌الهویه ۲,٥برابر فرد عادی یارانه به این مراکز داده می‌شود.’’

اسدی همچنین درباره اینکه آیا این معضل تنها مربوط به استان تهران می‌شود یا خیر نیز می‌گوید: ‘‘به‌هیچ‌وجه نمی‌توان گفت این مشکل فقط مشکل استان تهران است، بیشتر افرادی که به این شکل جمع‌آوری می‌شوند، در مبادی ورودی شهر و اطراف ترمینال‌ها رها می‌شوند؛ ممکن است نهایتا تا ۲۰درصد اهل همین استان باشند و بخش عمده‌ای از خارج از استان به اینجا آورده می‌شوند. یعنی در حقیقت این افراد از استان‌های دیگر به ما تحمیل می‌شوند.’’

والدین-سرراهی http://sharghdaily.ir/News/74122/

کارگران صنایع پوشش ایران رشت باتجمع مانع ازفروش اموال کارخانه شدند!

با تجمع روز6مهرماه در محوطه کارخانه صدایمان را به گوش مسئولین رساندیم و جلوی خروج اموال شرکت را گرفتیم.

به گزارش8مهرتسنیم،مدیر امور اداری کارخانجات صنایع پوشش گیلان گفت: اگر اموال باقی‌مانده در کارخانجات صنایع پوشش گیلان از این کارخانه خارج شود صنایع پوشش مانند الکتریک گیلان ویرانه می‌شود.

وی با اشاره به تجمع کارگران کارخانجات صنایع پوشش گیلان اظهار داشت: امروز بر اساس یک حکم قضایی،فردی قصد توقیف اموال کارخانه را داشت و مدعی بود سه میلیارد و 500 میلیون تومان به مدیرعامل صنایع پوشش، (ن-ص) پول پرداخت کرده است و در ازای آن قصد توقیف اموال دارد.

مدیر امور اداری کارخانجات صنایع پوشش گیلان افزود: فرد مذکور براساس حکم قضایی اجازه توقیف 9 هزار تن از ماشین آلات و هر وسیله‌ای که در کارخانجات پوشش موجود است را داشت و حکم نیابت قضایی، از اجرای احکام شعبه 4 حقوقی رشت گفته وی را تائید می‌کرد.

وی گفت: این درحالی است که کارخانجات صنایع پوشش دارای دو بخش خصوصی و دولتی است و (ن-ص) در بخش خصوصی فعالیت می‌کند و قسمت دولتی هم سه بخش است که همه اموال شرکت به جز زمین متعلق به بخش دولتی است.

وی افزود: بخش دولتی کارخانه حقوق پرسنل را بر اساس دستور شورای تأمین شهرستان و استان پرداخت می‌کند و تاکنون شرکت آتیه دماوند که زیر مجموعه بانک صنعت و معدن است مکلف به پرداخت حقوق و مطالبات کارگری بوده است.

وی با بیان اینکه با تجمع کارگری در محوطه کارخانه صدایمان را به گوش مسئولین رساندیم و با پیگیری برخی از مسئولان استان جلوی خروج اموال شرکت را گرفتیم اظهار کرد:کارخانجات صنایع پوشش گیلان در سال 83 در راستای عمل به اصل خصوصی‌سازی به شرکت تی تیس کیش به مدیرعاملی (ن-ص) و شرکایش واگذار شد اما فرد مذکور تنها 850 میلیون از قیمت کارخانجات را پرداخت کرد در حالی که رقمی بسیار بیش از این را در قالب لوازم و تجهیزات از این کارنجات خارج کرد.

وی اظهار کرد: (ن-ص) در حال حاضر بدهکار و متواری است و چندین سال پیش به خاطر عدم پرداخت بدهی‌های خود بر اساس رأی هیئت وزیران از وی خلع ید و مالکیت کارخانجات صنایع پوشش گیلان به شرکت آتیه دماوند وابسته به بانک توسعه صنعت و معدن واگذار شد.

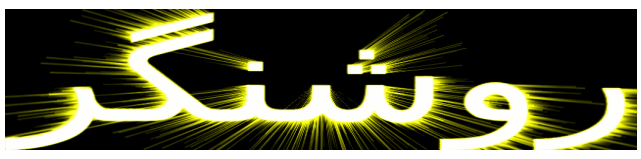

به مینا احدی

در وب سایت روزنه، پنج شنبه 26 شهریور، بیانیه ی کوتاهی از مینا احدی خواندم که او در اثر فرسودگی و خستگی روحی به ناچار باید چند ماهی به استراحت بپردازد. ضمن آرزوی بهبودی برای او مناسب دیدم جدا از وابستگی او به هر حزبی، به او یادآور شوم:

مینا احدی ! تو سالهاست فعالانه در جهت مخالفت علیه اعدام کوشیده ای و برای اولین بار در بین سازمانهای سیاسی چپ و غیر چپ ایرانی فعالیت سازمان یافته ای را در جهت **"حذف اعدام به طور کلی و به هر دلیلی"** را آغاز کردی . سخنرانی ها، مصاحبه ها، تماس با خانواده های محکوم به اعدام، ایستادن در مقابل درب سفارتخانه ها، پارلمان ها، تحت فشار قرار دادن نهادهای سازمان ملل مدعی دفاع از حقوق بشر همه و همه باعث شد "مخالفت با مجازات اعدام" در ایران به عنوان یکی از مطالبات مهم اجتماعی طرح شود. تا جایی که اغلب گروه های چپ هم مجبور شدند البته بدون انتقاد از گذشته ی خود در مورد اعتقاد به "اعدام انقلابی" در حد یک نوشته هم که شده مخالفت خود با اعدام را اعلام کنند. وجه تمایز فعالیت ها و گفته های تو، جنبه ی انسانی آن است و آن **"حرمت حق زندگی برای هر انسانی فارغ از هر عقیده و حتی هر جرمی که داشته باشد."** مسلما در این راه افرادی با تو همگام شدند و تو در متن یک همکاری جمعی در "کمیته بین المللی علیه اعدام و سنگسار" موفق شدی در مواردی قوه قضائیه و حکومت را از جنایت باز داری و یا وادار به عقب نشینی کنی. در مواردی هم که موفق نشدی، توانستی با تلاش های همه جانبه و ایستادنها در میدانهای شهر بین مردم در حالی که عکس محکومین را به دست داشتی، با نشان دادن چهره ی آنها ، به همه بگویی که این ها فقط شماره و تصویر نیستند افرادی هستند با وابستگی ها و تمام آمال و آرزوها و میل به زندگی مثل همه ی ما. ارزش کار تو در جلب افکار عمومی به مخالفت هرچه بیشتر با اعدام بوده است. موج این خیزش انسانی تا جایی رفت که اصلاح طلبها هم برای سوار شدن بر آن مدعی شدند که با اعدام نه "به طور کلی" بلکه با اعدام "در ملاء عام" مخالف هستند؛ یعنی چناچه قتل در خفا و سالن ها و اتاق های دربسته صورت گیرد مسئله و مشکلی نیست. تو در این میدان هم وارد مبارزه شدی و به افشای شیرین عبادی ها و اعوان و انصارش که فریاد برآورده بودند:"قاتلین را نباید حمایت کرد" پرداختی و به آنها نیز پاسخ بجا دادی.

مینا احدی!

ارتباطی که بین خانواده های محکومین و در بعضی موارد خود زندانی با تو برقرار شد عامل مهمی در تغییر نگاه جامعه به اهمیت حرمت حق زندگی شد. تلاش تو در جهت مخالفت با اعدام به عنوان قتل عمد دولتی شایسته ی احترام است. فارغ از این که به هر دلیلی به این فعالیت ادامه بدهی یا نه، قطعا تجربیات تو سکویی است برای فعالین علیه اعدام تا از جایگاه بلندتری ادامه دهنده ی این تلاش باشند.

باز هم برایت آرزوی سلامتی دارم .

، 25 سپتامبر 2015 پرتو

دمکراسی و دولت – یا لرزان از امپریالیسم وگریزان از انقلاب

بهرام (کارگرآبادانی ساکن اهواز)

September 24, 2015

در عصر کنونی، با پیشرفت تکنولوژی و عصر ارتباطات، تعابیر و تعاریف جدیدی، در عرصه علوم انسانی از مفاهیم دمکراسی و دولت شده است، به خصوص با فروپاشی شوروی (شکل دولتی سرمایه‌داری که در تقابل با شکل سرمایه‌داری نئولیبرالیسم یا بازار آزاد عرض‌اندام می‌کرد). دکترین‌های جدید بورژوایی در عرصه و گستره‌ی ادبیات سیاسی جدید خود که با کمک اتاق‌های فکر و تبلیغات رسانه‌های امپریالیستی؛ یورش فکری خود را در قبال جنبش‌ها و کارزارهای طبقاتی درون جامعه؛ یورش فکری خود را در قبال تعمیق این جنبش‌ها آغاز کرده و در این اثنا از مخاطبان طبقاتی خود یارگیری کرده، به طوری که در بزنگاه تاریخ، به وسیله این مخاطبین در بی‌اثر کردن این جنبش‌ها، موفقیت‌های گذرایی را به دست آورد.

در صدر مخاطبان اجتماعی این دکترین‌ها اقشار مرفه‌الحال اجتماعی که به طبقه متوسط اجتماعی شناخته می‌شود (در صورتی که طبقه متوسط اجتماعی به لایه‌های بورژوایی نو پا صنعتی در دوره‌ی تسلط فئودالیسم اطلاق می‌شود که با بنیان‌های فئودالیسم در جهت کسب و تامین قدرت سیاسی به کارزار طبقاتی پرداخته، این طبقه در انقلاب مشروطه خواهان تداوم انقلاب بود، حال آنکه بخش وسیع از لایه‌های بالایی این طبقه در دوره حاضر ماحصل مناسبات سرمایه‌داری با امپریالیسم می‌باشد). لازم به ذکر می‌باشد که گستره‌ی این دکترین‌ها تنها به این قشر محدود نشد، بلکه آثار مخربش در دیگر جنبش‌های اجتماعی قابل رویت بود، از جنبش زنان گرفته تا جنبش دانشجویی را در نوردید، به طوری که حتی برخی از جریانات چپ، که به قول خودشان از دایره چپ به کنار کشیده و به اعتلای مارکسیسم صعود کرده و خط خود را از چپ پوپولیسم! ؟ جدا کرده، متاثر از شیوه و سنت مبارزاتی این طبقه شده اند.

در اینجا بررسی گذرا به نحله‌ی فکری طبقه متوسط یا اقشار متوسط می‌پردازیم که متاثر از تئوری‌بافی‌های عصر نئولیبرالیسم می‌باشد، چرا که در کارزار بستر رشد طبقه متوسط در دوره‌ای که رونق بازار، و گذار از دوره‌ی بحران سیر نزولی سود، یورش خود را به صفوف طبقه کارگر با شعار پایان تاریخ، و نفی هرگونه تغییر ساختارشکنانه از پایین آغاز کرده، نه تنها خوشایند دولت‌های محافظه‌کار، بلکه خوشایند، منافع‌طلبی این قشر نیز بود. تنها شدت و ضعف بحران سرمایه‌داری، این قشر را به نیروی اپوزیسیون قانونی بدل می‌کرد، و با شدت و ضعف بحران این قشر انحصارطلب، که در کاست فکری غوطه خورده و حاضر نبود، حتی شعار خود را با دیگران تقسیم کند را به میدان کارزار کشاند. کارزاری که خواهان حفظ نظم موجود است، از بی‌نظمی در هراس است، شعار انقلاب "نه" سر می‌دهد "انقلاب بازتولید خشونت" ولی خشونت در ذات اقدسش نهفته (نازی‌های اوکراین و فاشیست‌های گرجستان) رادیکالیسم انقلابی را با بنیادگرایی خرافی پیوند می‌زند، ولی خود در خرافه تجمل‌گرایی و پول اسیر است، مبارزه‌ی فرهنگی را جایگزین مبارزه طبقاتی می‌کند، عظمت تاریخ باستان را، با بی‌ریشه‌گی خود پیوند می‌دهد چرا که طفیلی مناسبات سرمایه جهانی است، مبارزه طبقاتی را سوءتفاهم طبقاتی می‌داند، از هرگونه نگاه به پایین تعمدا غفلت می‌ورزد، شعار مبارزه مطالبه‌محور می‌دهد ولی جنبش‌های خیابانی را به سکوت وا می‌دارد.

در تاریخ این ملت چیزی به بی‌مایگی و عقب‌ماندگی ذهنی بورژوازی عصر کنونی در این مملکت یافت نمی‌شود، چرا که خوب می‌داند ریشه‌ی تاریخی‌اش را از بنیان کنده‌اند، و تنها عظمت باستان و قهرمانان تاریخ کهن می‌تواند از گهواره اش پاسداری نماید. با شروع بحران سرمایه‌داری، تئوری نئولیبرالیسم که دکترین تدافعی در مقابل بحران‌های انقلابی و انقلابات بحران‌زا در تقابل با نظم سرمایه‌داری بود، به دکترین واژگونه بدل گشت، بذری که با شعار بازار آزاد به خاک نشست، با نهال بحران به یک باره فرو ریخت.

رهاسازی اقتصادی که تحت عنوان خصوصی‌سازی در اغلب کشورها و تحت حاکمیت محافظه کاران مدل موفق، معرفی شد، و دست‌آوردش چیزی بهتر از گندیدگی عصر توحش برای مردمان، چیز دیگری به ارمغان نیاورد و پارلمانتاریسم و دمکراسی لیبرالی، اسطوره‌ی فکری آن بود، با وقوع بحران چهره‌ی پلید خود را نمایان کرد. میلیتاریزه شدن اقتصاد، کشورهای پیشرفته گامی در جهت جنگ‌افروزی هم در خارج از مرز برای برقراری نظم سرمایه در مقابل انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا و هم در درون مرز جهت سرکوب جنبش‌های کارگری و یا جنبش‌هایی مثل جنبش 99درصدی اشغال وال استریت، بحرانی که به کمک داعش سعی بر رفوکردن آن دارد. دیگر شعار پایان تاریخ فوکویاما و تقسیم ادواری تمدن الوین تافلر موج سوم نتوانست گره‌ای از این نظام باز نماید، تا آنجا که فوکویاما اعلام داشت: "عذر می‌خواهم اشتباه کردم" به همین راحتی.

در این اوضاع اقشار بورژوازی ایران هدفشان، جایگاهشان منزلتشان، قدرتشان، کجاست؟ اگر بورژوازی فرانسه در قرن 18 نجات خود را در انقلاب می‌یافت، امروز تمام لایه‌های این قشر، انتخابی بهتر از دولت اصلاحات ندارند. با هر بحران، تفکرش بحرانی؛ اصلا وجودش مغلطه تاریخیست، سرشت و ذاتش ضدانقلاب است و آن را کتمان نمی‌کند. با تمسخر؛ عظمت‌گرا ملی است ولی با وقاحت تمام نگاه هرزه‌پرانش، به یورش سرمایه غیرملی است؛ وجودش چیزی بهتر از آن نیست (در کوزه همان طراود که در اوست). تا زمانی که نقش اپوزیسیون قانونی به خود دارد، کینه‌ی طبقاتی خود را فقط برای چانه زدن ابراز می‌کند، اشک تمساح می‌ریزد ولی با حیله‌گری روباه.

تنها جنبش طبقه کارگر و یا پیشتازان آن می‌تواند، این قشر را از لاک کاستی بیرون کشیده، و از دنیای متوهم مه‌آلودش رها ساخته، و انسان وارونه را سر جایش نشاند و به او بگوید: "این دستاورد عمل تو نیست که در بستر آن بتوانی تمرین دمکراسی کنی"، درغیر این صورت هیچ گونه دگردیسی برای این طبقه متصور نیست، مگر تنزل کند .

و تا مادامی که لایه‌های پایینی این قشر نگاهشان به بالا؛ و از سنت‌های انحلال‌طلبی لایه‌های بالایی پیروی کنند، همچنان در محاق خواهند ماند؛ مگر صعود کنند!

با کمک های دولتی غذای روزانه را هم نمی توان خرید

پرتو، 25 سپتامبر 2015

اخیرا از طرف مؤسسه ی Daily Bread Food Bank آماری منتشر شده که نشان می دهد از زمان افت اقتصادی سال 2008 تا کنون دریافت کنندگان کمک های مالی دولتی در هسته ی مرکزی شهر تورنتو 16 در صد کاهش داشته در حالی که تعداد این افراد در مناطق حاشیه ای تر این شهر 45 درصد افزایش یافته است. گزارش مربوطه علت این تغییر چشم گیر را چنین توضیح می دهد که هزینه های گزاف زندگی در هسته ی مرکزی شهر به ویژه اجاره های بالا، مردم فقیر و نیازمند کمک را به مناطق حاشیه ای تر مثل اسکاربورو ، یورک و ایتوبیکوک کشانده است. جایی که حمل و نقل عمومی، مراکز خدمات دولتی و مراکز توزیع کمک های غذایی (اصطلاحا: بانک های غذایی) کم تر در دسترس می باشند. گیل نیبرگ ، مدیر اجرایی این سازمان می گوید: "آنچه برای من تعجب آور است شماره هاست؛ طبق آمار به دست آمده تعداد مراجعه کنندگان با افزایش 12 درصدی نسبت به سال گذشته، به 897000 نفر رسیده است." همچنین آمار نشان می دهد 25 در صد از این تعداد، مهاجرینی هستند که کم تر از دو سال است که وارد کانادا شده اند. اواضافه می کند: " نتیجه ی مصاحبه با 1000 نفر از این گروه اجتماعی در 2014 نشان می دهد که دو سال طول می کشد تا افرادی که از بانک های غذایی استفاده می کنند، بتوانند روی پای خود بایستند و خودشان این نیاز را برآورده کنند. در حالی که این طول زمانی در 2008 به طور متوسط یک سال بوده است." در واقع این گروه اجتماعی که کمک مالی دولتی دریافت می کنند به سختی می توانند خودشان را از چنگال فقر بیرون بکشند. جالب این که 37در صد از این مراجعین فارغ التحصیل کالج و یا دانشگاه هستند. از دیگر اطلاعاتی که آمار Daily Bread Food Bank به ما می دهد این که تعداد مراجعین زن بیشتر از مردان است. خانم آنجلا گراهام، یکی از مراجعین است. او در سال 2012 کارش را از دست داده، پس از تحمل سه ماه بیکاری، سرانجام غرورش را شکسته و به بانک غذایی روی می آورد. غروب، هنگامی که خسته از کار برمی گردد با عجله چند بسته ماکارونی و چند بسته کن و نان بر میدارد؛ مواد مهم مثل شیر و گوشت سریع تمام می شوند و به آخر وقت نمی رسند. آنجلا دوباره توانسته کاری پیدا کند با ساعتی 13 دلار ؛ او که پنج فرزند دارد مجبور شده جای کوچک تری را با اجاره ی 1200 دلار درماه پیدا کند. ولی از پس تمام مخارج اجاره و تهیه لباس و هزینه ی رفت و آمد و غیره برنمی آید. او فرم تقاضای خانه های دولتی را نیز تکمیل کرده ولی خبری از خانه ی دولتی برای او نیست و او همچنان باید در لیست انتظار بماند.

الکس کانیبیر28 ساله در منطقه ی ایتوبیکوک هر هفته به مدت 40 دقیقه پیاده می آید تا از Food Bank کمک های غذایی دریافت کند. او مجبور است هزینه ی این رفت و آمد را صرفه جویی کند چون کمک مالی او 656 دلار در ماه است و قسمت عمده ی این پول باید برای اجاره ی آپارتمان صرف شود. اگر چه اداره ی خدمات دولتی به پدر و مادر آلکس اجازه داده است در پرداخت اجاره به او کمک کنند ولی همچنان تأمین هزینه های زندگی با کم تر از 300 دلار در ماه برای او بسیار مشکل است. آلکس همیشه به دنبال کار بوده. او سابقه ی کار در رستوران، لباس فروشی و کارهای کارگری متفرقه دارد. ولی روزهای سخت کم نیستند، اوقاتی که او موفق به یافتن کار نشده و نیاز به کمک پیدا می کند.

Daily Bread Food Bank گزارش می دهد که مراجعه کنندگان این سازمان افراد و خانواده هایی هستند که کمک های مالی دولتی دریافت میکنند. گزارش بیانگر این واقعیت است که کمک های مالی دولتی برای تهیه حداقل مواد غذایی هم کفاف نمی دهد. از طرف دیگر طبق آمار این مؤسسه از سال گذشته یعنی 2014 تعداد مراجعینی که ناتوانی های جسمانی دارند و از سازمان دولتی "حمایت از معلولین اونتاریوODSP " حقوق ماهانه دریافت می کنند هم رو به افزایش است چنانچه تعدادشان از 28درصد مراجعین در 2013 به 43 درصد در 2014 رسیده است. دریافتی ماهانه ی این افراد 1098 دلار است.

از انجا که بیشتر کارها پاره وقت است، شرکت های بیمه حاضر نیستند قرارداد بیمه ی صدمات جسمانی یا بیکاری با کارگران داشته باشند ؛ بنابراین تنها راه و آخرین چاره برای کارگرانی که معلول می شوند یا پاره وقت هستند یا شغلشان را از دست می دهند، همان دریافت کمک مالی دولتی است. این کمک ها طبق گزارش Daily Bread Food Bank به قدری ناچیز است که دریافت کنندگان مجبورند به سازمان های شبه خیریه ای مثل توزیع نان و مواد غذایی مرجعه کنند. پس از پرداخت اجاره و آب و برق آنچه باقی می ماند مبلغ 6.67 دلار است برای خرید مواد غذایی و رفت و آمد و دارو.

کارشناسان اقتصادی می گویند تورنتو یکی از جذاب ترین شهرها برای زندگی است به همین دلیل هم ما سرمایه گذاران به داخل شهر دعوت می شوند و البته باید عده ی دیگری (مردم کم درآمد و فقیر) از داخل شهر به حاشیه و بیرون شهر رانده شوند.

منبع: تورنتو استار، 21 سپتامبر

روشنگر متعلق به شماست
با پشتیبانی مالی خود
به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

rowshangar1@yahoo.com
تلفن: 647-352-5404

گاردین: درآمد مالیاتی دولت ایران برای نخستین بار در نیم قرن اخیر از نفت پیشی گرفت

مهر ۶ام, ۱۳۹۴ - عصر ایران

روزنامه گاردین بریتانیا با انتشار گزارشی نوشت به نظر می رسد نخستین نتایج استراتژی اقتصادی دولت حسن روحانی برای کاهش وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی به دست آمده و برای نخستین بار در ۵۰ سال گذشته در آمد مالیاتی دولت ایران از درآمد حاصل از فروش نفت پیشی گرفته است.

به گزارش عصر ایران گاردین در گزارشی نوشت: **دولت ایران همزمان با کاهش قیمت نفت برای نخستین بار در ۵۰ سال گذشته درآمد مالیاتی افزون تری نسبت به درآمد حاصل از فروش نفت دارد.**

"علی کاردُر" معاون مدیرعامل در امور سرمایه گذاری و تامین منابع مالی شرکت ملی نفت ایران در این باره می گوید: کاهش وابستگی به درآمد های نفتی و اخذ مالیات به روش های نظام مند تر، استراتژی اقتصادی دولت حسن روحانی است.

او در حاشیه دومین نشست اقتصادی ایران و اتحادیه اروپا در ژنو سوییس با اعلام این مطلب به گاردین گفت:" برای نخستین بار در ۵۰ سال اخیر، با لحاظ کردن مالیات بر ارزش افزوده درآمد دولت ایران از محل مالیات بیشتر از درآمد حاصل از فروش نفت خام است. **هم اکنون تنها ۱۰ درصد از حجم تولید ناخالص داخلی ایران ناشی از درآمد نفت است.** تقریبا ۲۰ درصد از درآمدهای نفتی به یک صندوق ارزی می رود که برای اهداف توسعه کشور هزینه می شود".

درآمدهای نفتی ایران پس از اعمال تحریم های آمریکا و اتحادیه اروپا (از سال ۲۰۱۲) و نیز کاهش قیمت جهانی نفت خام به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافته است.

کاردّر همچنین به گاردین گفت شرکت ملی نفت ایران تا ماه نوامبر برای توسعه ۴۵ میدان نفتی قراردادهایی به ارزش ۱۰۰ میلیارد دلار با شرکت های خارجی در دست امضا دارد. او گفت:" تولید نفت خام ایران اکنون به ۳ میلیون بشکه در روز رسیده است و از این میزان ۱,۳ میلیون بشکه صادر می شود . پیش بینی می کنیم صادرات ایران تا ماه می یا ژوئن سال آینده میلادی (خرداد ماه ۹۵) به بیش از ۲,۳ میلیون بشکه در روز برسد.

گاردین سپس در گفت و گو با برخی تحلیلگران آینده اقتصاد ایران را مثبت ارزیابی می کند و به نقل از مصاحبه جورج آزبورن وزیر اقتصاد بریتانیا با نشریه فایننشال تایمز می نویسد سال آینده میلادی یک هیات بزرگ اقتصادی بریتانیا برای ارزیابی فرصت های همکاری های اقتصادی و سرمایه گذاری در ایران، به این کشور سفر خواهد کرد.

ما را به غلط مهاجر نامیده اند

ما را به غلط مهاجر نامیده اند
واین یعنی که ما از سر زمینمان کوچ کرده ایم
که سرزمینی دیگر را برای ماندن بر گزیده ایم
به انتخاب ما. اما ,
...ما به انتخاب سرزمینمان را ترک نکرده ایم
...وجای دیگر را برای ماندن بر نگزیده ایم
ما از سر زمینمان گریخته ایم
رانده شده ایم ,تبعیدیانیم ما
و سرزمین میزبان خانه ما نیست
تبعیدگاهمان است
با ذهن های مغشوش
ایستاده ایم کنار مرزها
به انتظار روز بازگشت
وهر حرکتی هر تغییری را
در انسوی مرزها دنبال می کنیم
و هر کس را که از راه میرسد تا به ما بپیوندد
با ولع سوال پیچ می کنیم
تا بدانیم در انجا چه می گذرد
مگر نه این که ما خود تبعیدیانی هستیم
که شرح تبهکاریها را به این سوی مرز آوردیم
فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم
امید را رها نمی کنیم و سکوت این لحظه ها
ما را به بی راهه نمی کشاند
جرا که صداهای فریاد را از پس آن می شنویم

برتولت برشت

جمعه ها - کانال پیام افغان
"فریاد کارگر"

به وقت ایران: 8:30 تا 10:30 شب
به وقت لوس آنجلس: 9 تا 11 صبح
به وقت اروپا: 6 تا 8 بعداز ظهر
به وقت تورنتو ۱۲ تا ۲بعدازظر

تکرار: **پنج شنبه ها**
به وقت ایران 1:30 بعد ازظهر
به وقت لوس آنجلس: 2 صبح
به وقت اروپا: 11 صبح
به وقت تورنتو ۵ تا ۷ صبح

شنبه ها - کانال پارس
" اندیشه ها و نگاه ها "

به وقت ایران: 8:30 تا 10:00 شب
به وقت لوس آنجلس: 9 تا 10:30 صبح
به وقت اروپا: 6 تا 7:30 بعد از ظهر
به وقت تورنتو ۱۲ تا ۱:۳۰بعدازظر

تکرار: **یکشنبه ها**
به وقت ایران: 4 بعد از ظهر
به وقت لوس آنجلس: 4:30 بامداد
به وقت اروپا: 1:30 بعدازظهر
به وقت تورنتو ۷:۳۰ بامداد

ماهنامه روشنگر

www.rowshangar.ca

جشن روشنگر

در شبی شاد (همراه با موزیک و شام) برای حمایت مالی از نشریه روشنگر برگزار می گردد.

آدرس: 7161 خیابان یانگ، کد پستی L3T 0C8، طبقه سوم، پارتی روم

تاریخ: شنبه، ۳ اکتبر

از ساعت ۷ تا ۱۱/۳۰ شب

ورودیه: ۲۵ دلار
تلفن تماس: 6009– 780 –647
با اطلاع نگهبانی ویزیتور پارکینگ موجود است.